بنام خدا

دانش و هنر

نگارش ابوالحسن بهار همدانی

تهران فروردین ماه

۲۵۳۵

این کتاب در پنجاهمین سال سلطنت دودمان پهلوی

انتشار یافت

از این کتاب دو هزار جلد در چاپخانهٔ بهمن چاپ شده

شمارهٔ ثبت دفتر مخصوص کتابخانهٔ ملّی ۱۳۱ / ۳۵/۲/۸



شرم آید از بضاعت بی‌قیمتم ولی — در شهر آبگینه فروش است و گوهری

(نویسنده کتاب)

دانشکده ادبیات وعلوم انسانی

از بهترین کتابهائی که درگوشه و کنارکتابخانه های ایرانی توان یافت جُنگ ها و دستنویس هائی است که مردمان روزگارما درهنگام فراغت و به میزان و مقیاس و معیار ذوق خود فراهم آورده اند .

این مجموعه کتب معمولا نام خاص ندارد و در بارهٔ موضوع و مطلب خاصی هم نوشته نشده است .

صاحب جُنگ و رساله معمولا از هرشعر یـــا داستان یاروایت و حدیث وافسانه و نوشته ای کــه خوشش آمده و درآن مطلبی قابل توجه و تعمق یافتـــه آنرا یادداشت و گردآوری کرده و درمجموعـه ای خاص فراهم نموده است این جُنگ ها علاوه بر آنکـه معمولا

بهترین آثار گذشتگان است حاوی وقایع و حوادث تاریخی گوناگون نیز هست علاوه بر آن حاکی از میزان ذوق و رقت طبع و عاطفهٔ جمع کنندهٔ آن نیز تواند بود. بسیاری از قطعات کم نظیر و نایاب شعرای فارسی را درمیان همین جنگ ها و مجموعه ها توان یافت و اگر روزی همهٔ مجموعه ها و نسخه های خطی کتابخانه های مابطرزی صحیح فهرست برداری و منتشر شود آنوقت خواهیم دید که چه مقدار و تا چه تعداد آثار دلپذیر فرهنگ فارسی را از نو خواهیم شناخت.

وسائل مدرن و تازه برای چاپ و انواع و اقسام عکسبرداری ها و نمونه گیری از آثار گذشتگان و فیلم ها و اسلاید ها و میکروفیلم ها هیچکدام مانع از آن نشدند که جنگ نویسی و گردآوری مجموعه ها هم چنان ادامه

یابد . زیراکسی به هرحال درایام فراغت خود بـــه سرگرمی خاصی مشغول است وچه سرگرمی بهتر ودلپذیر تر از این که آدمی بتاریخ وفرهنگ وادب گذشتهٔ خـــود مستغرق شود وازآن خرمنهای پربرکت خوشه چینـی کند .

آقای ابوالحسن بهار که روزگارخودرا بیشتـــر درخدمات سپاهی وارتشی گذرانده اند درطـــول مدت خدمت بهسابقهٔ ارادتی که به فرهنگ وادب مملکت خود داشته اند چنین یادداشتهائی فراهم آورده وسپس آنها را باخط خوش خویش نوشته اند .

خوشبختانه درسالهای خدمت ایشان آرامش وآسایش ازدرودیوار مملکت می باریده است آقـــای بهار نیز مثل بسیاری از همکاران خود فرصت کافـــی

بدست آورده و بجای میدانهای نبرد که خوشبختانه در اثر امنیت عمومی وجود نداشته است در میدان ادب و ذوق امکان صف آرائی وفرصت میداندارى یافته اند ودر روزگار بازنشستگی به جای اینکه به عوالم مادی و امور دنیائی بپردازند ثمره کوششهای معنوی ایام سپاهیگری خود را چیده اند وهم اکنون این دسته گل دماغ پرور را تقدیم ارباب معرفت نموده اند که از خرمن صد گیاه بهتر و خوشرنگ و بوتر است .

آقای بهار علاوه بر ذوق سرشاری که در انتخاب اشعار و آثار داشته اند دارای خطی خوش نیز هستند و این فن ظریف را که امروز کمتر کسی بدان رغبت نشان میدهد بشیوائی آموخته و در تدوین کتاب خود بکار برده اند .

علاوه براین دوفضیلت ایشان درنقاشی نیز استادی تمام دارند ومن سالها پیش درایام تحصیل نمونهٔ نقاشی ایشان را درکتابهای درسی دیده بودم اینك این کتاب فصل فصل و به مناسبت های عدیده با نقاشی ها و تصاویر دلپذیری که اثرقلم خودایشان است نیز زینت یافته و درواقع گل بوده به سبزه نیزآراسته شده است وهمهٔ اینها راازبرکت انفاس استادبی بدیل مرحوم کمال الملك غفاری دارند .

شك نیست که مباحث و فصول این کتاب را از چشم تحقیق و موشکافی درحوادث و وقایع تاریخی نباید نگریست آقای بهار هرموضوعی را که پسندیده اندو درخورنقل دانسته اند از کتب و مجموعه های قدیم و جدید فراهم آورده اند که درحکم یك دایره المعارف

کوچك ایرانی و درحقیقت ازهر بدایعی که بخواهی دروا اثری هست منتهی به‌سبکی ساده و روالی عادی، نه برسبیل اهل تحقیق و روش پژوهندگان و از این جهت چه بسا که گاهی شعری نقل شده باشد که در خارج از این کتاب صورت های گوناگون دیگر هم از آن دیده شده باشد و بساکه حادثه ای‌تاریخی دراینجادیده شود که بعضی کتب تاریخی درباب آن ریوایات گوناگون و نقل قولها ی ضد ونقیض ثبت کرده باشند بنابراین آنها که این کتاب دلپسند را دردست دارند طبعا بیشتر باید ازچشم ذوق و هنر وعاطفه و شوق ورضا درآن بنگرند، وعین الرضا عن کل عیب کلیلة.

آقای ابوالحسن بهار که خود ازمردان خلیق و صاحب خلق حسن است در انتخاب قطعات کتاب

منتهای ذوق و سلیقه و درعین حال حد اعلای احتیاط
وپرهیز رابکاربرده و بنابراین آنچه نقل کرده اند از
شمیم جان پرور فرهنگ اسلامی و روحیه اخلاق وبرکات
خوی انسانی و ملکات فاضلهٔ ایرانی برخوردار است
و مجموعه ایست که باید گفت به قول سعدی هم متکلمان
را به کارآید وهم مترسّلان رابلاغت افزاید .

تهران اردیبهشت ماه ۱۳۵۳

باستانی پاریزی
دانشیاردانشکدهٔ ادبیات

تاریخ ۱۳۵۲/۱۱/۹

شماره ....

پیوست ....

تلفن : ۶۶۹۸۰۰

کانون افسران و درجه داران بازنشسته

نیروهای مسلح شاهنشاهی

مطالعه این مجموعه که‌وسیله اقای ابوالحسن بهار باتصاویر زیبا عباراتی ساده وروان باقلم خود وی تحریر وترسیم شده وشامل مطالب متنوع وآموزنده هم پند است وهم حکمت وحاوی قصص انبیاء ع شرح احوال از شاهان دادگستر ـ سرداران جانبازان نامی ایران وخدمات آنان ورویدادهای تاریخی وبسیاری مطالب سودمند دیگر گردآوری شده برای عموم بویژه جوانان از هرجهت حائز نهایت اهمیت واطلاع ذیقیمت میباشد .

سپهبد شاهرخشاهی

سپهبد شاهرخشاهی

(از کلیله و دمنهٔ رودکی)

تا جهان بود از سر آدم فراز — کس نبود از راه دانش بی نیاز

دانش اندر دل چراغ روشن است — وز همه بد بر تن تو جوشن است

تفحص و مطالعه در زندگی مشاهیر و بزرگان علم و ادب درس عبرت و یکی از مراتب لازم برای کسانیکه به تاریخ و ادبیات دوران گذشته علاقه دارند میباشد.

این مجموعه حاوی تفسیر و شان نزول قسمتی از آیات قرآن - قصص انبیاء - مختصری از زندگی رسول اکرم - امیر مؤمنان - خلفا - پادشاهان ایران - مبداء و معاد - تعریف معجزه - حکما و دانشمندان - شاعران نامی - وزراء - افکار و عقاید فلاسفه - عرفا و متصوفه - سرداران و جانبازان - خوشنویسان - نقاشان و سایر هنرمندان - رویدادهائی از تاریخ - گلچینی از ابیات شیوا و آموزنده از دواوین شعرا - معانی لغاتی چند.

— همه این مجموعه و تصاویر با قلم نویسنده تحریر و —

— و ترسیم شده —

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

فهرست

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس معبودی را جلّت قدرته که آفرینندهٔ مخلوقات عالم است

کریمی که خوان نعمتش را بر مطیع و عاصی گسترده .

رحیمی که از دیوان رحمتش در گوش جان هر گناهکار در شب تار ندا میرسد

هَلْ مِنْ تائِبٍ — هَلْ مِنْ سائِلٍ .

بخشایندهٔ ای که تار عنکبوت را عصمت دوستان قرار داده .

جبّاری که نیش پشهٔ ای را قهر دشمنان مینماید .

آدمیان را به فضیلت نُطق و مرتبت عقل از دیگر حیوانات ممیّز گردانیده

نه از معصیت عاصیان صمدیت او را نقصان و نه از طاعت مُطیعان

عظمتش را سودی که .

اِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنِ العالَمین .

آفریدگاری که از کمال موجودات در دریای وجود انسانی سفینه

ای پردفینه ساخته و هرچه در اوصاف و اصناف وجود مختلف دنیوی

واخروی داشته همه را در این سفینه تعبیه فرموده تا در دریای بیکران

لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِیْ اٰدَمَ .

به ساحل نجات رهنمون گردد .

گاه سلیمان را به موری پند میدهد — وگاهی محمد (ص) را به حمایت عنکبوتی میبرد

زمانی پناه نوح را سفینه میسازد — وروزی یونس را در کام ماهی میاندازد

و بانگ میدهد .

اِنِّیْ دَعَوْتُ قَوْمًا لَیْلًا وَنَهَارًا .

و در پیشگاه جلالش ترک و هندی وحبشی و قرشی یکسان است

آیهٔ ۱۳ سورهٔ حجرات .

یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَاُنْثٰی وَجَعَلْنَاکُمْ

شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقَيكُمْ
اِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ .

ای مردم ما خلق کردیم و بوجود آوردیم شمارا از زن و مرد و شعبه ها و قبائل مختلف
برای شناسائی یکدیگر و بدانید بزرگوارترین شما نزد خداوند باتقوی ترین شما هستند
و خدا به نیک و بد رفتار همه آگاه است .

رسول اکرم میفرمایند .

خَلَقَ اللهُ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ سَيِّداً قُرَشِيّاً
وَخَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ اَطَاعَهُ وَلَوْ كَانَ عَبْداً حَبَشِيّاً

قرآن مجید

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

« جَمَالُ الْقُرْآنِ الْبَقَرَةُ وَآلُ عِمْرَانَ »

علی (ع)

آیهٔ ۴ سورهٔ مزمل

وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا

قصه های قران بسی شیرین و شنیدنی است آنها را بشنوید اما نه بصورت
قصصی که از گوش شما فرو رود و از گوش دیگر خارج شود — حکایات قران

همه پُر از عبرت و حکمت است که نیکبختان را دوراندیش و عاقبت
بین مینماید .

قرآن را همچون حکیمان به آهستگی و دقّت مطالعه کنسید تا جهانی
فراخ دامن در این چند ورق بیابید .

قرآن مجید دارای علوم خاصه ای است که باید روی هر خط و آیه
وحتیّ کلمهٔ آن دقّت شود .

در قرآن کریم ۳۲۳ هزار حرف ۷۸ هزار کلمه ۶۲۶۲
آیه و ۱۱۴ سوره آمده است .

در این دائرة المعارف بزرگ آسمانی ۹۶۶ بار کلمهٔ - ربّ
ربّنا - ربّی - تکرار شده و همهٔ انبیا خداوند بزرگ را با همین نام
خوانده اند .

برحسب نزول سُور و آیات قرآن در - مکّه - و یا - مدینه -

بر رسول اکرم (ص) آنها را مکی و یا مدنی میخوانند

در کتاب آسمانی ما مسلمانان ۱۱۵ اسم خاص و در دو آیهٔ ۲۹ از سورهٔ فتح و ۱۳۵ آل عمران تمام حروف فارسی از - الف تا - ی - گنجانیده شده است .

در ابتدای بعضی از سور قرآن کلماتی مانند - الم - المص الر - طس - کهیعص - آورده شده که ظاهراً بترتیب اشاره به یکی از نامهای مبارک خداوند و در حقیقت رمزی است فیمابین پروردگار و رسول اکرم (ص)

نظیر - الله - مالک - صبور - لطیف - کافی - هادی

و قسم به درخت طوبی و سدرة المنتهی

در حقیقت هر سورهٔ از قرآن بمنزلهٔ درّی مستحکم و هر آیهٔ آن عبرتی بزرگ است .

تعریف

شان نزول آیات

در

قرآن مجید

درک معانی و فهم قسمتی از آیات قرآن مستلزم علم و اطّلاع بر محلّ نزول و سبب آن است زیرا موقعیّت و محلّ نزول در فهم مطلب تاثیر بسیار دارد .

آیه ۲ سورهٔ عنکبوت

أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ .

گروهی از مردم تصور میکنند همینکه گفتند ما ترک و توبه کردیم و به خدا ایمان آوردیم دیگر امتحانی دربین نیست

آیه ۶ ازسوره اعراف

فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ

البته ما هم از اعمال امت و هم از پیامبران از آنها پرسش خواهیم کرد

آیه ۱۱ سوره حج

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰى حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

و بعضی از مردم کسانی هستند که خدا را به ظاهر و زبان می پرستند نه از روی حقیقت زیرا چون به خیر و نعمتی برسند اطمینان پیدا می کنند و

شکر وسپاس بجا میاورند وچنانچه به شر وفقر وآفتی برخورد نمایند
ازدین خدا روی برمیگردانند البته ایندسته دورو ومنافق واز
زیانکاران دنیا وآخرت میباشند

آیه ۲ سورهٔ صف

یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ

ای کسانیکه بازبان ایمان آورده اید چرا در مقام عمل خلاف آنرا عمل میکنید

آیه ۴۴ سورهٔ بقره

اَتَاْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ
وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ

مردم را به رفتار نیک پند ودستور میدهید ولی خود را فراموش می کنید

چه بجا گفته

داعظیم اما نه بهر خویشتن — ازبرای دیگران بر منبریم
خود سراپا غرق جرمیم و گناه — پرده های عیب مردم میدریم

آیهٔ ۸ سورهٔ بقره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ

و دسته ای از مردم میگویند که ما ایمان به خدا آورده ایم ولی دروغ میگویند

— خداگو با خداجو فرق دارد ـ حقیقت با هیاهو فرق دارد

آیهٔ ۲۰۳ سورهٔ بقره

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ

بعضی از مردم دیگران را با چرب زبانی وادعای خلاف گول زده خود را مؤمن و خداشناس معرفی میکنند وحتی خدا را هم شاهد صدق گفتار خود قرار میدهند در حالیکه از بدترین دشمنان اسلام وشما هستند ای بسا ابلیس آدم رو که هست ـ پس بهر دستی نباید داد دست

آیهٔ ۹ سورهٔ بقره

يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ

ایندسته از مردم تصوّر می کنند که میتوانند گذشته از خلایق خدا را هم فریب دهند ولی سخت در اشتباه هستند و نمی فهمند :

گیرم که خلق را به تقلّب فریفتی — با دست انتقام الهی چه میکنی

آیهٔ ۱ سورهٔ ممتحنه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا

أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنتُمْ وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ .

ترجمه - ای کسانیکه ایمان آورده اید با دشمنان من که بدخواه شما هم هستند دوستی نکنید که آنان با مؤمنین دوست نمیشوند واگر قصد جهاد و یا گسترش ایمان دارید نیّات خود را از آنها پنهان کنید و خدا بهتر آگاه است که این جماعت دشمن را از قصد شما باخبر میسازند .

شأن نزول - درخبر است چون - حاطب بن ابی بلتعه که یکی از مهاجرین بوده وقتی از نیّت پیغمبر اطّلاع پیدا می کند که میخواهند به - مکّه - حرکت کنند نامه ای وسیله یک زن میفرستد و آنان را خبر میدهد که رسول خدا قصد حرکت بطرف - مکّه - را دارند و جبرئیل - نیز محمّد (ص) را باخبر کرده و پیغمبر نیز - علی (ع) را با چند نفر از اصحاب دنبال آن زن که نامهٔ حاطب را در سر خود پنهان کرده بود

روانه فرمودند ولی زن بودن چنین نامه ای را درپیش

خود انکار میکرد تا آنجا که علی (ع) تهدید به قتلش نمود و زن

نامه را که پنهان کرده بود تحویل داد و در مراجعت به مدینه نامه را

به رسول اکرم رسانیدند و روی این عمل ناشایسته مقرّر فرمودند

حاطب ـ را از مسجد بیرون کنند امّا باز چون طلب بخشش کرد

ویرا امر به توبه فرمودند و از تقصیرش صرفنظر شد .

آیه ۱۱۵ سوره بقره

وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ

اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

ترجمه ـ و از برای خدا است مشرق و مغرب پس بهر کجا توجه شود

روی بطرف خدا است و خدا بی نیاز و رحیم و آگاه است .

شان نزول ـ خبری ست که چون قوم یهود مخالف بودند

که قبلهٔ مسلمین از بیت المقدّس بطرف - کعبه - برگردد
این آیه نازل گردید و در ردّ خواستهٔ آنان تذکّر داده شده که بهر طرف
رو کنید و توجه نمائید خدا آنجا و حاضر است .

در روایت دیگر از - ابن عباس - نقل شده که همراه پیامبر
در شبی تاریک در منزلی فرود آمدیم و هر کس رو بطرفی نماز میکرد چون
روز روشن شد معلوم گردید که هر یک بر خلاف جهتی نماز گزارده
چون از رسول خدا سؤال کردند این آیه نازل شد .

و امّا - خبر دیگری که همهٔ مفسّرین تائید کرده اند این استکه چون
پیغمبر به - مدینه - مهاجرت کردند تا مدّت ۱۶ ماه قبلهٔ یهود
و مسلمین - بیت المقدّس بوده درحالیکه دائم پیغمبر از خدای خود
درخواست تغییر قبله را بطرف - کعبه - میکرد تا زمانیکه این آیه
مبارک نازل گردید .

لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ
وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ ذَوِي
الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّا
ئِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَ
الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي
الْبَاْسَاۤءِ وَالضَّرَّاۤءِ وَحِينَ الْبَاْسِ اُولٰئِكَ الَّذِينَ
صَدَقُوا وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ .

ترجمه — نیکی و خوبی تنها این نیست که رو کنید به سوی قبله و مشرق
و مغرب و نیکو کار کسی است که ایمان آورد به خدا و پیامبر و آنچه در
کتاب آسمانی گفته شده و انفاق کند به نزدیکان و درماندگان

و پرسش و رسیدگی به حال آنان وضمن بجاآوردن نماز و پرداختن ذکوة به عهد و پیمان خود نیز وفادار باشد و در شدائد و سختی ها هم بُرد باری نشان دهد البته اینگروه از مردم نیکوکار و پرهیزکار هستند

شأن نُزول آیه

بنابر روایتی چون قبله از بیت المقدّس بطرف کعبه تغییر کرد مردم تصوّر کردند دیگر وظیفهٔ ای ندارند جز خواندن نماز و پرداختن ذکوة .

درصورتیکه قصد و هدف اصلی تنها نماز نیست بلکه مُومن به خدا و رسول باید ضمن اجتناب از فساد و مناهی نسبت به سایر دستورات شرعیّه و مصالح معنوی و تذکیهٔ نفس و صفای باطن و بالاخره رسیدن به روح حقیقت باشد که ذیلاً و بطور خلاصه به آن اشاره میشود

۱ـ ایمان به خدای یگانه

۲ـ بخشش مال به نزدیکان و آنان که استحقاق داشته باشند

۳ بجا آوردن نماز .

۴ پرداختن زکوٰة .

۵ وفای به عهد .

۶ بُردباری در حال فقر و مسکنت .

۷ صحّت اعتقاد - وحسن معاشرت و معامله - و تهذیب و تزکیهٔ نفس .

آیهٔ ۱۳ سوره حُجُرات

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ - تا آخر آ

شان نزُول

درمورد این آیه داستانی که مناط اعتبار و شخصیّت در اسلام آورده شده ذیلاً نقل میشود .

داستان - نوشته اند مردی اعرابی و کریه المنظر و زشت رو

بالباسی کهنه و فرسوده خدمت پیغمبر (ص) آمده و عرض میکند
یارسول الله آیا مرا با این زشتی صورت و کراهت منظر از دخول در
بهشت منع نخواهند کرد میفرمایند .

اَنْتَ مُسْلِمٌ وَعَلَیْکَ مٰا عَلَیْهِمْ .

البته تو از مسلمین هستی و هرچه برای آنان هست برای تو هم خواهد بود
اَعرابی - میگوید پس چرا همهٔ مؤمنین از دادن دختر به من خود داری
می کنند پیامبر اسلام به اطراف مسجد نگاهی فرموده و می پرسند
آیا - عَمرِ ابنِ وَهَبْ در مسجد حاضر است میگویند خیر
نوشته اند این شخص مردی بسیار سخت گیر و متکبّر بوده است میفرمایند
تو خانهٔ این مرد را می شناسی جواب میدهد آری میفرمایند برو و از
طرف من بگو - محمد (ص) دختر تو را به زنی به من داده اند اعرابی
به خانهٔ آن مرد مراجعه و امر رسول خدا را به وی ابلاغ کرد و لی عمرو

مرد اعرابی را به علت زشتی صورت و تنگدستی از خانهٔ خود
بیرون کرد اما دختر که با مشاهدهٔ رفتار پدرش سخت برآشفته شده
بود اعتراض کرده گفت پدر چرا دستور رسول اکرم را انجام
ندادی عمر بن وهب با شنیدن تذکر دخترش دنبال مرد
اعرابی بخدمت پیغمبر شرفیاب و از اینکه از امر فرستادهٔ خدا سرپیچی کرده
استغفار نمود پیامبر نیز رو به سوی اعرابی کرده میفرمایند برو و وسائل
عروسیت را فراهم کن.

اعرابی عرض میکند یا رسول الله من مردی غریب میباشم و شرم دارم
با دست تهی نزد زن خود بروم نبیّ اکرم به ۳ نفر حاضرین در مسجد.
۱ـ علی بن ابیطالب (ع)   ۲ـ عثمان بن عفّان   ۳ـ عبدالرّحمن بن عوف
دستور میدهند تا هرکدام مبلغی پول به او بدهند و آنان نیز در امتثال امر
امر نبیّ اکرم هریک صد درهم به او میدهند تا به بازار رفته و وسائل

عروسی خود را فراهم نماید وچون به آنجا رسید متوجه شد که منادی

پیغمبر ندا میدهد :

یا خیل الله ارکبی وابشری (ای مردم سوار شوید وبشارت دهید)

دریافت که پیامبر عزم جهاد دارند اعرابی بدون درنگ با همان پول

به عوض جهیز ولوازم عروسی اسب وشمشیر ونیزه خرید ودر صف

مهاجرین درحالیکه روی خود را بسته بود وکسی او را نمی شناخت با

سپاهیان اسلام به میدان کارزار رفت وهمراه مسلمین در صف مقدم

دلاوری بسیار از خود نشان داد واز چپ وراست شمشیر میزد تا بالاخره

دراثر اصابت نیزه ها ی دشمن از اسب به زمین اُفتاد ودرهمین حال

رسول خدا به بالین او آمده ونقاب از رویش برگرفت وفرمود ،

ما اَطیَبَ وَاَحسَنَ وَجهَکَ (ای سعد چقدر بوی تو

خوش وروی تو زیبا است) آنگاه پیغمبر بگریست وپس بخندید

وبعد روی از او بگردانید وگفت .

دَرَرْتُ الحَوْضَ بِرَبِّ الْكَعْبَة (بخدای کعبه قسم داخل حوض شدم)

یکی از اصحاب می پرسد یارسول الله چرا گریستی وچرا خندان شدی

وپس روی از او بگردانیدی فرمود گریستنم از مفارقت او بود و

خنده وشادمانیم از این جهت بود که دیدم خداوند مقدمش را گرامی

میدارد واما روی گردانیدم به اینجهت است که می بینم حوریان

بهشتی برای تصاحب وربودن او بر یکدیگر پیشی گرفته اند ومن از دیدن

حوریان ساق برگشته وبرهنه شرم کردم آنگاه دستور دادند تا اسب

واسلحهٔ او را برای زوجه اش دختر عمرو بن وهب ببرند وبه او بسپارند

آیه ۵۸ سورهٔ نساء

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ .

در حکومت وقضاوت بین مردم همیشه عادل وبی نظر وغرض باشید

آیهٔ ۴۲ سورهٔ بقره

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و هیچگاه حق را با باطل نپوشانید در حالیکه میدانید نباید حقیقت را کتمان کنید

آیه ۱۲ سورهٔ حجرات

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا تا آخر آیه

ای کسانیکه ایمان آورده اید دوری و اجتناب کنید از گمان بد دربارهٔ یکدیگر و آگاه باشید که تصورات ناروای شما دربارهٔ دیگران گناه است و همچنین از غیبت و تجسس دربارهٔ مردم بپرهیزید .

داستان افک آیهٔ ۱۱ سورهٔ نور

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ . شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ

مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ان کسانیکه متهم کردند عایشه را گروهی از شما هستند شاید این اتهام

را خوب می پنداشتند ولی خدا مکافات این تهمت را به آنها خواهد داد

مخصوصاً عبدالله بن سلول که مقدم برهمه بوده به عذاب بزرگی دچار

خواهد شد .

شان نزول آیه - در سال پنجم هجری که به (سنة الاحزاب)

معروف شده هنگامی که پیغمبر از غزوهٔ - بنی المصطلق - مراجعت

میکردند در بین راه گردن بند عایشه زوجهٔ حضرت رسول مفقود شده

وچون به جستجو پرداخت از کاروان مسلمین دور افتاد و کجاوه بان

که مهار شتر عایشه را می کشید تصوّر کرد عایشه در کجاوه نشسته و پردهٔ

محمل نیز افتاده بود به این لحاظ همراه قافله حرکت کرد امّا عایشه

در مراجعت متوجه شد که کاروان رفته است و ناچار و بلاتکلیف

در همان محل توقف نمود واتفاقاً در آنموقع صفوان ابن مَعْطَل

عقب دار کاروان میرسد وچون عایشه را تنها می بیند اورا سوار

شتر خود کرده و به مدینه میرساند وپس از ورود عایشه و صفوان

عده ای از مُغرضین از جمله - عبدالله بن سلّول - مَسْطَح پسر خاله ابوبکر

و رحمنه دختر جحش - به عایشه در نهایت بی شرمی تهمت ناروا زده

وعقب ماندن او را از کاروان دست آویزی مینمایانند تا آنجا که

این افترا به پیغمبر اکرم میرسد وخاطر مبارکشان را مکدر میسازد و به همین

لحاظ در سوره نور از آیه ۱۱ در پاکی دامان عایشه آیاتی .

نازل میشود و نبیّ اکرم تهمت زنندگان را تنبیه میفرمایند .

و هم در مورد اندیشه مردم گمراه و بی ایمان است که خداوند در قرآن مجید

آیات متعددی نازل فرموده است .

آیه ۱۷۱ سوره بقره

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ
إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

واین دسته از مردم بی ایمان درست شبیه حیوانی هستند که
چیزی درک نمی کنند بلکه تنها صدائی میشنوند و مشتی کر و لال
و کور هستند و از فهم و عقل بهره ای ندارند .

آیهٔ ۹ سورهٔ بقره

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ .

در دل های آنان مرضی است و خدا عذاب آنهارا زیاد کند
تا روی رستگاری نه بینند

با سیه دل چه سود گفتن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ

آیهٔ ۲۷۸ سورهٔ بقره

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ
الرِّبٰوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .

ای مردم چنانچه به خدا ایمان دارید از رباخواری پرهیز کنید

آیهٔ ۱۳۰ سورهٔ ال عمران

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبٰوا اَضْعَافًا مُضَاعَفَةً
وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ .

ای گروه مسلمین به طمع زیادی ثروت و سرمایه رباخواری نکنید
اگر طالب رفاه و نجات در آخرت هستید .

چون در تمام فرق اسلام و طبق نص صریح قرآن رباخواری
حرام مشدد و به منزلهٔ جنگ با خدا و رسول محسوب شده است

آیهٔ ۱۱۴ سورهٔ نحل

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ

إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ .

پس بخورید ای مؤمنین از آنچه خدا به شما روزی حلال داده و شکر

گذار باشید .

شأن نزول

نقل از امام محمّد باقر – ولید بن مغیره

پول خود را به ربا میداد و پس از فوت او پسرش این پولها را از مدیونین مطالبه

میکرد و پس از اطلاع پیغمبر و شکایات بده کاران این آیات نازل گردید .

و فرمودند رباخوار مانند حیوانات طفیلی از ریشهٔ هستی و وجود دیگران

زندگی میکند و شبیه آفات نباتی و زراعی است که ساقه و ریشهٔ نباتات

وحتّی درخت را مکیده و آنها را خشک میکند .

آیهٔ ۲۶۴ سورهٔ بقره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى

نیکی و بخشش های خود را با آزار مردم و منّت به آنان ضایع نسازید

از پیغمبر روایت می کنند که فرمود اگر کسی منّت گذارد بر شخصی که به او انفاق کرده خدا از او روی میگرداند و رنج و درد آزار دهنده ای به او خواهد رسید

آیهٔ ۲۳ سورهٔ حدید

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ

نه برگذشته افسوس بخورید و نه نسبت به آینده زیاده از حد شادمان باشید چون خداوند فخر فروشان و متکبّرین را دوست نمیدارد .

آیهٔ ۱۹ سورهٔ حدید

اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ .....

و بدانید که دنیا سراسر بازیچه ای بیش نیست که شما اینقدر در گرد آوردن مال تلاش بیهوده می کنید .

مشو به ملک سلیمان و مال قارون شاد - که ملک و مال بود در ره حقیقت باد

به پیره زال جهان دل مده که در همه عمر - نبوده است دمی پور زال از او دلشاد

بیا و برگ سفر ساز و زاد ره برگیر - که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد

آیهٔ ۴۶ سورهٔ فُصِّلَت

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ اَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ .

بد و نیک هر عملی که هر کس مرتکب شود بهره و نتیجه اش متوجه خود او است

خداوند ظالم نیست .

بدی مکن که در این کشتزار زود زوال - به داس دهر همان بدروی که میکاری

چو نکه بد کردی برو ایمن مباش - زانکه تخم است و برویاند خداش

سیلی خوری زدهر اگر بدکنی به خلق — در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

آیهٔ ۹۱ سورهٔ النمل

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها ....

هرکس عمل نیکی انجام دهد پاداش نیکو خواهد گرفت .

تو نیکی میکن و در دجله انداز — که ایزد در بیابانت دهد باز

قال رسول الله .

پس از نزول این آیه رسول اکرم (ص) از باریتعالی تقاضا میکند خدایا

پاداش و مزد نیکوکاران را زیاده فرما رَبِّ زِدْنِي

سپس این آیهٔ مبارکه نازل میشود .

آیهٔ ۱۶۰ سورهٔ انعام

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها ....

هرکه کار خوب و خیری انجام دهد خدا به او ده برابر عوض خواهد داد

بازهم رسول خدا تجدید تقاضا مینمایند دبّ زد مخ

وآیهٔ زیر را نازل میفرمایند .

مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَيُضاعِفُهُ اللّٰهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً

کسیکه عمل نیکی انجام دهد خداوند به او اجر و مزد بی حساب خواهد داد

آیهٔ ۴۵ سورهٔ مائدة

وَكَتَبْنا عَلَيْهِمْ فِيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصاصٌ .....

و نوشتیم و دستور دادیم بجای کشتن یکنفر فقط یکنفر را بکشند و در مقابل چشم چشم دماغ دماغ گوش گوش و دندان دندان خلاصه هر عمل و جنایتی را مثل خود آن عمل کیفر دهند .

آیهٔ ۱۹۴ سورهٔ بقره

فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ .....

هرکس هر عملی نسبت به شما انجام دهد همان عمل را نسبت به او انجام دهید

با بدان بد باش و با نیکان نکو — جای گل گل باش جای خار خار

سورهٔ الشوری ـــــ ۴۰ آیه

وَجَزاؤُا سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ اِنَّهُ لَایُحِبُّ الظَّالِمِینَ .

پاداش و جزای بدی همان بدی است مثل آن بدی و اگر کسی به بخشد و صرفنظر نماید خداوند به او پاداش نیکو خواهد داد چون خداوند ظالمین را دوست نمیدارد

با آنکه انتقام ز دشمن حرام نیست — در عفو لذتی است که در انتقام نیست

البته اگر کسی انتقام بگیرد مورد مواخذه واقع نمیشود

آیه ۱۷۳ سوره بقره

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا
أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا
إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بتحقیق حرام کرده است خدا خوردن مردار - خون - وگوشت خوک و هر حیوانی

که بنام خدا کشته نشده باشد مگر در موردیکه به خوردن آنها احتیاج مبرم پیدا کنند

نه بطور عادت و خدا بخشنده و مهربان است

سوره - یوسف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ - ۱ - إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ - ۲ - نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ
أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ
وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ .

آیات این کتاب حقایقی است روشن و آشکار ـ قرآن آسمانی را
ما به زبان عربی فصیح نازل کردیم به منظور تعلیم و همینطور با تدبیر و تعقل بیشتر
و حالا ای محمد (ص) ما داستانهائی مخصوصاً از قصص انبیاء گذشته
برایت نقل میکنیم که تو قبلاً هیچگونه خبری از آنها نداشتی

آیه ۱۲ سوره لقمان

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ .

و ما به لقمان حکمت آموختیم و یادآور شدیم هر که خدارا شکر گذارد به سود
او است و هر که ناسپاسی کند به زیان خود او است که خداوند بی
نیاز و ستوده است .

آیه ۱۶ سوره لقمان

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ .

ولقمان به پسرش میگوید ای فرزندم اگر عمل بدی مرتکب شوی ولو بقدر یک خردل و در زیر سخت ترین سنگها و یا در آسمان و یا قعر زمین و در هر کجا باشد خدا عمل شمارا زیر نظر دارد و خدا بر اعمال همه کس آگاه است

آیهٔ ۱۸ سورهٔ لقمان

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ .

با مردم به نیکوئی رفتار کن و از تکبر و خودخواهی جداً پرهیز کن

ای مشت گل این غرور بیجای تو چیست - یکبار به خود نگر که معنای تو چیست

یک حبهٔ استخوان دو پیمانهٔ خون - پنهان تو چیست آشکارای تو چیست

آیهٔ ۲۲ سورهٔ لقمان

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

هرکس روی رضا و تسلیم به سوی خدا آورد به محکمترین رشتهٔ پیوند الهی چنگ زده است

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای — که بر من و تو در اختیار نگشاده است

آیهٔ ۱۶۰ سورهٔ آل عمران

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ
ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ

اگر خدا یاور شما باشد هیچ قدرتی بر شما غالب نمیشود و اگر شما را به خواری واگذارد کسی را
یارای کمک کردن به شما نمی باشد پس باید تنها به خدا امیدوار بود

زندگینامهٔ

پیامبران

حضرت آدم

آیه ۱۱ سوره اعراف

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ.

همانا شما آدمیان را آفریدیم و بصورت کامل آراستیم و فرشتگان را به سجدهٔ آدم مامور کردیم جز شیطان که سجده نکرد.

خداوند در بدو خلقت پس از آفرینش زیبائیها و ملایک و فرشتگان و بهشت - آدم - را آفرید.

مدتی آدم و فرشتگان از دیدن یکدیگر تعجب میکردند تا روزی که آدم از فرط گریه بسیار بی تاب شده بود - فرشتهٔ بسیار زیبائی را دید که از سایر فرشتگان ممتازتر بود و پس از

سلام گفت من جبرئیل هستم خداوند تو را از خاک و فرشتگان را از نور خلق کرده است و تو باید خدا را ستایش کنی و در عوض ملایک هم تو را سجده خواهند کرد - آدم به عبادت و نیایش پروردگار پرداخت و از آنروز - جبرئیل - میکائیل اسرافیل - و عزرائیل آدم را سجده میکردند تنها دسته ای از ملایک با رنگ و نور مخصوص که از آتش خلق و بنام - اِبلیس خوانده میشدند به علت عدم اطاعت از امر آفریدگار و خودداری از سجدهٔ به آدم - از بهشت بیرون رانده شدند .

آدم پس از سالها عبادت در بهشت و آفریده شدن حوّا و مأنوس شدن آنان با هم روی فریب - شیطان - و خوردن از میوه ای که خدا منع کرده بود از بهشت رانده شدند و با وزیدن طوفانی عظیم خود را در نقطه ای از زمین افتاده دیدند

سالها از خروج آدم و حوّا از بهشت گذشت تا اینکه به امر
پروردگار درحالیکه هردو پیر و شکسته شده بودند به دستور و
ارادهٔ خدا صاحب دو فرزند شدند و نام انها را هابیل
و اِقلیما - گذاردند باز هم سالها گذشت و ایزد متعال
دو اولاد دیگر به آنان عنایت فرمود و آنان را قابیل و
لیودا - نامگذاری کردند وسپس فرزندان دیگری به اسامی
شیث و ادریس و عوج پیدا کردند و از بین پسران
قابیل برادرش - هابیل را که مورلطف پدر بود کشت و بعدهم
متواری گردید .

آدم بعد از سالها عبادت و ارشاد در روزهای آخر حیات
از خداوند بزرگ طلب آمرزش و عرض میکند .

آیه ۲۳ سورهٔ اعراف

قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْلَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ .

خدایا ما به خود ستم کرده ایم و اگر تو رحمت نفرموده و نه بخشی ما را سخت زیانکار هستیم

ادریس

ادریس از فرزندان - هابیل - بوده و مدت ۶۰ سال مردم را به خداپرستی دعوت کرده .

آیه ۵۶ سورهٔ مریم

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا .

و یاد کن در کتاب خود احوال - ادریس - را که پیامبری راستگو بود و ما مقام او را بلند کردیم

نوح

آیهٔ ۱ سورهٔ نوح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

اِنَّآ اَرْسَلْنَا نُوحاً اِلٰی قَوْمِهِ اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ
مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ

ما نوح را به رسالت قومش فرستادیم که به آنان اندرز دهد قبل از آنکه بر آنها عذاب دردناک فرارسد .

نُوحْ - پسر - لَمَكْ - ۴۰۰ سال پس از - ادریس

به پیامبری مبعوث گردید .

وی قبل از بعثت به قصد بدست آوردن آذوقه از خانهٔ پدر خارج شد و بعد از مدتها سرگردانی و تحمل گرسنگی به یکی از مالکین همجوار برخورد کرده و همراه گماشتهٔ او بنام - **سامرو** - به دهکدهٔ

آنان رفت و به تیمار اسبان و شبانی گوسفند مشغول شد
نوح پس از مدتی بدستور مالک همراه زن و دو نفر دختران
او که به مسافرت میرفتند روانه شد ولی در بین راه سامود
که قبلاً از حرکت آنان با خبر بود در کمین نشسته و بعد از زد و خورد
و مجروح کردن - نوح - کاروان و اموال را به غارت برد
و کامبل - دختر ارباب پس از چند روز پرستاری و
مداوای - نوح - و التیام زخمهایش با او به دهکده و پیش پدرش
بازگشتند اما پدر - کامبل - نوح را به اتهام همدستی با سارقین
به زندان انداخت و او پس از مدتها زندانی و اثبات بیگناهی
خود از زندان آزاد و روانهٔ شهر شد و به شغل بنائی مشغول
شد و هر روز سهم زیادی از حقوقش را به فقرا میداد تا یکروز
پس از گذشت سالها - سامود - را دید به گدائی و بدبختی

اُفتاده و یک پای او نیز شکسته است - نوح - با دیدن
او از احوال خانوادهٔ - کامیل پُرسید و دریافت که پدرشان
فوت کرده و - کامیل - با مادرش در همان شهر زندگی میکنند
نوح - به خانهٔ آنهـا رفت و بقدر امکان به آنان هم که در سختی
و زحمت بودند مساعدت کرد و با - کامیل - ازدواج کرد و صاحب
فرزندانی به نامهای - سام - حام - صالح - و کنعان
شدند .

نوح - در همین اوان از طرف خداوند به پیغمبری مبعوث شد
و به ارشاد مردم پرداخت .

نوح - سالها از قوم خود صدمه و آزار دید مخصوصاً - کنعان -
پسر او با همدستی - سام و - او را عذاب بسیار دادند ولی هرچه
بیشتر به او آزار میرسانیدند باز هم روز دیگر در دعوت مَرُدم

به خداپرستی بیشتر پافشاری میکرد تا زمانیکه دیگر از نافرمانی
و شرارت آن قوم به تنگ آمده و درباره آنان نفرین کرد

آیه ۲۶ سوره نوح

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ
الْكَافِرِينَ دَيَّاراً .

خدایا هیچیک از کافرانرا باقی مگذار .

و همراه بقیه امت و پیروان خود به ساختن کشتی مشغول شد
و پس از اتمام کشتی با پیروان خود و ۳ نفر از فرزندانش درون
کشتی جای گرفتند در همین وقت باران تند و شدیدی باریدن
گرفت و تا چند شبانه روز ادامه داشت و صحرای خشک
و سوزان بصورت دریائی بزرگ و بیکران مبدل گردید و
و همه کفار و آزار دهندگان نوح و منکران وحدانیت خدا

در دریای آب غرق شدند و اثری از کفار باقی نماند وبعد از نوح
هود و سام مردم را به خداپرستی دعوت کردند

هود - پس از ۳۰ سال از وفات - نوح - حضرت هود
به پیغمبری مبعوث گردید و او نیز مدت ۴۷ سال مردم را به خدا
پرستی دعوت کرد ولی هود هم از قوم خود آزار فراوان دید
تا آنجا که درباره آنان نفرین نمود و عده ای از کفار گرفتار قهر
و عذاب الهی شده و جان سپردند .

آیه ۵۰ سوره هود

وَاِلیٰ عادٍ اَخاهُم هُوداً قالَ یا قَومِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
ما لَکُم مِنْ اِلٰهٍ غَیرُهُ اِنْ اَنْتُم اِلّا مُفْتَرُونَ .

و ما برای هدایت مردم - هود - را فرستادیم و او نیز
هدایت و رسالت خود را به قوم ابلاغ کرد و گفت ای مردم

باید به خدای یگانه ایمان آورید و بدانید جز او خدائی نیست

صالح

آیه ۶۱ سوره هود

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ

و باز صالح پیامبر را بسوی قوم ثمود به رسالت فرستادیم و او گفت

ای مردم خدای یکتا را بپرستید که شما را از خاک آفریده

صالح - پس از ۲۰۰ سال و از نسل ششم نوح به دنیا آمد

و به پیغمبری مبعوث گردید و چون قوم از او معجزه می خواستند

یکروز که در دامنهٔ کوهی به نصیحت و هدایت آنان سرگرم بود

و جماعت خواستهٔ خود را تکرار کردند صالح به درگاه خداوند بزرگ

مناجات کرده و در بارهٔ ظهور معجزه استدعا کرد و به امر پروردگار

شتری سفید رنگ از دل کوه ظاهر گردید و با دیدن این معجزه عدهٔ زیادی به او و خدای یگانه ایمان آوردند و یکی از دشمنان سرسخت صالح به نام - قدّاد - شتر را پی کرد و البته به عذاب و خشم الهی نیز گرفتار شد و بعدها این شتر به - ناقهٔ صالح - مشهور شد

داستان ابراهیم

ابراهیم خلیل

ابراهیم در زبان - عبری - یعنی پدر مهربان .

آیهٔ ۵۱ سورهٔ انبیاء

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ .

و ما پیش از این ابراهیم را کاملا به رشد و کمال رسانیدیم تا رحسم



حضرت ابراهیم

نقاش ابوالحسن بهار

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

توحید و خداپرستی را در عالم برافرازد .

ابراهیم ۳۳۰۰ سال بعد از - ادم - و در زمان سلطنت - نمرود - که پادشاهی مقتدر و سفاک بود به پیامبری مبعوث گردید

قبل از ولادت ابراهیم منجمین و ساحران به - نمرود - خبر دادند که قریباً پسری متولد میشود و سلطنت تورا واژگون مینماید - نمرود مدتها زنان باردار را قبل از وضع حمل آنان می‌کشت و از نزدیکی مردان با زنانشان جلوگیری میکرد .

خلید پدر ابراهیم در شب تولد وی او را با مادرش در وسط ارابه گاه از شهر خارج کرد و سالها با ابراهیم - و زوجه اش نی نباس - در داخل غاری بطور پنهانی روزگار میگذرانید تا آنکه ابراهیم ۱۵ ساله شد و همراه پدرش - خلید - به بابل

پیش عمویش - آذر - که پیشه اش تراشیدن - بُت

بود به کار مشغول شد .

ابراهیم - که اسرار خلقت و آفرینش را از پدرش خلید فراگرفته و مرد موحّدی بود همه روزه موقع تحویل بُت هائی که عمویش ساخته بود او باید به بُتخانه تحویل دهد در راه قسمتی از آنها را می شکست تا یکروز مردُم او را دیدند که ریسمانی به گردن بُتی بسته و بُت را روی زمین می کِشد و پس از آزار بسیار او را پیش نمرود بُردند و نمرود هم او را مدّتها در زندان انداخت .

ابراهیم - در اثر حسن سُلوک و رفتارش عده ای زندانی را به خداپرستی دعوت میکرد تا آنجا که به دستور نمرود تبعیدش کردند - ابراهیم - در یکی از روزهای عید که نمرود و همهٔ مردم بابُل - بنا به عادت و مرسوم همه ساله به خارج شهر رفته بودند

از فرصت استفاده کرده و داخل بُتخانهٔ بُزرگ شهر شده
و تمام بُت ها را شکست و تبر را به گردن بُت بزرگ انداخت
و صبح روز بعد وقتی مردم بابل به شهر برگشته و داخل بتخانه شدند
و این وضع را دیدند شکایت پیش نمرود بُردند و بدستور نمرود مُجدداً
ابراهیم - را زندانی کردند و بعد از گذشت مدّتی در زندان برحسب
دستور نمرود هیزم زیادی در صحرا و خارج شهر گرد آورده و آتش ،
زده و ابراهیم را در خرمنی از آتش انداختند ولی با تعجب و حیرت
فراوان ابراهیم را دیدند که با دامنی پُر از گل از آتش خارج میشود
و عدهٔ بسیاری از مردم با دیدن این مُعجزه به خدای یگانه
ایمان آوردند ولی در اثر سخت گیری و آزار نمرودیان که نسبت به
پیروانش میشد ناچار همراه پدر و مادر و همسرش دختر آذر و عده ای
از کسانش بطرف کوه حرّا نزدیک - مکّه - حرکت کردند

ابراهیم - پس از فوت پدرش با - سارا - ازدواج کرد و مدّتی نگذشت که قحطی سختی در - حرّا - و محلّ توقف آنان پیدا شد و - ابراهیم - ناچار با یارانش بطرف - مصر - حرکت کردند .

خدیو مصر - به قصد تصرّف - سارا - که زنی بسیار زیبا و وجیه بود آنان را نزد خود خواند ولی موقعی که به - سارا نزدیک شد یکباره دست او از حرکت اُفتاده و خُشک شد بطوریکه همهٔ طبیبان از درمانش عاجز ماندند پس ملکه مصر با هدایای بسیار و کنیز زیبائی بنام - هاجر - بمنزل - ابراهیم - آمد و درضمن معذرت از رفتار - خدیو - سلامت حال او را از ابراهیم تقاضا کرد و - ابراهیم - از خداوند شفای حال خدیو مصر - را خواستار شد و پس از بهبود وی با یاران و پیروان خود بجانب - کنعان - حرکت کرد

ابراهیم - مدّتی بعد با هاجر نیز ازدواج کرد و - اسمعیل ثمرهٔ همین ازدواج بیباشد .

ابراهیم - به علّت عدم سازش - سارا - و هاجر - اسمعیل و هاجر را درحالیکه بیش از دو سال از تولّد - اسمعیل - نگذشته بود در صحرای نزدیک - مکّه - رها کرده و خود پیش - سارا - مراجعت کرد .

هاجر - پس از مراجعت ابراهیم مدّتی بین کوه های - صَفا ، و مَروه - دنبال آب میدوید تا وقتی که چشمهٔ آبی نزدیک کوه - صفا - دیده و این چشمه همانست که بعداً بنام - زمزم - نامیده شد .

باری چند روز پس از توقّف هاجر و اسمعیل در آن محل کاروانی از راه رسیده و با مشاهده چشمهٔ آب آنجا را برای سکونت خود مناسب دیدند تا رفته رفته بصورت نخلستان و بعداً آبادی بزرگی شد

ده سال از توقف هاجر و اسمعیل در آن دهکده گذشت تا اینکه
ابراهیم - بمناسبت خوابی که دیده بود پیش آنها برگشت و
اسمعیل را در اجرای فرمان خداوند همراه خود به کوه بُرد تا اورا
برحسب امر الهی قربانی کند در همین موقع بود که - جبرئیل
با گوسفندی که با خود آورده بود امر خداوند را به او ابلاغ کرده و
گفت پروردگار قربانی تورا قبول فرمود و از اینکه در اثر وسوسهٔ
شیطان - از امر الهی سرپیچی نکردی خوشنود و راضی گردید -
نوشته اند قبل از رسیدن - جبرئیل - شیطان دائماً - ابراهیم
را از قصد قربان کردن فرزندش منصرف میکرد امّا ابراهیم با سرسختی
هرچه تمامتر در اجرای فرمان خداوند و با پرتاب سنگ بطرف
شیطان اورا از خود دور میکرد و همین محل بعدها بنام مقام ابراهیم
در - مکّه - نامگذاری و مشهور شد

ابراهیم پس از قربانی گوسفند به درگاه خداوند دعا کرده

و عرضه میدارد .

آیه ۸۳ سوره الشعراء

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ

خداوندا مرا حکمت بده و به صالحین و نیکوکاران ملحق گردان

پس از این وقایع - ابراهیم - همراه - اسمعیل - خانهٔ - کعبه

را بنا کردند و - حجر الأسود - را نیز در دیوار خانه قرار دادند

بعد از اتمام خانه به - ابراهیم - وحی و مژده رسید که خدا از

نسل - اسحق - هزاران پیامبر به دنیا خواهد فرستاد و از

پشت - اسمعیل - پیغمبری میآید که از هزار پیغمبر و نبی

فاضلتر است و اگر مقصود از آفرینش خلقت او نبود پروردگار

بزرگ عالم را بوجود نمی آورد و هم او در قیامت و در رسیدگی

به حساب حتی از تو نیز شفاعت خواهد کرد .

نوشته اند - ابراهیم - پس از اتمام خانهٔ کعبه ۲۴ سال
در این جهان باقی بوده و بعد از وی - اسحق - و اسمعیل
به دعوت مردم مشغول شدند .

لوط (ع) پسر عم ابراهیم و هم زمان او بوده و قوم او
فحشا و لواط و عصیان را از حد گذرانیده و مخصوصاً همسری
بسیار ناصالح داشته که او هم با مردم بر علیه - لوط - همصدا
شده و آنان را تحریک به نافرمانی میکرده است و هرچه لوط
جماعت گناهکار و گمراه را هدایت و ارشاد میکرد نتیجه نمیگرفت
تا بالاخره رفتار و کردار زشت قوم به حدی رسید که - لوط -
دربارهٔ آنان نفرین کرده و از خداوند پناه میخواهد .

آیهٔ ۲۹ سورهٔ عنکبوت

قَالَ رَبِّ انْصُرْنی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ

«خداوندا مرا در برابر قوم گمراه و زشت کردار یاری فرما»

یوسف (ع)

ابراهیم - غیراز - **اسمعیل** - که از هاجر داشت فرزند
دیگری نیز از سارا به نام - **اسحق** - داشت که از او هم دو
پسر به اسامی - **عیص** - و **یعقوب** - به دنیا آمد.

یعقوب ۷ زن و ۱۴ اولاد پسر و دختر داشت
و - **یوسف** - و **بنیامین** هردو برادر تنی یکدیگر بودند.

یعقوب - ابتدا با زنان و فرزندان خود به - **شام** - مهاجرت
کرد و مدتی بعد از آنجا به - **بیت اللحم** - رفت.

یوسف - رفته رفته بزرگ شد و بیشتر از سایر برادران
مورد توجه پدر قرار گرفت.

یوسف - چندین نوبت خواب دید و برای برادرانش نقل کرد .

یکبار در خواب دید عصائی در زمین فروکرده و درخت میوه دار و بارداری شده و برای برادرانش بازگو کرد .

نوبت دوم در خواب خوشه های گندمی را دید که خود کاشته و از گندمهائیکه برادرانش کاشته بودند پربارتر دید .

وبالاخره برای سوّمین بار در خواب دید که از انگشتانش آب جاری میشود .

سُورَهٔ یُوسُف

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الٓر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ١ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٢ نَحْنُ نَقُصُّ
عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

هٰذَا الْقُرْاٰنَ وَاِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ
الْغَافِلِينَ ۳ اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ
اِنِّى رَاَيْتُ اَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَاَيْتُهُمْ لِى سَاجِدِينَ ۴ قَالَ يَا بُنَىَّ لَا
تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلٰى اِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا
لَكَ كَيْدًا اِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوٌّ
مُبِينٌ ۵

ترجمه الٓر - این است آیات کتاب الهی که حقایق را روشن میکند ۱
ما این قرآن را به زبان عربی فصیح نازل کردیم تا شما تعلیمات آنرا بهتر درک
کنید ۲ ما با وحی این کتاب آسمانی بهترین حکایات گذشتگان
را برای تو ای رسول نقل میکنیم و حال آنکه قبلا از آنها آگاه نبودی
۳ یوسف برای پدرش نقل کرد که در خواب یازده ستاره و آفتاب

و ماه را دیدم که مرا سجده میکردند ۴ یعقوب گفت ای پسر من خوابت را برای برادرانت بازگو مکن چون بر تو حسادت می کنند و برایت دامی میگسترند و آگاه باش که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است ۵ >

و بالاخره همانطوریکه ـ یعقوب ـ پیش بینی کرده بود برادران یوسف ـ براو حسد بردند تا آنکه روزی با اصرار بسیار و اجازهٔ پدر او را بنام شکار همراه خود به بیابانی دور دست بُرده و پس از آزار بسیار وی را به داخل چاهی عمیق در انداختند و در بازگشت پیش پدر گریه ها کردند که ـ یوسف ـ را در صحرا و در غیبت ما که به شکار سرگرم بودیم گرگ پاره کرده است و پیراهنش را که به خون شکار آلوده کرده بودند به پدر نشان دادند و ـ یعقوب ـ در فراق یوسف ـ گریه ها کرد امّا برادران پس از چند روز بمنظور تفحّص

از حال یوسف دوباره به کنار چاه آمدند و دیدند دسته ای کاروان - یوسف - را سلامت از چاه خارج کرده ومیخواهند اورا همراه خود به - مصر - ببرند وپس از گفتگوی بسیار ویرا دربرابر گرفتن چند درهم به کاروانیان فروختند .

کاروانسالار درمصر یوسف را به بهای هنگفتی به - عزیز مصر فروخت یوسف مدتها در قصر عزیز مصر به خدمت مشغول بود تا زمانیکه به سن ۱۸ سالگی رسید ومورد توجه وعشق شدید ذلیخا - زوجهٔ عزیز مصر قرار گرفت .

تا یکروز درحالیکه ذلیخا همهٔ خدمهٔ قصر را مرخص کرده بود از یوسف خواست که با او هم بستر شود ولی یوسف از نزدیکی با ذلیخا سرباز زد واز قصر خارج شد .

مدتی گذشت وعشق وعلاقهٔ ذلیخا هرروز نسبت به - یوسف

بیشتر میشد تا بالاخره بارا هنمائی دایه اش پس ازانکه تمام دیوارهای اطاقش را با صورتهای مختلف شیطانی و تحریک کننده نقاشی کرده بود مجدداً یوسف را در غیبت خدمه به اطاق خواب خود دعوت و همهٔ دربهای خروجی را پشت سرادبست لیکن اینبار هم یوسف بعدازآگاهی ازسوءنیت ذلیخا قصدخروج و فراراز قصر راداشت امّا ذلیخا ویرا دنبال کرد و پیراهن یوسف را از پشت سرپاره کرد و دراین حال بودند که عزیزمصرازراه رسید و بامشاهدهٔ این وضع و بنابه تهمت وشکایت ذلیخا یوسف را به زندان انداخت .

مدّتها یوسف بدون تقصیردرزندان بود تا بیگناهی او بر عزیز ثابت شد وازز ندان آزاد گردید چنانچه دربارهٔ بی گناهی یوسف وخلاصی اواززندان درقرآن کریم اشاره شده .

قَالَ هِیَ رَاوَدَتْنِی عَنْ نَفْسِی وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِنْ اَهْلِهَا اِنْ کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ
فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْکَاذِبِینَ ۲۶ وَاِنْ
کَانَ قَمِیصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَکَذَبَتْ وَهُوَ
مِنَ الصَّادِقِینَ ۲۷

〈ترجمه〉 یوسف به عزیز میگوید دعوی زُلیخا دروغ است بلکه باوجود انکار من او با من قصد مراوده کرد و بر صدق گفتارش گواهی شهادت داد (مفسّرین گفته اند) کودکی در گهواره به اعجاز گواه صدق گفتار یوسف گردید و گفت اگر پیراهن یوسف از جلو دریده زُلیخا راستگو است و چنانچه پیراهن از پُشت پاره شده باشد یوسف راستگو و زُلیخا دروغ میگوید .

باری یوسف پس از این شهادت و اعتراف زلیخا به گناه خود از زندان آزاد شد و چون زنان مصر دائماً زلیخا را از این عمل سرزنش میکردند روزی عده ای از آنان را به قصر خود دعوت کرد و زنانیکه زلیخا را از عشق یوسف ملامت میکردند با دیدن صورت زیبای یوسف دستهای خود را در موقع بریدن سیب و ترنج بُریده و از خود بیخود شُدند .

با اینحال عزیز مصر که آبرو و حیثیت خود را در خطر و بر باد رفته میدید برای بار دوّم او را زندانی نمود .

یوسف - اینبار در زندان عدهٔ زیادی از زندانیان مُشرک را به خداپرستی و راه راست دعوت کرد و در تعبیر خواب دو نفر از غلامان - فرعون - گفت که یکی از شما تا ۳ روز دیگر به دستور فرعون کشته میشوید و دیگری در خدمت فرعون در خواهد آمد .

هفت سال از مدّت زندانی - یوسف - گذشت اتفاقاً شبی
فرعون - در خواب می بیند که ۷ خوشهٔ گندم خشک به ۷
خوشهٔ سبز پیچیده و آنها را خشک کرده است و همهٔ معبّرین از
تعبیر خواب او عاجز می مانند در اینموقع غلام فرعون که قبلاً
با یوسف در زندان بوده صحبت تعبیر خواب را که از یوسف دیده
به فرعون میگوید و همان روز بدستور فرعون - یوسف را
از زندان آزاد و پیش فرعون میبرند و او در تعبیر خواب فرعون
میگوید که بعد از ۷ سال فراوانی ۷ سال دیگر قحطی همهٔ
مصر و ممالک همجوار را تهدید میکند و اتّفاقاً چون در آن ایّام
عزیز مصر هم فوت کرده بود یوسف از طرف فرعون به عزیزی
مصر انتخاب شد .
و امّا - ذُلیخا - پس از گذشتن اینمدّت و نومیدی از وصال یوسف

و فوت شوهرش بکلی پیر و فرتوت شده و ثروتش را از دست داده و از طرفی نیز مورد طعن و سرزنش مردم قرار گرفت .

یعقوب - هم پس از خبر کشته شدن یوسف در کلبهٔ ای محقر و جدا از زن و فرزندان خود روزها را به عبادت و شبها به گریه در دوری و فراق یوسف میگذرانید و در تمام سالهای تنهائی فقط - بنیامین - برادر تنی یوسف از او پرستاری میکرد و در همین سالها بود که - کنعان - دچار کمبود آذوقه و قحطی شدید شد .

پسران یعقوب که مردانی برومند و ورزیده شده بودند به فکر چاره و خلاصی از قحطی و تهیهٔ گندم برآمده و بطرف مصر حرکت کردند و با ورود آنان به مصر مامورین به - یوسف - که در آنموقع عزیز مصر بود اطلاع دادند که جماعتی مسلح از - کنعان - وارد شده اند

وچون اسلحه همراه داشتند دستور داد همگی آنان رازندانی نمایند

درروز دیگر یوسف با برادران خود درزندان ملاقات کرد وپس از

شنیدن شرح حال آنها واطلاع ازسلامت -یعقوب

دستورداد فوراً به کنعان برگشته و برادرخود -بنیامین- را

پیش یوسف به مصر بیاورند .

درانیزمان که ذلیخا ازدوری یوسف کارش به جنون کشیده بود

وسیلهٔ یکی ازغلامان -فرعون- شرح حال خودرا به وی گفته

واو هم ازیوسف خواست تا ازذلیخا دلجوئی واستمالت کند .

یوسف درمجلس فرعون حاضرشد وباکشیدن دستی بصورت

ذلیخا جوانی وسلامت حال وشادابیش رابه او بازمیگرداند و

سپس به دستوریوسف قصری هم برای اوساخته میشود تا در

آنجا به عبادت خدا مشغول شود وازعجایب روزگار آنکه دیگر

اشتیاق و علاقه ای به دیدار یوسف از خود نشان نمیداد
و حتی چندین بار دعوت یوسف را رد کرد .

امّا برادران یوسف - پس از مراجعت به مصر همراه - بنیامین
مقدار زیادی گندم از انبار غلهٔ مصر تحویل گرفته و روانهٔ - کنعان
شدند ولی موقع خروج از دروازهٔ مصر بعلت پیدا شدن جام
طلائی در داخل کیسهٔ مربوط به - بنیامین - ناچاراً ویرا
بطور گروگان در خدمت یوسف گذاشته و خود راه کنعان در پیش
گرفتند .

آیه ۷۶ سورهٔ یوسف

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ
وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٍ.

مامورین یوسف بارهای برادران یوسف را بازرسی کردند و شربهٔ طلائی را از داخل بار بنیامین بیرون آوردند و این تدبیر را ما به یوسف آموختیم تا برادرش را نزد خود نگاهدارد و ما هرکه را اراده کنیم به درجات بلند میرسانیم و تنها خدا در همهٔ اوصاف و کمالات فوق همهٔ موجودات است)

و در مراجعت به کنعان - یهودا - که از چگونگی امر باخبر بو جریان شناسائی یوسف را برای - یعقوب - نقل کرد برادران یوسف همگی همراه پدر روانهٔ مصر شدند .

(مورخین علت اطلاع یهودا را اینطور نوشته اند که یوسف به او گفته بود که من جامی دارم که تمام حوادث گذشته را حکایت میکند)

باری یوسف که از حرکت پدر بطرف مصر آگاه میشود با غلامان

خود از شهر خارج شده و به استقبال یعقوب میرود و پدر را باشکوه و جلال بیمانندی به داخل مصر هدایت و به اتفاق بطرف قصر مُجلّل فرعون روانه میشوند .

یوسف - پس از دیدار پدر و برادرانش با - ذُلیخا - ازدواج کرده و یعقوب بعداز ۱۷ سال ازورود به مصر و یوسف نیز پس از ۳۶ سال وفات میکنند .

عده ای از تاریخ نویسان براین عقیده هستند که جنازهٔ - یوسف در زیر رود - نیل - به خاک سپرده شده و ظهور - مُوسیٰ را هم یعقوب و یوسف به قوم خود خبر داده اند .

مُوسیٰ (٤) <موسی یعنی اب آورده>

یَعقوُب ۱۲ پسر داشت یوسف پسر یازدهم او در موقع درگذشت به خانواده و پیروان خود خبر داده بود که بعدازمن شماها

سالهای سختی در پیش دارید تا زمانیکه خداوند به یکی از دختران سوّمین برادرزادگان من و پسر - عمران - در تاریخی که - فرعون - از خانواده و دودمان - یعقوب - به علّت کثرت جمعیت و ازدیاد نفوس بیمناک است و هر روز به بهانه ای موجبات آزار آنان را فراهم میسکند برابر پیشگوئی منجّمین با درخشش ستاره ای در آسمان پسری عنایت میفرماید ورودی این نظر - فرعون - قبل از ولادت - موسی - دستور میدهد که هر طفل پسری که از خانواده آل - یعقوب - به دنیا بیاید باید کشته شود .

علیهذا پدر و مادر موسی پس از تولّد او از ترس مامورین فرعون وی را داخل سبدی کرده و به رود - نیل - می اندازند و امواج آب سبد را با خود میبرد تا آنکه دختر - فرعون - که اتفاقاً در آنموقع و در همان محل تماشا میکرده بچه را دیده و همراه خود به قصر میبرد .

چندروزی بعد مادر موسی را بدون آنکه شناخته شود به نام پرستار
بقصر فرعون میبرند تازمانیکه موسی ۳ ساله میشود در این ایام
روزی که در دامن فرعون نشسته بوده و با موهای سر و ریش
او بازی میکرده در اثر انگشتان موسی وکنده شدن موی ریش فرعون
ویرا با خشونت ازخود رانده حتی دستور کشتن او را میدهد اما دختر
فرعون پیشنهاد میکند تا دو نقل یکی پر از آتش و دیگری انباشته
از یاقوت سرخ در اطاق حاضر نمایند تا روشن شود که بچه در جراحت
صورت وکندن ریش فرعون اختیار وعمدی داشته یا خیر .
ولی - مُوسیٰ - بنا به امر الهی به سمت آتش رفته و زبانش
سوخته میشود به حدیکه تا آخر عمر زبانش لکنت داشته و فرعون هم
به این لحاظ از کشتن او صرفنظر میکند و باینصورت رفته رفته بزرگ میشود
مُوسیٰ - روزی در جنگل مردی مصری را می بیند که یکنفر یهودی

Title ASLUL USOOL.

Author Abdul Qadir Mehrban Fakhri.

Accession No. 18255

Call No. 297 Ab 32 A

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



موسی (ع)

نقاش ابوالحسن بهار

را به شدت مضروب میکند موسی هرچه در صدد خلاصی یهودی
برمیاید مؤثر واقع نمیشود تا بالاخره مرد مصری بدست موسی کشته میشود
تصادفاً پس ازگذشت مدتی باز هم ضمن زد و خورد بین دو نفر دیگر
و دخالت موسی مامورین اورا دستگیر کرده وپیش فرعون میبرند
وموسی اینبار هم از مجازات فرار کرده و مدتها درصحرا متواری میشود
تا روزی به گله ای گوسفند و ۲ نفر دختر برمیخورد دآنها به موسی
شکایت می کنند که همه روزه ۳ جوان مزاحم و دو لگرد از
بره های آنها برده دازآب دادن گوسفندانشان جلوگیری میکنند
موسی به حمایت دختران ۳ نفر جوانان مزاحم را مضروب نموده
وهمراه دختران پیش پدرآنها میرود .

یکی ازدختران به اسم - صیبودا - ازپدرخود که - شعیب
نام داشت خواست که موسی را به شبانی نزدخود نگا هدارد

و همین دختر بود که با موسی پس از ۷ سال شبانی ازدواج کرد .

موسی - در تمام مدتی که شبانی میکرد ساعتی از عبادت خداوند

غافل نمی ماند تا روزی در صحرا - جبرئیل - بر او نازل شده

و پس از ابلاغ امر رسالت از جانب پروردگار قطعه چوبی را

را به او نشان داده و میگوید بایستی با همین صورت به مصر رفته

و - فرعون - را بخداپرستی دعوت کنی .

آیه ۱۰۳ سورهٔ اعراف

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ .

ترجمه - بعد از آن رسولان ما موسی را با آیات و ادلهٔ روشن به سوی فرعون

و قومش فرستادیم اما آنها با آن آیات مخالفت کردند نگاه کن که عاقبت

به روزگار آن تبهکاران چه رسید و چگونه به کیفر ستمگری و فسادشان را هلاک

کردیم »

موسی - پس از ابلاغ رسالت همراه - صپورا - و دو فرزندش

بطرف - مصر - حرکت میکند و از خدای بزرگ در اجرای امر

رسالت تقاضا مینماید .

آیه های ۲۶ ۲۷ ۳۰ ۳۶ سورهٔ طه

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ٢٦ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي

٢٧ هَارُونَ أَخِي ٣٠ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ

سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ . ٣٦

ترجمه - موسی میگوید خدایا کار مرا آسان گردان و سختی ها را از پیش پایم بردار

۲۶ و عقدهٔ زبانم را بگشا ۲۷ برادرم هارون را معاون من کن

۳۰ پروردگار فرمود ای موسی آنچه از ما خواستی به تو دادیم ۳۶

وپس ازچند روز در راه به - هارون - میرسد وهمراه او به - مصر - میروند ووقتی به آنجا میرسند که عدهٔ زیاد ازبنی اسرائیل ازطرف - فرعون - به زندان وزنجیرکشیده شده وهمه روزه زیرشلاق سپاهیان به بیگاری بُرده میشوند وحتی عده ای درا ثر شکنجه وفشارطاقت فرسا کُشته میشوند .

موسی - ضمن ابلاغ رسالت خود ازفرعون میخواهد تا ازآزار قوم بنی اسرائیل دست بردارد امّا فرعون ازاین رفتار موسی درحال خشم دستور دستگیری موسی و هارون را میدهد ولی باانداختن عصای موسی که بصورت ماری عظیم درآمده بود همه سپاهیان وهمراهان فرعون ازقصر فرارکردند .

بااینکه این مُلاقاتها ودعوت موسی ازفرعون همه روزه تکرارمیشد ولی فرعون ازسرسختی ولجالت دست بردارنبود .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



هارون (ع)

نقاش ابوالحسن بهار

موسّی - در اجرای فرمان خدا هر روز به اتّفاق **هارون** دنبال فرعون و اعوان و انصار او میرفت و با وجود معجزات بسیار مثل خون شدن آب نیل - هجوم پشه - جاری شدن سیل - باریدن تگرگ - کشته شدن احشام مصریان - وحتی ایمان آوردن چندین نفر از سران سپاه کمترین تاثیری در رفتار فرعون و آزار او نسبت به قوم یهود نمیکرد تا اینکه یکشب برحسب نفرین موسی طوفان عظیمی در مصر برپا شد و تعداد بیشماری از طرفداران فرعون کشته شدند. وصبح روز بعد موسی همراه قوم بنی اسرائیل بطرف - **اَرض موعود** ‹سرزمین کنعان› حرکت کردند و فرعون پس از اطّلاع از حرکت موسی و هارون با لشگریان بیشمار خود بدنبال آنها رفت.

بحر احمر - با نزدیک شدن قوم موسی به کنار بحر احمر که

باشدتی امواج خروشان خود را به ساحل میکوفت غُلغُله ای در قوم

یهود اُفتاد تا جائیکه پیروان موسی او را دیوانه پنداشتند ولی با

رسیدن سپاه فرعون از عقب آنان چون راه فراری نداشتند

وبامُشاهدهٔ لشگر بیحساب فرعون و ۶۰۰ ارابهٔ آهنین خود را

به موسی رسانیده و در گیرودار ناله و فریاد زنان و کودکان آنان

و صدای طبل و شیپور فرعونیان دنبال موسی بداخل دریا سرازیر

شدند در اینموقع موسی در مقام مُناجات برآمد و عرض میکند .

رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ .

< خدایا مرا از شر ظالمین نجات بده >

در اینحال دریا از هم شکافته میشود و پیروان موسی از داخل دریا

که دیواره های آب از هم کنار رفته و زمین نیز به حدّ کفایت بالا آمده

دنبال موسی حرکت کردند و در نهایت سلامت به آنسوی
بَحرِاَحمَر- رسیدند .
امّا فرعون وسپاهیانش که با دیدن این مُعجزه قویدل شده بودند
بدون ترس وبیم درعقب موسی و قومش به آب زدند وجُملگی در
دریا غرق شدند .

ارض مُوعود - پس از آنکه فرعون وسپاهیانش تا آخرین
نفر داخل دریا شدند آب دریا بحالت اوّل بازگشت و
آنان را جملگی غرق کرد قوم یهود نفسی براحتی کشیده وشادان
بشکرانهٔ خلاصی از ۴۰۰ سال رنج وزحمت وقتل
وخونریزی وکشتاریکه فرعونیان از آنها کرده بودند برقص
وپایکوبی پرداخته وبعد از بیانات مفصّل موسی براه خود
درصحرای - اِیلَم- ادامه دادند ولی پس از دوسه روز

که از شدّت گرما و تشنگی و تمام شدن «فطیر» به زحمت
افتاده بودند دائماً موسی را نفرین میکردند تا اینکه باز هم بنا
به استدعای موسی ابری در آسمان بر سر آنان سایه افکند
و شاخهٔ تک درختی که نزدیک بود شکست و آب از محل
شاخهٔ شکسته فوران کرد و قومش را سیراب کرد .

سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۶۰

... وَاَوْحَيْنَا اِلَىٰ مُوسَىٰ اِذِاسْتَسْقَيٰهُ قَوْمُهُ اَنِ
اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا
عَشْرَةَ عَيْناً ....
وَاَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ ....

« وچون امّت موسی در آن بیابان آب خواستند به او وحی کردیم که »

« عصای خود را بر سنگ زن و ۱۲ چشمهٔ آب از آن جاری شد »

جوع – وهمچنین پس از نیایش موسی به پیشگاه خداوند جهت سدّ جوع قوم بنی اسرائیل در وسط سنگهای بیابان دانه‌های روغنی که بنام «مَنّ» خوانده شده پیدا شد که مدتی با همان دانه‌ها ارتزاق میکردند

میقات و انحراف قوم یهود

سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۴۲

وَوٰاعَدْنٰا مُوسٰی ثَلٰثِینَ لَیْلَةً وَأَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقٰاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَقٰالَ مُوسٰی لِأَخِیهِ هٰرُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلٰا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ .

« و با موسی سی شب قرار گزاردیم و در آخر ده شب دیگر بر آن افزودیم »

« و چهل شب تمام شد و او به برادرش گفت در غیبت من راه صلاح پیش گیر »

- گوساله سامری - در غیبت

موسی مردی از بنی اسرائیل به نام - سامری - از
غیبت او استفاده کرده و با جمع آوری طلا و زینت آلات
زنان گوساله ای ساخت و مردم را دعوت کرد که
این گوساله را که خدای شما میباشد سجده کنید . و در
مراجعت موسی از کوه - طور - متوجه میشود که قوم یهود
در اطراف گوساله سامری به رقص و پایکوبی مشغول هستند
و شنید که سامری حتی در حضور هارون چند تن از مخالفین
خود را به سختی مجازات کرده است موسی از رفتار سامری
بشدت متغیر گردیده و سامری را به قوم بنی اسرائیل معرفی
میکند و میگوید در همان روزیکه - عمران - مرا به رود
نیل انداخت مادر سامری هم از ترس سپاهیان فرعون

قُنداق سامری را در بیشه ای پنهان کرده بود

و او با شیر سگی ماده بزرگ شده و این گُمراهی و

خُبث طینت در او طبیعی میباشد و قوم یهود نیز با شنید

این سابقه از سامری بطرف او حمله بُرده و پس از کُشتن گوساله

و یرا هم شکستند . - و شاعر در اینباره چه زیبا سروده -

صَنْدُوق عَهْد

سحر با مُعجزه پهلو نزند دل خوشدار
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

↓

باری پس از کشته شدن سامری تا مدّتی آرامش در قوم یهود برقرار

بود و موسی الواح ۱۰ فرمان را برای آنان قرائت میکرد .

بنی اسرائیل سه نوبت رفتن موسی را بکوه طور - اربعین میقات

- اربعین سفاعت - و اربعین سراعت - میگویند

و بعد از آوردن - تورات - برای جلوگیری از بهانه

قوم یهود با آنان عهد و میثاقی نوشت و آن نوشته که بنام - لوح عهد - نام گذاری شده در صندوقی گزاردند که همیشه در سفر و حضر همراه آنها باشد .

دو حادثه

۱ـ سوختن دو پسر هارون به نامهای - ناداب - و ابیهو - که هر دو خادم معبد بودند و در آنجا در موقع ریختن روغن در چراغ دامنهای آنها آتش گرفت و هر دو سوختند و موسی هارون را به معبد فرستاد تا جنازهٔ فرزندانش را بخاک بسپارد .

۲ـ قتل امیل - نوشته اند امیل یکی از بزرگان قوم یهود و صاحب ثروت زیادی بوده و برادرزاده اش که یگانه وارث او بوده وی را می کشد و موسی پس از انکار

قاتل دستور میدهد گاو زردی که مربوط به
-مَرْهَبِه- نامی بوده از او خریده و قطعه ای از گوشت
گاو را روی قلب - امیل - بگذارند و پس از مدتی
مُرده آرام آرام زنده شده و قاتل خود را معرفی مینماید.

داستان مُرهبه.

نوشته اند در قوم بنی اسرائیل پیرمردی بوده که تنها ثروتش از
مال دنیا گوساله ای زرد رنگ بوده است و این مرد پیر
یگانه وارثش فرزند پسری بوده چون موقع مرگش فرا میرسد
گوساله را همراه خود در جنگل در محلی خلوت بُرده و میگوید
ای خدای موسی چون من غیر از این گوساله ثروت دیگری
ندارم و این گوساله هم مادری ندارد که شیرش دهد من از تو
میخواهم تا از او توجه کنی هم شیرش دهی و هم از آسیب

درندگان محفوظش نمائی تا زمانیکه پسرم بزرگ شود
وگاو را به او بسپاری و باز تاکید میکند که ای خدای
موسی مبادا در امانت خیانت کنی و در مراجعت به خانه
وقبل از فوتش تمام نشانیهای گوساله را به همسرش
داده و به او میگوید وقتی پسرم - یعقوب - بزرگ شد
اورا به جنگل بفرست تا گاوش را از خدا بگیرد زن پیرمرد
نیز وقتی یعقوب به سن بلوغ میرسد جریان وصیت پدر
را به پسرش میگوید و او هم در نهایت ناامیدی بطرف
جنگل ومحلی که پدرش گفته میرود و پس از برخورد با درندگان
بسیاری - گاوی عظیم الجثه وزرد رنگ - را
با همان نشان و علامتی که پدرش در حال مرگ داده بوده
می بیند و گاو را سوار شده و به شهر برمیگردد قوم یهود

با دیدن یعقوب و رام کردن گاوی که سالها
همین گاو را در جنگل دیده و هر که قصد تصاحب و رام
کردن او داشته از پا انداخته و کشته است و آنروز خیلی
آرام در اختیار یعقوب قرار گرفته بسیار تعجّب کردند و همین گاو
بوده که بنا به دستور موسی و با قیمت زیادی از او خریداری
و با نهادن قطعه ای از گوشت او روی قلب ـ امیل ـ
پس از مرگ و قتلش وسیلهٔ برادر زادهٔ خود به سخن آمده
و قاتل خود را به موسی معرفی میکند »

بهانه

عده ای از بزرگان یهود همراهان موسی به کوه ـ طور از او
خواستند که باید خدای خود را به ما بنمایانی .

سورهٔ اعراف آیه ۱۳۸

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ
آلِهَةٌ .....

< قوم یهود گفتند ای موسی برای ما خدائی مانند خدای مردم
< بت پرست قرار بده تا ما او را ببینیم >

سوره اعراف آیهٔ ۱۴۳

تقاضای موسی و وحی پروردگار .

قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي .

< موسی بنا به تقاضای قوم در مقام مناجات برآمده و عرض
< میکند خدایا خود را آشکارا به من بنما تا جمال تو را ببینم جواب
< میرسد که هیچوقت مرا نخواهی دید >

چو رسی به طور سینا ارنی مگوی و بگذر
که نیرزد این تمنی بجواب لن ترانی

باری پس از کشته شدن - اِمیل - قوم بنی اسرائیل

با وجودیکه در مواقع گرسنگی از قُوت - مَنْ وسَلوا

و آب باران استفاده و ارتزاق میکردند همه روزه از تنگی

معیشت شکایت مینمودند تا روزیکه قرار بود بطرف کنعان حرکت کنند

قارُون .

قارون عموزادهٔ موسی و از نسل - ابراهیم - بوده و او از همهٔ

قوم یهود ثروتی زیادتر داشته و ادّعا داشته بجای موسی

حکومت نماید و صندوق عهد - را به او واگذار

کنند تا یکروز موسی از سرکشی او براشفت و در محل وسیعی

با حضور همهٔ قوم به قارون پیشنهاد میکند که تو و هارون

هر یک چوبی در زمین فرو کنید و هر کدام از چوبهای شما

بصورت درختی میوه دار درآمد حامل صندوق عهد باشد

و آنها نیز چنین کردند و همانطوریکه موسی انتظار داشت

و قبلاً به او الهام شده بود چوب ـ هارون ـ

بصورت درختی سبز و بارور در آمد .

زن روسپی ـ قارون ـ که پس از این شکست

در برابر قوم یهود سرافکنده و شرمگین شده بود بمنظور

اهانت به موسی زنی روسپی را با دادن دو کیسهٔ طلا

در مسجد و در موقع نماز و دُعا حاضر کرد تا با حضور قوم بگوید

که با موسی همخوابه شده و پس از اینکه وسیلهٔ دو نفر از

از دوستانش در بارهٔ زانی پُرسش از موسی کرد و

فتوای قتل زانی را همه شنیدند رو به زن روسپی کرد

و گفت به همخوابگی خود با موسی اعتراف کُن ولی زن

معروفه با نشان دادن دو کیسهٔ طلا به موسی گُفت قارون

مرا به این اتهام وادار کرده است

درانیحال چون دیگر خشم موسی به منتهای شدت رسیده بود

درباره قارون نفرین کرد واو ودو نفر همدستانش در دل خاک

فرو رفتند .

مرگ ارام - چند روز پس از این واقعه هارون

برادر موسی نیز فوت کرد و بازهم عده ای از بنی اسرائیل به

موسی مشکوک شدند و مرگ هارون را قتلی از طرف او

میدانستند و بازهم موسی جهت برائت خود از این تهمت نا

روا از خدا خواست که هارون را زنده نماید تا به بیگناهی

او شهادت بدهد واستدعایش بدرگاه خدا مورقبول افتاد

اسیران عبری

در دامنه کوه - هود - پس از فوت هارون جاسوسان

سلطان کنعان - بنام تجارت بطرف قوم بنی اسرائیل آمدند تا میزان ثروت و تعداد نفرات یهود را به پادشاه خود خبر دهند و ضمناً دو هزار سپاهی زبده و کارآزموده خود را بمنظور شبیخون به اردوی یهود فرستاد امّا موسی که پیش بینی این مامورین را کرده بود و عده ای از آنان را اسیر کرده و بقیه را فراری دادند .

آخرین فتنه - بالاخره قوم یهود پس از ۴۰ سال سرگردانی و تحمّل رنج و عذاب به نزدیکی - ارض موعود و سرزمین کنعان رسیدند و در همین موقع بود که سلطان کنعان توانست با فریب دادن دو تن از سران سپاه موسی و و فرستادن تحف و هدایائی برای سایر فرماندهان و و روانه کردن دو هزار دختر جوان و زیبا ردبی به اردُوی

بنی اسرائیل عده ای از جوانان سلحشور قوم
یهود را نیز با خود همدست نماید و به دخترانیکه فرستاده
بوده دستور داد « سر گاوی سه شاخ » که
نشانی پرچم دولت کنعان بود روی شکم جوانان یهود نقش
نمایند تا در روز رزم شناخته شوند امّا قبل از شروع جنگ
در بازدیدی که موسی از سربازان به عمل آورد جوانان فریب
خورده را شناخت و آنان را مجازات کرد و دو نفر فرمانده
سپاه هم که قصد خیانت داشتند در روز شروع نبرد بمرض
هاری و جنون مُبتلا شده و درگذشتند .

اوّلین و آخرین مرحله - در این جنگ که فتح با سپاه
موسی بود قوم یهود خاک کنعان را به تصرّف خود درآورد
و اراضی آنجا به تساوی بین آنان تقسیم گردید .

رحلت موسیٰ . چندروزی پس از
ورود به - کنعان - وتقسیم اراضی بین قوم بنی اسرائیل
بعداز ۴۰ سال سرگردانی درراه وجنگهای مکرر ومعجزات
بیشمار موسی درسن ۱۲۰ سالگی وفات یافت و- یوشع
رابه جانشینی خود منصوب نمود .

نوشته اند - موسی - درشب قبل از رحلت بالای
کوه - منبوکه - به عبادت مشغول بوده .

حضرت داود علیه السلام

سوره ص آیه ۲۶

یادَاوُدُ اِنّا جَعَلْناكَ خَلیفَةً فِی الْاَرْضِ
فَاْحْكُمْ بَیْنَ النّاسِ بِالْحَقِّ ....

‹ گفتیم ای داود ما تورا خلیفه قرار دادیم که بین امّت

‹ براستی وحق قضاوت کنی ›

داود - از فرزندان یهود واز قوم بنی اسرائیل بود وباآنکه ثروت زیاد وگاو وگوسفند بسیاری داشت همه روزه صحرا میرفت ودور از جماعت عبادت خدا میکرد . تاروزیکه بین قوم یهود با - **جالوت** - که از دشمنان سرسخت بنی اسرائیل بود جنگی اتّفاق افتاد .

سوره بقره آیه ۲۵۰

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ .

‹ وقتی قوم یهود به هدایت داود با جالوت ولشگر او ›

< روبرو شدند گفتند ای پروردگار به ما صبر و نصرت

ده و بر دشمنان پیروزمان بگردان >

داود - با برادران و قوم خود که **۳۵۰** نفر بودند بجنگ سپاه چند هزار نفری - **جالوت** - حرکت کردند و در حین زد و خورد موقعیکه جالوت که مردی بسیار شجاع بود و مبارز طلب میکرد - **داود** - که بنظر قوم جوانی بی تجربه بود با - **فلاخن** - و پرتاب دو قطعه سنگ که بر سر جالوت اصابت کرد او را کشت و بقیه سپاهیانش را فراری داد .

معجزات داود - گذشته از سلطنتی که خدا به داود عطا فرمود معجزات دیگری نیز داشت که نبوت و پیامبری او را ثابت و ظاهر میکرد بقرار زیر .

۱ـ کوه ها در موقعیکه داود به تسبیح و ذکر خدا مشغول بوده با

او همصدا شده و تکبیر می گفتند .

۲ پرندگان هم با وی تسبیح خدا میکردند .

۳ آهن در دست او چون موم نرم بوده و بهر شکلی که اراده میکرد او را میساخت .

۴ در ساختن - زره - مهارت زیادی داشته و در جنگها همیشه فاتح بوده و هرگز شکست نخورده .

۵ کتاب آسمانی او - زبور - بوده که با صوت دلنشینی میخوانده و مردم را به خداپرستی دعوت میکرده .

نوشته اند - داود - ۹۹ زن و چندین پسر و دختر داشته تصادفاً روزی مردی پیش داود شکایت میکند که گوسفندان همسایه داخل باغ انگورش شده و تمام خوشه های انگور باغ او را خورده اند در آن هنگام با الهام از

از جانب خداوند فرزندان خود را جمع کرده و
از آنان در اینباره میخواهد که داوری نمایند لیکن پسران
داود جملگی غیر از - سلیمان - که در آنروز ۱۱ سال
داشته از قضاوت عاجز میمانند و سلیمان به پدر میگوید
گوسفندان را به صاحب باغ بسپارید که از شیر و پشم آنها
بهره مند شود تا زمانیکه باغ بصورت اولیه در آید .
داود دیگروز در ایام هفته بنام استراحت از ورود مردم و
قوم خود به خانه اش جلوگیری میکرد تا در آنروز بیشتر با خدا
راز و نیاز کند اتفاقاً در یکی از همین روزها در حالیکه درب
خانه اش بسته بوده دو فرشته بر او وارد میشوند - داود -
از دیدن آنان که بصورت مردم عادی پیش او آمده بودند
متعجب شد ولی آنان گفتند واهمه نداشته باش که ما

برای داوری نزد تو آمده ایم و یکی از آنان میگوید
که این شخص برادر من است و صاحب ۹۹ میش است
در صورتیکه من تنها یکی دارم و باز از من میخواهد که
آنرا هم به او بدهم - داود - بدون تأمّل میگوید خیر
این برادر درباره تو ستم کرده ولی فوراً متوجّه میشود که
در قضاوت عجله کرده و پیش از آنکه از مدّعی مدرکی بخواهد
و از مدّعی علیه نیز پرسشی نموده باشد داوری کرده است
لذا فوراً به سجده افتاده و از خدا طلب عفو و مغفرت مینماید

حضرت سلیمان علیه السّلام

سورهٔ نمل آیهٔ ۱۶

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

عَلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَاُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ .

« سلیمان وارث داود شد و گفت ایمردم من و پدرم به امر خدا به زبان مرغان دانا شدیم و این از فضل وکرم پروردگار است »

سلیمان - بعد از داود پادشاه و پیغمبر قوم بود و خداوند تمام طیور و وحوش وحتّی باد را در اختیار او قرار داد و باآنکه هر روز هزاران نفر از سفرهٔ او غذا میخوردند خودش تنها به لقمهٔ نانی قناعت میکرد و جز ساعتی بخواب نمیرفت .

سوره های - سبا - انبیاء .

وادی مورچگان . سورهٔ نمل آیهٔ ۱۸

حَتّیٰ اِذَا اَتَوْا عَلیٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا اَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ

سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ.

﴿ زمانیکه سلیمان به وادی مورچگان رسید پیشوای آنان گفت

﴿ ای مورچگان همه بخانه های خود بروید مبادا سلیمان و سپاهیانش

﴿ ندانسته شمارا پایمال کنند ﴾

سلیمان به مورچه میفرماید مگر نمیدانی ظلم و ستم در حریم انبیاء راه ندارد و مور در جواب میگوید البتّه میدانم ولی قصد من این بود که موران با دیدن حشمت و جلال تو ناسپاسی به درگاه پروردگار ننمایند و خود را زبون نشمارند و انگاه به سلیمان میگوید آیا میدانی چرا بساط سلطنت تورا وسیلهٔ باد حرکت میدهند برای آنست که اعلام کنند که این سلطنت دوامی ندارد

﴿ بساط و تخت سلیمان ز باد گردش داشت ـ که آگهیش دهد کین بساط بر باد است ﴾

هُدهُد و سُلیمان و ملکهٔ سبا ـ نوشته شده روزی

هدهد که همیشه همراه سلیمان بوده به او خبر میدهد
که من کشوری دیده ام که یکنفر زن در آنجا حکومت میکند
و مردم آن محل نیز به آفتاب سجده میکنند .

سلیمان با شنیدن این خبر ابتدا نامه ای وسیلهٔ هدهد
به - ملکهٔ سبا - مینویسد که باید بخدای مهربان که همهٔ
جهان وجهانیان را خلق کرده ایمان بیاورید .

بلقیس ملکهٔ سبا - با دریافت نامهٔ سلیمان پس از
مشورت با بزرگان دولت هدایای گرانبهائی تهیه و توسّط
جمعی از خردمندان بحضور سلیمان فرستاد - امّا فرستادگان
بلقیس وقتی تشکیلات عظیم و کاخهای مجلّل سلیمان را
دیدند از ارائهٔ هدایای بلقیس خجل شده و در مراجعت
مشاهدات خود را وهمچنین دعوتیکه مجدداً سلیمان از آنها

به پرستش خدای یگانه کرده بود به بلقیس اطلاع دادند

بلقیس - با دریافت پیام سلیمان همراه عده ای از بزرگان قوم پیش سلیمان رفته و در قصر مجلّلی ازاو پذیرائی کردند و او هم با ایمان کامل به خدای یکتا دین سلیمان را پذیرفت

وفات سُلیمان - سلیمان پس از سالیان درازی سلطنت و ارشاد قوم روزی در کاخ بلورین خود به عصا - تکیه کرده و به تماشای مناظر و عمارات باشکوه سرگرم بود ناگاه جوان ناشناسی در برابر خود دید و پرسید تو کیستی و چرا بدون اجازه داخل شدی جواب داد که من برای ورود به خانه ها از کسی اجازه نمیگیرم من - مَلَکُ الموت هستم و برای قبض روح تو آمده ام و بدون آنکه به سلیمان اجازهٔ نشستن بدهد در حالیکه به عصا تکیه داشت جانش را

گرفت سلیمان مدتها پس از مرگ در حالیکه به عصا تکیه کرده بود باقی بود واطرافیان وکسانش از خارج دیوار بلورین او را میدیدند و گمان میکردند سلیمان زنده است واز بیم سطوت او جرأت ورود به قصر را نداشتند تا آنکه عصایش در اثر خورده شدن وسیلهٔ موریانه شکست وسلیمان روی زمین افتاد .

﴿ بکار دیو و پری دل مبند کاخر کار — اگر بساط سلیمانی است برباداست ﴾

حضرت یونس علیه السّلام

سورهٔ صافّات آیهٔ ۱۳۹

وَاِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِین .

﴿ به تحقیق یونس از پیامبران بود ﴾ یونس بن متّی

به امر پروردگار به پیامبری و نبوّت منسوب شد

و به ارشاد و راهنمائی مردم - نینوا - پرداخت و

آنان را به خداپرستی دعوت فرمود ولی قوم عُصیانگر که

سالها به بُت پرستی عادت کرده بودند از روش و رفتار

پدران خود دست برنداشته و به سرسختی و لجاج خود ادامه

دادند تا آنجا که - یونس - از کفر و سرپیچی قوم خسته شد

و چون دید دیگر دعوت او در قومش اثری ندارد و آنان از

بُت پرستی دست بردار نیستند درباره آنها نفرین کرد و سر بصحرا

گذاشت . بارفتن یونس آثار عذاب درمیان قوم

پدیدار گردید و هوا بشدّت مُنقلب و تاریک شد از اینرو

قوم یونس به اشتباه و نافرمانی خود پی بُردند و همه باهم از

پیر و جوان و زن و مرد به بیابان رفتند و به درگاه خدا

نالیدند تا دریچهٔ رحمت الهی بروی آنان گشوده
شد و عذاب برطرف گردید .

یونس در دریا - حضرت یونس بعد از آنکه از عصیان قوم سر بصحرا گذاشت و پس از پیمودن مسافتی به کنار دریا رسید و جمعی را دید که در کشتی نشسته و آماده حرکت هستند از آنها خواست که او را همراه ببرند مسافرین کشتی هم او را با آغوش باز پذیرفته و در کشتی جای دادند و کشتی در دریا براه افتاد ولی در وسط دریا امواج سخت و هولناک بر کشتی حمله ور گردیده و خطر غرق شدن آنان را تهدید میکرد از اینرو تصمیم گرفتند به قید قرعه یکی از مسافرین را به دریا افکنند واتفاقاً قرعه بنام - یونس - اصابت کرد اما مسافرین به احترام یونس قرعه را تجدید کردند ولی باز در بار دیگر نیز

قرعه بنام یونس بیرون آمد ولی باز هم راضی نبودند
ان مرد بزرگوار را به دریا افکنند لذا برای سوّمین بار
قُرعه کشی را تجدید کردند امّا باز هم قُرعه بنام یونس درآمد
دیگر چاره ای ندیدند جز اینکه یونس را به دریا اندازند
و در همین احوال بودند که یونس توجه پیدا کرد که چون قوم
خود را بدون امر پروردگار ترک کرده گرفتار این بلیّه
شده است و با انداختنش به دریا خدا ماهی بزرگ و عظیمی
را مامور کرد که - یونس - را بلعیده و لطمه و آزاری به او
نرساند و شب ها و روزها میگذشت و یونس در شکم
ماهی با خدای خود راز و نیاز میکرد تا اینکه بنا بفرمان
آلهی ماهی یُونس را به کنار دریا بُرده و بر زمین میگذارد .
و چندی نگذشت که یُونس سلامت خود را باز یافت

و به او وحی رسید که بسوی قوم خود باز گردد چون
— آنان ایمان آورده بودند از یونس استقبال با
شکوهی بعمل آوردند و یونس هم به ارشاد آنان پرداخت

حضرت ذکریا و یحیی (۴)

سورهٔ انبیاء آیه ۸۹

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا
وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ .

< و یاد کن ای پیغمبر ذکریا را چون از پروردگار خواست که فرزندی به او عنایت >
< فرماید و او را تنها نگذارد >

سورهٔ مریم آیهٔ ۱

كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا .

(یادآوری رحمت پروردگار است به بنده اش ذکریا)

نزدیک ۹۰ سال از عمر ذکریا گذشته و موی سر و ابروانش سفید و با قدّی خمیده و این مرد وارسته و خداپرست از اینکه فرزندی نداشت که بعد از او رهبر و مُرشد قومش باشد افسرده و غمگین بنظر میرسید که مبادا مرُدم از راه راست و خداپرستی منحرف شوند .
این فکر روز و شب در مغز ذکریّا بود لیکن او خود را تسلیم و مُطیع ارادهٔ و مشیّت خداوند میدانست و اطمینان داشت که در این کار حکمتی است که وی از آن بی خبر است .
ذکریّا ـ ضمناً سرپرستی ـ مریم ـ را نیز بعهده داشت و هر وقت به حُجرهٔ مریم مُقدّس میرفت او را در حال نماز و عبادت پروردگار یکتا مشغول میدید ـ البته مقام

و منزلت - ذکریا - در پیشگاه الهی اقتضا میکرد که دعایش به اجابت برسد و به همین لحاظ شبی که در محراب به عبادت مشغول بود فرشتگان به او خبر دادند که خدا پسری بنام یحیی به او عنایت میفرماید چنان پسری که در کودکی علم و حکمت به او داده شده و بعد هم بمقام شامخ نبوّت مفتخر میگردد .

یحیی - از همان کودکی مشغول عبادت خدای یگانه بود و مشکلات دینی مردم را حل کرده و به آنان تعلیمات شرعی میاموخت و در رهبری قوم بسیار جدّی وکوشا بود تا روزیکه به یحیی خبر دادند که **هیرودوس** پادشاه فلسطین قصد دارد با دختر برادر خود ازدواج نماید یحیی ازاین خبر سخت برآشفت و اظهار داشت این وصلت با مقرّرات دینی مغایرت دارد و ‹ تورات › اجازه چنین ازدواجی را نمیدهد

اظهار نظر یحیی دربارهٔ منع ازدواج سلطان با دختر
برادرش با سرعت در شهر منتشر شد و « هیرودیا »
برادرزادهٔ شاه که خود را آمادهٔ همسری سلطان کرده و
ملکهٔ آیندهٔ کشور میدانست با شنیدن رای یحیی کینهٔ او
را در دل گرفت و در فرصت مناسبی که سلطان بزم عیشی
داشت بقدری از او دلربائی کرد و شاه را فریفت تا
اینکه گفت هر چه بخواهی انجام میدهم و « هیرودیا »
گفت تنها آرزوی من کشتن یحیی است .

شاه هواپرست هم دین و وجدان را بدست فراموشی
سپرده و به کشتن یحیی فرمان داد و ساعتی نگذشت که
مامورینش یحیی را بحضور آورده و خونش را ریختند .

< اَصحابِ کَهف >

سوره کهف آیه ۱۶

وَاِذِاعتَزَلتُمُوهُم وَمَا یَعبُدُونَ اِلّااللهَ فَأوا اِلَی الکَهفِ یَنشُر لَکُم رَبُّکُم مِن رَحمَتِهِ وَیُهَیِّئ لَکُم مِن اَمرِکُم مِرفَقاً .

< و یاران کهف گفتند که از کافران دوری کنیم در غاری سکونت >

< نمائیم و به عبادت خدا مشغول گردیم که در آن دنیا رستگار شویم >

نوشته اند در سرزمین - روم - در میان مردم اختلاف بروز کرد تا آنجا که پادشاه کشور همسایه - دقیوس - یادقیانوس بر آنان تاخت و زمام امور را بدست گرفت .

< دقیوس > خود را خدا میخواند و مردم نادان نیز طوق الوهیّت او را به گردن نهادند و در برابر او به سجده می افتادند

دراین ایّام ۶ نفر از مردم باایمان و خداپرست

باهم به شور پرداختند و گفتند که تاکی باید به این ذلّت و

ننگ تن در دهیم و مخفیانه از شهر خارج شده و در بیابان

چوپانی را دیدند و از او آب خواستند چوپان گفت من در چهره

و سیمای شما آثار بزرگی و جلال می بینم بگوئید کجا میروید من

مردی خداپرستم اگر اجازه میدهید همراه شما بیایم و در عبادت

پروردگار باشما شرکت کنم و باموافقت اصحاب کهف او

و سگش دنبال آنان براه افتادند و باراهنمائی چوپان

بالای کوه سرسبزی که درختان میوه دار و چشمه سارهای

گوارا داشت و در دل کوه غاری بود بنام - کهف -

رسیدند و در اثر خستگی تصمیم گرفتند ساعتی استراحت کنند

سورهٔ کهف آیهٔ ۲۴

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَمِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعاً.

(واصحاب کهف مدّت ۳۰۹ سال در آن غار بخواب رفتند)

پس از این تصمیم آن مردم خداپرست و باایمان در خواب عمیقی فرو رفتند چنان خوابی که مدّت ۳۰۹ سال بطول انجامید و وقتی که بیدار شدند تصوّر میکردند فقط یکروز در خواب بوده اند ولی مطلبی که موجب حیرت آنان شد خشک شدن درختان و گرسنگی شدید آنها بود باری برای نجات از گرسنگی گفتند یکی از ما باید به شهر برویم و با این پول مختصری که داریم غذائی تهیه کند و یکی از آنان که مردی آزموده و کاردان بود لباس چوپان را پوشیده و به شهر رفت امّا متوجه شد که اوضاع شهر بکلی عوض شده و تصوّر کرد شاید راه

را گم کرده و به شهر دیگری وارد شده بهر حال
به دکهٔ نانوائی رسید و چند نان گرفت و پولهای خود را
به صاحب دکان داد - نانوا - با دیدن پولها پرسید
اینها را از کجا آورده ای و او را پیش سلطان بردند شاه
گفت ای مرد نترس و راست بگو و بدان ما با تو کاری
نداریم چون پیغمبر ما (عیسی بن مریم) بما دستور داده
که از یابندهٔ گنج فقط - خمس - آنرا دریافت داریم
وی در جواب گفت اعلیحضرتا من اهل این شهرم و دو
روز قبل با رفقایم برای عبادت خدا به - غار - کوه
رفتیم و روزیکه از شهر خارج شدیم نام سلطان - دقیوس
بود شاه از شنیدن این خبر در تعجب شد و گفت ما را پیش
یارانت ببر تا صدق گفتارت روشن شود و همراه عده ای

نگهبان با او بطرف غار کهف رفتند و با دیدن
یاران او روشن شد که خوابی که آنها تصوّر کرده اند
یکروز بوده قرنها طول کشیده و این از خواسته های
خداوند است و به دستور سلطان در آنمکان مسجدی
بنا کردند و این واقعه نیز آیتی بوده از آیات پروردگار
برای عبرت و توجه بیشتر مردم به قدرت خدای یگانه

حضرت عیسی روح الله علیه السلام

ـ داسامی

چندتن از حواریون ـ

سعدی

گر روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک
از فروغ تو بخورشید رسد صد پرتو

بجهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست — عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

بغنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح — تا دل مرده مگر زنده کنی کین دم از اوست

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل — آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست

بحلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست — به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست

پادشاهی و گدائی بر ما یکسانست — که بدین در همه را پشت عبادت خم از اوست

سعدیا سیل فنا گر بکند خانهٔ عمر
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست

سوره آل عمران آیه ۴۵ ۴۶

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ.

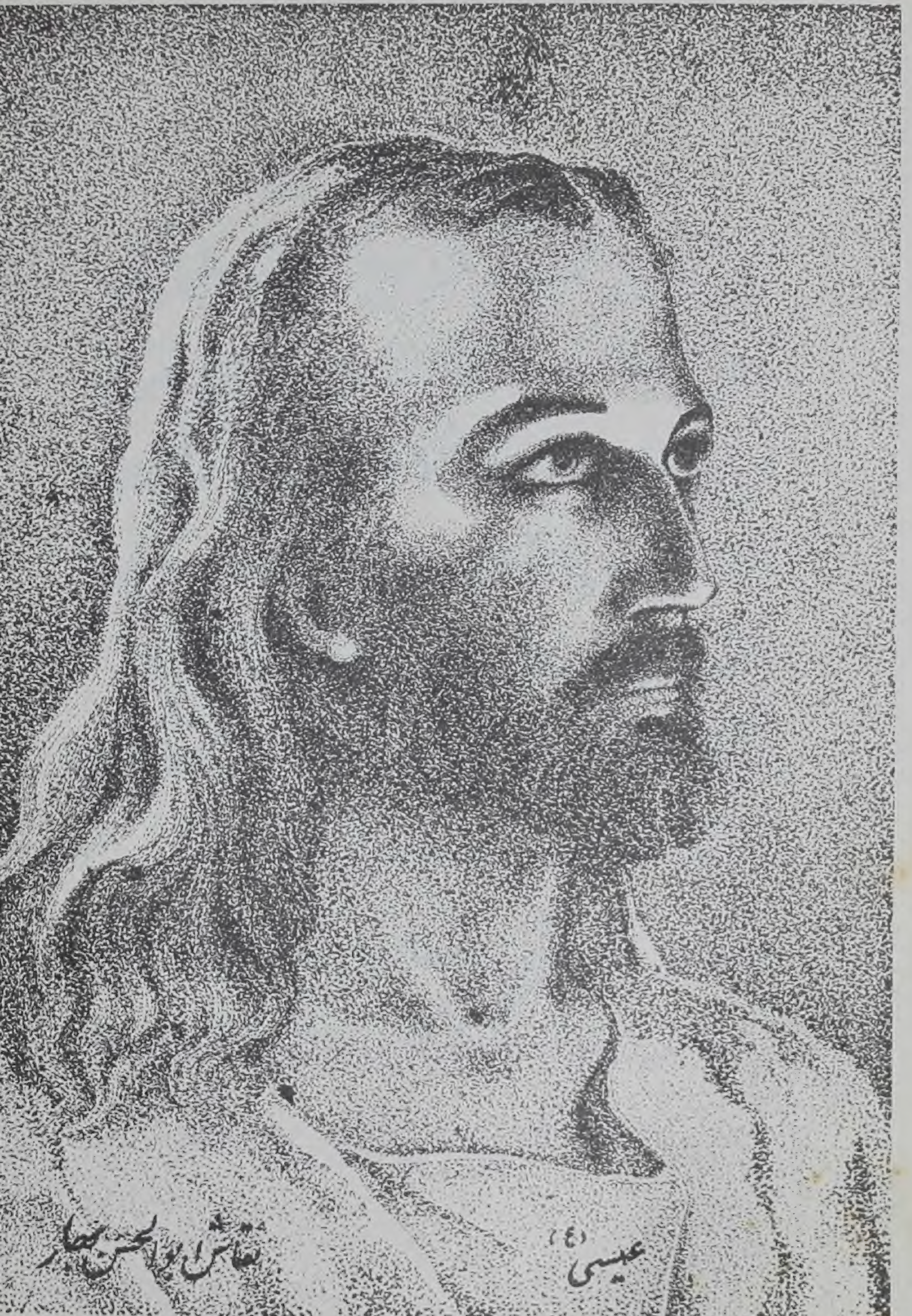
‹ گفتند ملائکه ای مریم خدا مژده میدهد ترا به فرزندی که نام او - مسیح

عیسی بن مریم است صاحب منزلت در دنیا و نزد پروردگار ›

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ

‹ و تکلم میکند با مردم از گهواره تا زمان کهولت ›

در سرزمین - فلسطین - و در شهر - اورشلیم - در دامنه کوهستانی سرسبز و سر بفلک کشیده - ذکریا - شوهر الیزابت در سنین آخر عمر به شغل چوپانی مشغول بود و همانگونه که قبلا نوشتیم همه روزه ضمن نیایش به درگاه باریتعالی تقاضای


عیسی (۴)
نقاش ابوالحسن

اولاد میکرد تا بالاخره - جبرئیل - براو وارد شد
ومژده داد که بزودی فرزندی پیدا میکنی ونامش را یحیی -
خواهی گذاشت - الیزابث - زوجه - ذکریا - دریکی از
دهات - اورشلیم - درقریه - ناصره - دوست دختری
داشت که درطهارت وتقوی کم نظیر بود بنام - مریم -
مریم - دختری ازنسل - داود - ومادرش هم درزهد وتقوی
وپارسائی معروف بود وپس ازما در ذکریا سرپرستی مریم رابعهده
گرفت - پس ازوضع حمل - الیزابث - وتولد - یحیی -
روزی مریم به قصد دیدن او بطرف اورشلیم حرکت کرد واتفاقاً
درحین عبور ازکوهستان صدائی شنید که او را اسلام میکند مریم
پس ازآن جبرئیل - را دید که به او مژدهٔ بارداری میدهد ومیگوید
توبزودی صاحب فرزندی به نام عیسی مسیح - خواهی شد

باشنیدن این خبر مریم به گریه افتاده عرض میکند .

سوره آل عمران آیه ۴۷

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ .

< مریم میگوید پروردگارا من چگونه صاحب فرزندی میشوم درحالیکه
< هیچ زنی تاکنون بدون مرد اولادی بدنیا نیاورده - جبرئیل -
< میگوید خدا بهرچه اراده کند توانا و قادر است >

مریم معصومه در برابر قضای الهی تسلیم و کار خود را بپروردگار جهان واگذار نمود و درانموقع درد زائیدن او را بسوی درخت خرمائی خشک در کنار انباری از کاه کشانید و مریم مقدس در آن بیابان بی آب و علف و بدون مددکار کودکی زیبا

به دنیا آورد ناگهان بانگ دلنوازی شنید
که میگفت غمگین مباش واز نهر آبی که خدا در زیر پایت
روان ساخته آب بنوش و درخت خُرما را تکان بده و
خُرمای تازه میل کن مریم پس از مدّتی کودک عزیزش
را در آغوش گرفت و بطرف - بیت المقدّس - حرکت
کرد امّا بمقداری از راه نرفته بود که یهودیان با دیدن او زبان
به ملامت و سرزنش او گشودند و تُهمتهای ناروا زده و گفتند

سورهٔ مریم آیه های ۲۸ ۲۹ ۳۰

یَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا کَانَ اَبُوكِ امْرَاَ سَوْءٍ وَ
مَا کَانَتْ اُمُّكِ بَغِیًّا .

(هارون مرد بدکاری بوده و هرکس را میخواستند نسبت فسقی بدهند)
(خویش هارونش میگفتند)

(به مریم مقدّس گفتند پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم زانیه نبود)

مریم در جواب یهودیان برحسب وحی پروردگار بطرف عیسی اشاره کرد.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا.

(مریم اشاره به گهوارهٔ عیسی کرد گفتند ما چگونه با بچهٔ ۳ روزه حرف بزنیم)

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

(عیسی همان کودک ۳ روزه با زبان فصیح گفت ای قوم یهود من بندهٔ خدایم)

(و خدا مرا به پیامبری مبعوث کرده و به من کتاب آسمانی عنایت فرموده است)

منجّمین و ستاره‌شناسان که از میلاد مسیح آگاه شدند برای زیارتش به - بیت المقدّس - حرکت کردند ولی - هیرودس

پادشاه یهود از ترس اینکه مبادا به سلطنت او
خللی وارد شود قصد قتل عیسی را کرد مریم با پی بردن
به قصد سلطان یهود و احساس خطر با کودک عزیزش بطرف
- مصر - حرکت میکند و در سن سی سالگی خداوند - انجیل
را به عیسی نازل میفرماید عیسی پس از آن به - بیت المقدس
آمده و قوم یهود را با نشان دادن معجزات زیادی دعوت
به خداپرستی مینماید و در مدت ۳ سال که دائم بیماران
غیر قابل علاج و بینا کردن نابینایان وحتی زنده کردن و
جان بخشیدن به مردگان یهود وارشادانان مشغول بود
جز عده ای معدود به او ایمان نیاورده وحتی چند نفری
قصد کشتن او را کردند در اینموقع حضرت عیسی از بین مؤمنین
۱۲ نفر را انتخاب کردند که به - حواریون - نامیده شدند

وآنان پیوسته همراه مسیح بودند وآن پیامبر بزرگوار هم آنان را به نشر شریعت و **انجیل** - امر میفرمود امّا علمای دنیا پرست یهود که می پنداشتند با ظهور ستاره درخشان حق وحقیقت ریاستشان تمام میشود و دیگر صدقات ونذورات آنان قطع و بُریده میشود برای خاموش کردن نور الهی دربرابر عیسی صف مُخالف تشکیل دادند وعلناً به آزارش برخاستند ومُعجزات وکرامات اورا به سحر وشُعبده نسبت دادند .

ولی وجود مقدّس عیسیٰ چون سدّی آهنین با عزمی اُستوار در برابر مُخالفین به نشر حقایق دینی اقدام میفرمود وتنها خدای یگانه را برای پشتیبانی خود کافی میدانست و در اجتماعات به ایراد خطابه وبیان احکام الهی میپرداخت وگروه بسیاری را به خداشناسی هدایت کرد وپیوسته دربرابر تمسخر ومُخالفت

کفّار همانطوریکه شیوهٔ همهٔ - انبیاء - است

صبور و بُرد بار بوده و دست از انجام وظیفه برنمیداشت

تا بتواند بار سنگین رسالت را بسر منزل مقصود برساند

عیسی همراه حواریون که در راه نشر انجیل و تحمّل شدائد و

سختی ها شریک او بودند در شهرها و آبادیها به ارشاد و تعالیم

دینی میپرداختند و با پند و اندرز دلهای مردم را از زنگ

گناه پاک مینمودند در این احوال حواریون و جمع بسیاری

از پیروان برای تقویت بیشتر ایمان از حضرت مسیح خواستند

که با ارائه آیتی از آیات حضرت احدیت و آثار قدرت

کاملهٔ الهی ایمان قوم را بسر حدّ کمال برساند و از وی خواستند

تا از خدا بخواهد مائدهٔ آسمانی برای آنان فرستاده شود ،

سورهٔ مائده آیه ۱۱۴

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ .

﴿ عیسی تقاضا میکند بارخدایا بفرست برای ما مائده ای از آسمان ﴾

﴿ تا هم از برای ما عیدی باشد و هم بعد از ما آینده گان نشانی ازان به بینند ﴾

﴿ که تو از بهترین و بزرگترین روزی دهنده گانی ﴾

و خداینا به درخواست عیسی از آسمان مائده فرستاد و همهٔ قوم از آن نعمت فراوان بهره مند گردیدند و همین واقعه موجب شد که جماعت زیادی به خدای یکتا ایمان آوردند ولی افسوس که باز هم معدودی از کفار یهود از لجاج و عناد خود دست برنداشته و عیسی را به آشوب طلبی

متهم کرده و فریاد میکردند که این مرد ساحر است
ونظم شهر را برهم ریخته تا بالاخره دربارهٔ او بمشورت
متوسّل گردیدند و درمقام ریختن خون شریفش برآمدند و
برای دستگیری او یکی از حواریّون را که درباطن مردی بد
سرشت و خائن و ناپاک بود فریب دادند واو عیسی را
به دست دشمنانش سپرد .

عیسیٰ ـ درحالیکه در غاری بالای کوه باخدای خود
براز ونیاز مشغول بود جماعتی ازمردم دنیاپرست وبی
ایمان ویرا دستگیر و به پای چوبهٔ دار بُردند .
امّا دست قدرتمند الهی برای نجاتش دراز شد واو را از
چوبهٔ دار خلاصی بخشیده بسوی آسمانها پروازش داد و دست
انتقام ربّانی همان یهودای خائن را که با دریافت پولی

اندک پیامبر خدا را به قوم یهود سپرده بود چون از
حیث شباهت صوری به حضرت عیسی همانند بود گرفتار
چوبه دارش ساخت و در چاهی که برای عیسی کنده بود افتاد

نشر دین عیسی .

عیسویان تولد - مسیح - را مبداء تاریخ خود میدانند
و در سال ۳۱۳ میلادی چون - قسطنطین کبیر -
امپراتور - روم - کثرت مسیحیان را دید خود او نیز آئین
مسیح را اختیار کرد و به نشر دین عیسی کوشید و پس از
او هم سلاطین دیگر چنین کردند و دین مسیح قوت گرفت .
مینویسند پس از عیسی (٤) پطرس - جانشین وی شد
ولی آنکه در انتشار دین مسیح بیش از همه کوشید و این مذهب
را رواج داده است - پولس مقدس - بوده است

واینک اسامی چندتن از حواریون عیسی -

پطرس یوحنا یهودا یحیی
شمعون متا هنا

سورهٔ صف آیهٔ ۶

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ

< وگفت عیسی پسر مریم ای بنی اسرائیل من رسول خدایم وتصدیق میکنم کتاب آسمانی تورات را و مژده میدهم به اینکه پیغمبری میاید بعد از من واسم او احمد است و پس از آنکه رسول خدا با کتاب آسمانی آمد گفتند این سحری آشکار است >

محمد ص

سید کونین و پیشوای ثقلین سرور کائنات و خلاصهٔ موجودات .
رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمهٔ دور زمان پیشوای
انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم .

بَلَغَ العُلیٰ بکماله   کشف الدّجی بجماله
حَسُنت جمیع خصاله   صَلّوا عَلیه و آله

ماه فرو ماند از جمال محمد — سرو نروید به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست — در نظر قدر با کمال محمد

وعدهٔ دیدار هر کسی بقیامت — لیلة الاسری شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی — آمده مجموع در ظلال محمد

عرصهٔ دنیا مجال همت او نیست — روز قیامت بجو مگر مجال محمد

شمس و قمر در زمین حشر نتابد — نور نتابد مگر جمال محمد

همچو زمین خواهد آسمان که بیفتد — تا بدهد بوسه بر نعال محمد

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد — پیش دو ابروی چون هلال محمد

چشم مرا تا بخواب دید جمالش — خواب نمی‌گیرد از خیال محمد

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی
عشق محمد بس است و آل محمد

—

اصل و شجره طیبه رسول اکرم (ص)

محمد بن - عبد اللہ بن - عبد المطلب بن - هاشم بن - عبد مناف بن - قصی بن - کلاب بن - مرة بن - کعب بن - لوی بن - غالب بن - فهر بن - مالک بن - نضر بن - کنانة بن - خزیمه بن - مدرکه بن - الیاس بن - مضر بن - نزار بن - سعد بن - عدنان -

و از عدنان تا حضرت اسمعیل بن ابراهیم در ذکر اجداد رسول اکرم بین ارباب روایات توافق نظر دیده نمیشود -

سوره ال عمران آیه ۱۶۴

لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ

اِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ

< خداوند بر اهل ایمان منّت گذاشت که رسولی از خود شان در
< میان آنان انتخاب کرد که برای آنان آیات خدا را تلاوت کند
< و نفوس آنان را از آلایش و نقص پاک گرداند و احکام شریعت و حقایق
< حکمت را به آنها بیاموزد هر چند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند >

خانهٔ کعبه در وسط صحن بزرگی در شهر مکه واقع شده و در ضلع شرقی آن سنگی است بنام - حَجَرُ الأَسْوَدْ - این خانه را ابراهیم خلیل الرّحمٰن - به اتّفاق پسرش اِسمٰعیل در زمان سلطنت - نمرود - بنا کرده است و سنگی را که در وقت ساختن بنا زیر پای خود گذارده به - مقام ابراهیم معروف گردیده است - سالها بعد و در زمانیکه - عبدالمطّلب پسر هاشم و نوهٔ عبدمناف رئیس قبیلهٔ -

قریش به اتفاق - حارث - فرزند خود به حفر چاهی
اقدام و ادامه میدادند پس از مدتی از حفر چاه ابتدا آهوئی
از طلا بیرون آمد و پس از رسیدن به آب اسم آن چاه را
زم زم - گذاشتند - در آنزمان بُت پرستی رواج داشت
و مردم - مکه - ۳ بُت به نامهای - هَبل - نافِله
و - اَساف - راپرستش میکردند - عبدالمطّلب -
صاحب ۱۰ پسر بوده و نذر میکند که یکنفر از آنان را در راه
بُت بزرگ قربانی نماید و اتفاقاً پس از ۹ بار که قرعه بنام
(عبدالله) اصابت میکند و او را هم بیش از سایر
فرزندانش دوست میداشت بنا به دستور پیره زن غیبگوئی
در آخرین نوبت در عوض فرزندش ۱۰۰ شتر ذبح کرده و
و به فقرا تقسیم کرد - و بعد از سالها که عبدالله بزرگ شد پدرش

(آمنه) دختر (وَهَب) را به همسری - عبد الله

درمیاورد و عبد الله پس از انجام ازدواج و زفاف

همراه کاروانی به عزم تجارت رهسپار - یثرب و شام

میشود ولی در مراجعت در راه یثرب وفات میکند .

از - آمنه - زوجهٔ - عبد الله - محمّد (ص) متولد میشود .

تاریخ میگوید در شب ولادت رسول اکرم - آتشکدهٔ فارس

پس از هزاران سال خاموش میشود - طاق کسری - در

همان شب شکسته میشود - تعداد زیادی ستاره در آسمان یکباره

خاموش میگردد و - حلیمه - بنا به معمول زمان پس از چند

روز از ولادت محمّد (ص) ویرا به طایفهٔ خود - بنی اسد -

برده و شیر میدهد تا بالاخره پس از ۴ سال نگاهداری

با علاقهٔ فراوانیکه به محمّد داشته اورا به مادرش آمنه

می سپارد - محمّد - در دامان مادر بزرگ میشد و درعین
حال علاقهٔ زیادی هم به جدّ خود (عبدالمطّلب -
داشت - محمد - شش ساله بود که مادرش نیز وفات
یافت و عبدالمطّلب هم که پیرمردی ضعیف بود در سنّ
۱۱۰ سالگی از دنیا رفت و - ابوطالب - عموی
پیغمبر نگاهداری محمّد را که از داشتن پدر و مادر محروم شده بود
بر عهده گرفت و او را همه روزه همراه خود به بازار عمومی
میبرد - محمّد - دوازده ساله بود که همراه عمویش ابوطالب
با کاروان بزرگی از راه - یثرب - کوه اُحد - خیبر
- به دمشق و شام رفت و پس از مراجعت از شام
ابوطالب محمّد (ص) را به - خدیجه - که از زنان نیکوکار
قریش بود و مکنتی بسیار داشت معرّفی کرد و او هم بعد از

چند سال با توجه به امانت وصحت رفتار و
کردار محمد به او شوهر کرد - محمد در سی سالگی دختری
بنام - زینب - پیدا کرد و در سی وسه سالگی خداوند
رقیه - وام کلثوم - وبعد - فاطمه را به ایشان عنایت
فرمود .

داستان حجر الاسود . چون هیچیک از
روسای قبائل عرب حاضر نبودند که پس از تعمیر خانهٔ کعبه
سنگ حجر الاسود را دیگری به دیوار خانه نصب نماید در
اینباره داوری پیش - محمد امین - بردند محمد سنگ
را داخل عبای خود پیچید و دستور داد هریک از روسای
قبیله گوشهٔ ای از عبا را گرفته و به پای دیوار ببرند
وانگاه خود آنحضرت حجر الاسود را در محل مخصوص در

دیوار قرار دادند.

ابو طالب - عموی پیغمبر چهار پسر داشت ۱ طالب ۲ عقیل ۳ جعفر ۴ علی.

محمد (ص) اغلب روزها بالای کوه - حرّا - میرفت و قوافلی را که در راه - مکّه - رفت و آمد داشت تماشا میکرد و به دعا و نیایش به درگاه خداوند مشغول بود و این روّیه را دنبال میکرد تا به ۴۰ سالگی رسید و در این اوقات بود که شبی در برابر دیدگانش نوری درخشید و صدائی شنید که پس از سلام او را بخواندن پروردگار دعوت میکند - محمّد (ص) به سجده افتاده و میگوید من خواندن نمیدانم جبرئیل میگوید.

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيۡمِ - اِقۡرَاۡ بِاسۡمِ

رَبِّكَ الَّذِی خَلَقَ .

(بخوان بنام پروردگار خود آن خدائی که خالق زمین و آسمانست)

محمد (ص) در بازگشت بخانه آنچه براو گذشته بود به - **خدیجه** گفت و خدیجه پس از خوابانیدن - **علی** - و فرزندان خود همراه محمد به عبادت خدا مشغول شد و صبح روز بعد محمد و خدیجه پس از انجام طهارت و وضو بهمراهی - **جبرئیل** - نماز و مراسم عبودیت پروردگار را انجام دادند - پس از خدیجه - **علی** - در سن ده سالگی به محمد و اسلام ایمان آورد و اولین مرد مسلمان شد تا بالاخره بعد از ۳ سال از نبوت محمد پیروان او به ۴۷ نفر رسیدند و تا همین تاریخ ۴۷ سوره از قرآن کریم بر محمد نازل گردید و پس به پیامبر گرامی وحی رسید که دعوت خود را به پیروی از اسلام آشکار نماید و به پیروی از این وحی الهی

محمّد چهل نفر از سران و بزرگان - قُریش - را بمنزل خدیجه - دعوت و اسلام را بر آنان عرضه کرد و از همین روز بود که - ابوجهل - مخالفت با پیغمبر را شروع کرد - سران قُریش - از ابوطالب عموی پیغمبر خواستند که یا از محمّد دست بردارد و یا با پرداخت پولی او را وادار نماید که از تبلیغ - دین اسلام دست بکشد و یا چنانچه دوچار اُوهام شده است نزد طبیبش بفرستد و بالاخره در روزیکه - محمّد - در مسجد مردم را ارشاد میکرد - ابوجهل - قصد شکستن سر پیغمبر را داشت - ولی دستش از حرکت باز ماند و سنگ از کفش رها شد - روز دیگر شخصی بنام - عود - به قصد کشتن رسول خدا رد آنه مسجد شد و درحالیکه - محمّد - با - اَبوبکر - به گفتگو مشغول بود داخل مسجد شد ولی حضرت رسول را در جائیکه نشسته بودند ندید

بعدازاین وقایع - اَصْعَبْ - ومالک اشتر
به اتّفاق ۷۳ نفر شبانه در - مِنیٰ - با محمّد بیعت کردند -
وازطرف دیگر ابوجهل وابوسفیان همراه ۶۰ نفر از
دوستان وروٴسای قبایل شبانه اطراف خانهٔ محمّد را
محاصره کردند پیغمبر پس ازاطّلاع - علی - را دررختخواب
درجای خود خوابانید وبه اتّفاق ابوبکر به غار - حرّا - پناه
بُرد وپس از ۳ روز ازراه صحرای - عتیق - ونَجْدْ - به
حوالی - مدینه - رسیدند ودرآنجا عده ای مهاجر و
انصار ازایشان استقبال کردند وآنشب را لیلة البیت
نام نهاده اند - محمّد - درمدینه بایاران خود که درآن
تاریخ ۵۰۰ نفر بودند درنزدیکی شهر مسجدی بنا کردند وپس از
رسیدن علی - ازمکّه وبعد ازنماز جماعت اوّلین خطبهٔ

خود را برای مسلمین در محل معروف ـ قُبا ـ
ایراد فرمودند ـ البتّه کسانیکه با تاریخ مفصّل اسلام آشنائی
دارند بخوبی میدانند که فداکاری ابوطالب وعلی در
پیشرفت دین مُبین اسلام سهم بزرگی داشته است و .
همچنین ـ خدیجهٔ کبری ـ (امّ المؤمنین) همسر باوفای محمّد
درراه یاری اسلام که ازجان ومال دریغ نفرموده موجب
سرفرازی همهٔ زنان جهان بوده اند .
درشهر ـ مدینه ـ ویا ـ یثرب ـ ۳ طایفه زندگی میکردند
بنام ـ یهود ـ اوس ـ وخزرج ورسول اکرم مسجد دیگری
درقطعه زمینی که متعلّق به دو برادر بنام ـ سهل وسهیل ـ
بود بنا فرمودند ونامش را ـ بنی سَلَمه ـ گزاردند که محل
تجمّع مسلمین وخطبه های پیغمبر ودرآخرهم آرامگاه آنحضرت گردید.

و در همین مسجد بود که پس از ۱۶ ماه آیهٔ ۱۴۹
از سورهٔ بقره نازل گردید .

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ .

(و به هر کجا که قصد نماز کردی ای پیغمبر رو کن بطرف کعبه چون این دستور قبله بر وجه ثواب
و به امر خدا است و خدا از آنچه میکنند غافل نیست)

در نزول این آیه که برحسب استدعای رسول اکرم نازل گردیده
میفرمایند چون آرزو داشتی که رو بخانهٔ جدت ـ ابراهیم
نمازگذاری اکنون قبله را از بیت المقدس بطرف
مسجد الحرام ـ تغییر دادیم و نزول آیهٔ شریفه موقعی بوده که
حضرت رسول دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و دو

رکعت دیگر را به سمت مسجد الحرام - برگشتند
بطوریکه زنان در صف مقدم قرار گرفتند و بهمین لحاظ نام
مسجد بنی سلمه به «ذو قبلتین» مشهور گردید
این واقعه در ماه رجب و پنجاه روز قبل از جنگ بدر بوده است
سلمان فارسی - سلمان اصلاً ایرانی و اصفهانی
است و غلام یکنفر یهودی در - یثرب - بوده پیش پیغمبر
رفته و اسلام میآورد و به دستور رسول اکرم خریداری میشود
و در موقع فوت در - مداین - علی علیه السلام در آنجا
تشریف داشتند و او را بخاک سپردند .

محمد (ص) پس از ۱۶ ماه از ورود به مدینه با عایشه -
ازدواج کرد و در مدت توقف در مدینه ناراحتی های بسیاری
تحمل کردند و همهٔ اقوام و کسانشان را از مکه به مدینه خواستند

وبرای اجتماع مسلمین در موقع نماز - اذان -
را مقرر فرمودند و همه روزه در ساعات مقرر صدای اذان
از منابر و مساجد بگوش میرسید و - خنساء - شاعرهٔ
عرب در اینباره اشعار نغزی سروده است - در سال دوم هجرت
در روز ۱۷ رمضان برابر با سال ۶۲۲ مسیحی جنگ بین
سپاه - قریش - و مسلمانان در درهٔ معروف به - بدر -
درگرفت و در این نبرد غلبه با یاران محمد بود و بعد از چند روز
نمایندگانی از طرف قریش از مکه به مدینه آمدند و با پرداخت
فدیه ۷۰ نفر اسرای خود را از پیروان محمد گرفتند و یکسال
بعد در سال سوم هجرت جنگ دیگری بین پیروان پیامبر
و کفار قریش به فرماندهی - ابوجهل - و ابوسفیان
در نزدیکی کوه - احد - درگرفت و علی (ع) در این جنگ

باشجاعت بیمانندی در برابر کفار ایستادگی کرد و طلحه

پرچمدار قریش کشته شد امّا چون ۳ هزار سپاهی

قریش به عده چند صد نفری مسلمانان حمله ور گردیدند

جنگ به نفع آنان خاتمه پیدا کرد و در حین زد و خورد عموی

رسول اکرم حمزه پس از ابراز شجاعت بسیار کشته شد .

زفاف عروسی علی در سن ۲۲ سالگی با حضرت

فاطمه که در آنزمان ۱۸ سال داشتند با حضور ام ایمن

و ابوبکر و عمر دو نفر پدر زنهای پیامبر صورت گرفت

ابوجهل با عده ای از دوستان و کسانش پیمان بسته بودند

که بهر طریقی که ممکن باشد رسول خدارا از میان بردارند امّا

آنها یکی پس از دیگری به اسلام ایمان آوردند منجمله

حشام و ذبیر که با شنیدن صوت خوش قرآن

طاقت نیاورده و مسلمان شدند -

اسراء

لیلة الاسراء سوره بنی اسرائیل آیهٔ ۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ - سُبْحَانَ الَّذِىٓ اَسْرٰى بِعَبْدِهٖ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِى بٰارَكْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِيَهٗ مِنْ اٰيٰاتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ -

< پاک و منزّه است خدائیکه در شبی مبارک سیر داد بنده خود محمّد را از مسجد الحرام

< به مسجد الاقصی تا آیات و اسرار غیب را به او بنمایاند و خدا بهمهٔ امور هر دو عالم

< دانا و بینا است >

صبح نزدیک بود که حضرت رسول از امّ هانی دختر - ابو طالب

برای وضو آب خواست تا فریضه بجای آورد و بعد فرمود ای

ام هانی - همانطوریکه دیدی من نماز عشاء را دیشب
در اینجا خواندم پس پروردگار توانا مرا به بیت المقدّس
بُرد و من در - مسجد اقصی - نماز خواندم لحظه ای بعد
پیامبر خدا از خانه بیرون شد و به سوی مسجد الحرام رفت در
مسجد جمعی از قریش نشسته بودند - ابوجهل - بالحنی تمسخر
آمیز گفت از طرف خدا تازه ای برایت پیش نیامده فرمود چرا
شب گذشته خداوند مرا به - بیت المقدّس - برد و در
آنجا جمع بسیاری از پیامبران را منجمله - ابراهیم - موسی
- عیسی را دیدم و انها به من اقتدا کردند و باهم نماز خواندیم
عده ای از کفار فریاد زدند که تو دروغ میگوئی چگونه دو ماه
راه را در یکشب رفته و بازگشته ای فرمود دیشب در فلان -
وادی کاروانی دیدم که شتری را گم کرده و در جستجوی او بودند

وپیش روی کاروان سالار ظرف ابی من مقداری
از آن ظرف آب نوشیدم بعد فرمود نشانهٔ دیگر به فلان
قافله نیز برخوردم شتر فلان شخص پایش شکسته بود گفتند
بگو کاروان تجارتی ما را در کجا دیدی فرمود کاروان شما را
را در وادی تنعیم - دیدم پیشاپیش کاروان شتری بر نگ
سیاه وسفید بود و هنگام طلوع آفتاب خواهد رسید -
سران **قریش** گفتند محمد میان ما وخودش حکم کرد
البته صدق ویا کذب گفتار او تا طلوع آفتاب روشن میشود
در این گفتگو بودند که یکنفر از قریش بانگ زد وگفت خورشید
طلوع کرد دیگری گفت کاروان ما هم با همان صورتی که
محمد خبر داد وارد گردید .

یکی دیگر از - **غزوات** - پیغمبر در سال پنجم هجری است

با ۱۰ هزار سپاه قریش بفرماندهی - اَبُوسُفیان

که در این جنگ بدستور سلمان فارسی اطراف مدینه را

خَنْدَق حفر کردند و علاوه بر شکست کفّار یکی از

فرماندهان شجاع و بنام قریش - عمروبن عبدود -

بدست عَلی علیه السلام کشته شد - جنگهای دیگری نیز بین

مسلمانان و کفّار اتفاق اُفتاده مانند جنگ - طائف -

- حُنین - تَبُوک - بنی المُصطَلق - و در تمام این جنگها

فتح با سپاه مُسلمانان بوده است و عدهٔ زیادی به دین اسلام

روی آوردند که یکی از آنان - خالدبن ولید - میباشد -

پس از فتح مکّه در سال دهم هجری که سورهٔ اَلفَتْح نازل شد

پیغمبر اعلام فرمود که سال دیگر از مدینه به مکه خواهند رفت و همان

سال بود که با ۷۰ هزار نفر از مُسلمانان به زیارت خانهٔ خدا

رفتند و این زیارت را ـ حجّ اکبر ـ نام نهادند

و در مراجعت در محلّ معروف به ـ غدیر خُم ـ

در بالای جهاز شتر ـ علی ـ علیه السّلام را بجانشینی خود

مُعرّفی و فرمود .

اَلَسْتَ اَوْلیٰ بِاَنْفُسَکُمْ مِنْکُمْ ـ

(آیا من بر شما اولویّت ندارم)

قَالُو بَلیٰ .

(گفتند آری)

فرمود ـ مَنْ کُنْتَ مُوْلاٰهُ فَهٰذا عَلِیٌ مُوْلاٰه ـ

مورّخان سیما و قیافهٔ رسول اکرم (ص) را چنین نوشته اند ـــ

قدّی متوسّط ـ چشمانی سیاه و دُرشت که سُرخی کمی در سیاهی

آنها دیده میشده ـ مُژگانی برگشته ـ پیشانی بُلند ـ

ابروانی باریک و ناپیوسته که رگی آبی رنگ
از میان آنها عبور میکرده - بینی قلمی و کشیده -
دهانی متوسط - هنگام راه رفتن بدن خود را به جلو
متمایل مینموده اند - دست و پایشان از حدّ عادی کمی
بزرگتر مینموده - به چشمان خود سرمه میکشیدند - موی سر
را شانه زده - و همیشه عطر بکار میبرده اند - پوشاک و
و لباسشان پشمی و یا کتان بوده است و بلندی لباس
تا نیمهٔ ساق پا میرسیده و لباس خیلی بلند را دوست نمی
داشته اند - گاه کلاه بر سر میگذاشتند و گاهی دستمال
می بستند - هنگام رزم چکمه بپا میکردند و بیشتر برنگ
سفید مایل بوده اند و زمانی هم البتّه سیاه در بر میکرده اند
حضرت رسول اکرم (ص) - سیر و پیاز و تره نمیخوردند و

به (صحابه) میفرمودند اگر میل بخوردن این
قبیل سبزیجات داشته باشید پخته آنرا بخورید که بویش
مردم را نیازارد - غذای پیامبر بیشتر نان گندم و گوشت
و یا خرما و شیر بوده و شوربای کدو را نیز دوست میداشته اند
- نوشته اند در سال ششم هجری که دعوت نامه برای بعضی از
روسای ممالک فرستاده اند والی مصر هدایائی به پیشوای بزرگ
اسلام تقدیم داشته ازجمله اُستری بوده برنگ سفید و سیاه
بنام - دُلدُل - که آنحضرت با دست خود ریسمانی از
پشم برای او و همچنین گلیمی بافته و آن حیوان را مَرکوب
مخصوص خود قرار داده بودند.

در تفسیر - شیخ ابوالفتوح رازی - راجع به شَکل
بُراق - بنویسید اسبی بوده ازخر بزرگتر و از شتر کوچکتر -

دنبالش چون دنبال شُتر و برش چون بر اسب سُم‌های

او سُرخ و چون برق و باد حرکت میکرده .

حضرت **محمد**(ص) - در آخر ماه صفر سال یازدهم هجری

بیمار و از درد سر می نالید و برای تخفیف حرارت بدن دست

در آب سرد میکرد و بصورت میمالید تا بالاخره در روز چهارشنبه

۲۸ صفر همان سال مطابق با هفتم ژوئن سال ۶۳۲

میلادی پس از مراجعت از مسجد به اُطاق همسرش عایشه

دُختر اَبُوبَکر - رفته و سر در دامان او نهاده و در همان

حال رحلت میفرماید و حضرت **امیرمؤمنان** -

همراه - عبّاس - و فضل - آنحضرت را با همان پیراهنی که

که در تن داشتند غُسل داده و دو روز پس از رحلت در

حُجرهٔ - عایشه - در قبری که کف آن با ردای سُرخ‌رنگ

مفروش بود بخاک سپردند -

تعداد همسران پیامبر را بین ۹ تا ۱۲ نوشته اند و فرزندان آنحضرت ۷ نفر ۳ پسر و ۴ دختر همهٔ اولاد رسول خدا غیر از بانوی بانوان جهان حضرت - **فاطمهٔ زهرا** - در زمان حیات آنحضرت وفات یافتند و تنها حضرت فاطمه بود که او نیز ۷۵ روز پس از وفات پدر بزرگوارش طاقت دوری نیاورد و در جوانی به پدر ملحق گردید . مزار مطهر رسول خدا در - مدینه و شهر - یثرب - واقع است .

اینک اجمالی از زندگی ۶۳ سالهٔ پیغمبر اکرم

۱ ازولادت تا بعثت .

۲ از بعثت تا هجرت .

۳ از هجرت تا رحلت .

مورخین تاریخ صحیح ولادت رسول اکرم را در حدود سال
- عام الفیل - نوشته اند ولی تاریخ نویسان مسیحی تاریخ
تولد آنحضرت را سال ۵۷۰ میلادی مینویسند .

محل تولد - مکه - در شعب - بنی هاشم - پس از دو ماه از
ولادت پیغمبر پدرش - عبد الله - در سن ۲۵ سالگی رحلت
نمود - مادر گرامیش - آمنه - او را به - حلیمه زوجه حارث
سپرد - چهار سال بعد از ولادت - محمد - ابوبکر متولد شد
محمد شش ساله بود که مادرش وفات یافت و در همان سال عثمان
به دنیا آمد - هفت ساله بود که تحت کفالت جد بزرگوارش
عبد المطلب - قرار گرفت - هشت ساله بود عبد المطلب
نیز وفات کرد و - ابو طالب - عمویش سرپرستی او را به
عهده گرفت و محمد نه ۹ ساله بود که - انوشیروان - از دنیا

درگذشت سیزده ساله بود - عمر بن خطاب به
دنیا آمد در بیست و پنجسالگی پس از مراجعت از یمن
و شام با حضرت خدیجه ازدواج کرد - سی و پنجساله
بود که دیوار کعبه خراب شد و آنحضرت با سیاست و مهارتی
عجیب - حجر الاسود - را در جای خود به بدنهٔ دیوار
نصب کردند - در چهل سالگی به رسالت مبعوث شدند و
در سالهای اول رسالت به ارشاد عشیره و اقوام و کسان
خود پرداختند در ابتدا پس از خدیجه علی و بعد ابوبکر به ایشان
ایمان آوردند - در سال چهارم رسالت خود را آشکار کرد
سال پنجم عده ای از مسلمین برای فرار از جنگ به حبشه رفتند
و در آن سال مادر - عمّار - زوجه - یاسر - بدست -
اَبُوجَهل کشته شد و اوّلین خونی بود که پس از اسلام ریخته شد

درسال ششم حمزه عموی پیغمبر و عمربن خطّاب
قبول اسلام کردند درسال هفتم پیمان - قریش - با بنی هاشم
بسته شد درسال دهم ابوطالب وخدیجه وفات کردند
وان سال را - عام الحزن - نامیده اند سال یازدهم
شروع گرویدن انصار به سلمین سال دوازدهم معراج و
وبستن پیمان مسلمانان با انصار .

ازهجرت تارحلت - دراین دوره است که پایه های
عظیم امپراطوری اسلام گذاشته شده - خروج پیغمبر وابوبکر
ازمکّه بطرف مدینه درسال اول بنای مسجد قُبا - درنزدیکی
مدینه - ساختن مسجد ومنزل درمدینه - عقد برادری بین
مهاجر وانصار - ورود علی وفاطمه به - مدینه - وَ
وزفاف آنان واوّلین نمازجمعه - زیادشدن دورکعت

بر نماز عصر و عشاء - شروع - غزوات
زفاف پیامبر با - عائشه - تغییر قبله - وجوب زکوٰة
- قربانی و نماز عید - ازدواج حضرت رسول با حفصه
دختر عُمر - ولادت امام حسن - سال چهارم ولادت امام
حُسین - ازدواج پیامبر با - اُمّ السّلمه - سال پنجم
غزوهٔ خَنْدَق - ازدواج با زینب دختر جحش - وجوب
حج - سال ششم جنگ خیبر - سال هفتم ازدواج با
میمونه - و اُمّ حبیبه - سال هَشتم تولّد ابراهیم پسر پیامبر
و وفات زینب دختر رسول خدا - سال نهم وفات اُمّ کلثوم
سال دهم خروج پیامبر برای انجام مراسم حج - سال یازده
شروع کسالت پیغمبر و رحلت .

مُورّخین ثروت و دارائی رسول اکرم را ۴ تا ۷ دینار

که به عایشه دستور داد ند بین فقرا تقسیم نماید - آخرین خطبه پیامبر در حجّة الوداع در غدیر خُم و با معرفی علی به ولایت و توصیه در حرمت ربا - قتل - و طرز رفتار مسلمانان با خانواده - وصیّت در بارهٔ کتاب خدا و اهل بیت نبوّت بوده است .

رنجش پیامبر در بستر مرگ . نوشته اند در آخرین لحظات بوده اند که میفرمایند .

ائتونی بقلمٍ وَ قرطاسٍ اَکتُبَ لَکُم کتاباً لَن تضلّوا مِن بَعدِه اَبداً ولی عمر از آوردن کاغذ و قلم خود داری کرد و با مشاهدهٔ این رفتار عمر روی بگردانید و فرمود از نزد من خارج شوید - نوشته شده ۷۲ نوبت بر آنحضرت نماز خوانده شده و بلال بر آرامگاهش آب ریخت « اِنّ اللّهَ و ملائکتهِ یُصلّون علی النّبی »

شهسوارِ اسلام

شاه مردان

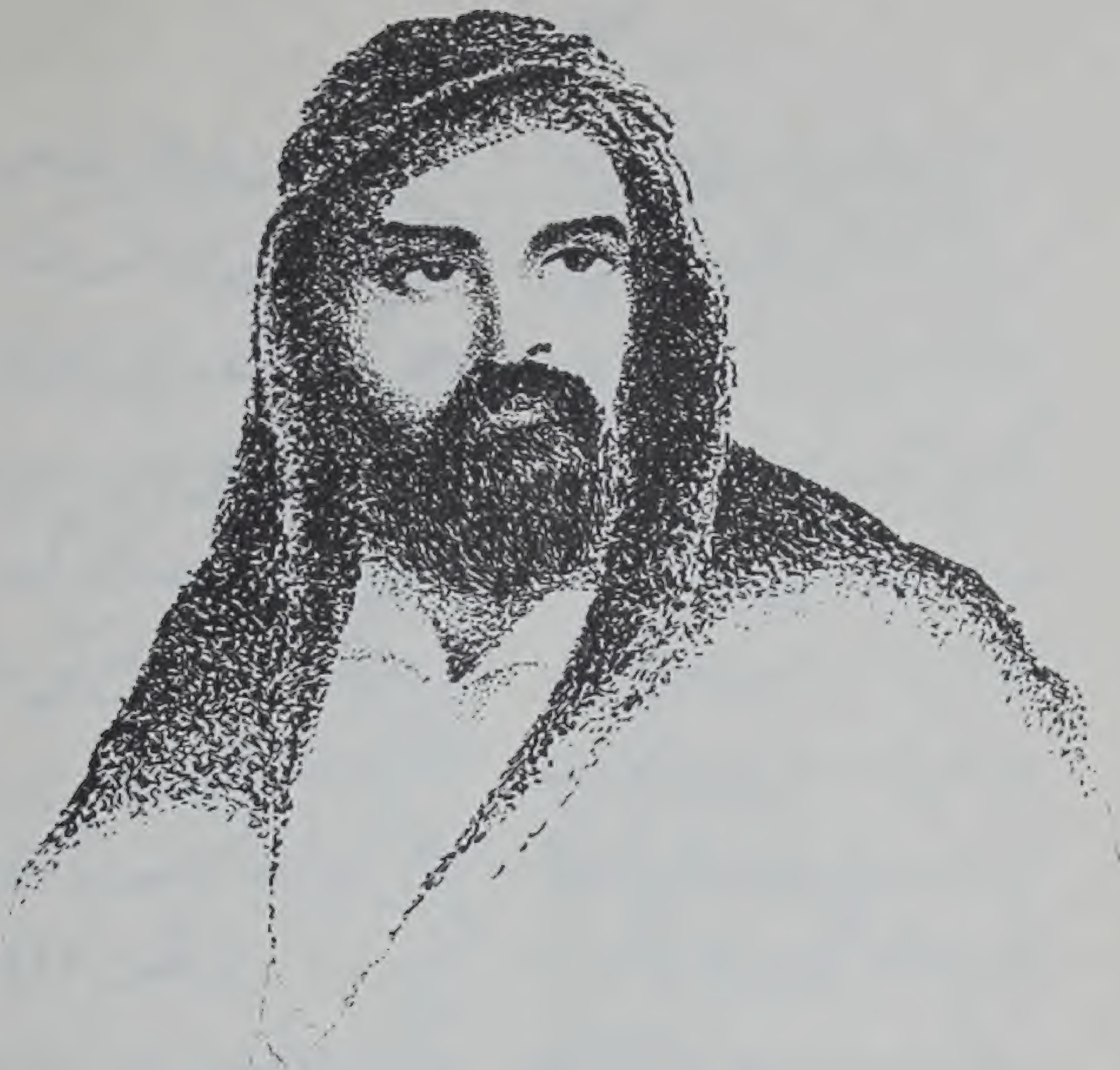
مولای متقیان

علی علیه السلام

— شهریار —

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را — که به ماسوا فکندی همهٔ سایهٔ هما را
دل اگر خداشناسی همه در رخ علی بین — به علی شناختم من بخدا قسم خدا را
بخدا که در دو عالم اثر از فنا نبیند — چو علی گرفته باشد سر چشمهٔ بقا را
مگر ای سحاب رحمت تو بباری ارنه دوزخ — به شرار قهر سوزد همه جان ماسوا را
برو ای گدای مسکین در خانهٔ علی زن — که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
بجز از علی که گوید به پسر که قاتل من — چو اسیر تست اکنون به اسیر کن مدارا
بجز از علی که آرد پسری ابوالعجائب — که علم کند بعالم شهدای کربلا را
چو بدوست عهد بندد ز میان پاکبازان — چو علی که میتواند که بسر برد وفا را
نه خدا توانمش گفت نه بشر توانمش خواند — متحیرم چه نامم شه ملک لافتا را
به دو چشم خون فشانم هله ای نسیم رحمت — که ز کوی او غباری به من آر توتیا را
به امید آنکه شاید برسد بخاک پایت — چه پیامها که دادم همه شب ز دل صبا را
چو توئی قضا بگردان به دعای مستمندان — که ز جان ما بگردان ره آفت و بلا را
چو زنم چه نای هر دم ز نوای شوق او دم — که لسان غیب خوشتر بنوازد این نوا را
همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی — به پیام آشنائی بنوازد آشنا - را

ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب
غم دل بدوست گفتن چه خوش است شهریارا



لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

مولای متقیان علی (ع)

نقاش ابوالحسن بهجار

علی علیه السلام

علی علیه السلام - پسر عم و داماد و جانشین رسول اکرم (ص) ۲۳ سال پیش از هجرت در روز جمعه ۱۳ رجب در شهر - مکه - تولد یافت و اوّلین کسی استکه بعد از - خدیجه - به دین اسلام ایمان آورد و در روز ۱۸ ذیحجه سال دهم هجری از طرف پیغمبر در اجتماع - غدیر خم در حضور چندین هزار نفر که از حجة الوداع بر می گشتند از طرف پیامبر خدا به جانشینی آنحضرت معیّن گردید .

مینویسند امیر مؤمنان اوّلین کسی است که - دستور زبان عرب را تدریس و تعلیم داده اند و از شاگردان آنحضرت یکی - ابوالاسود - بوده است که از نویسندگان بزرگ و مشهور عرب میباشد .

ضربت بر تارک شاه اولیاء

در روز ۱۹ ماه رمضان سال چهلم هجرت سحرگاه در
مسجد کوفه و در حین نماز - عبدالرحمن بن ملجم
مرادی - با شمشیر زهرآلودی که بر تارک مبارک
آنحضرت وارد کرد شهید گردیدند.

مینویسند قاتل نیز روی تحریک - قطامه - که عده ای
از کسانش در جنگ - نهروان - کشته شده بودند تصمیم
به قتل آنحضرت گرفته است.

بهر حال حضرت امام حسن پس از وارد شدن ضربت به فرق
پدر بزرگوارش دستور میدهند - نعمان - جراح را
برای معاینه و درمان حاضر میکنند ولی چون تیغ زهرآلود
بوده معالجه سودمند واقع نگردیده و در روز ۲۱ ماه
رمضان وفات مینمایند - و بنا بر وصیت آنحضرت

جسد مطهرشان را مخفیانه در محلی ا
که امروز به نَجَفِ اَشرَف مشهور و زیارتگاه
شیعیان است مدفون مینمایند و مرقد مطهر آنحضرت
تا زمان خلافت ـ هارون الرّشید ـ مخفی بوده است
و باز مورخین نوشته اند که حضرت امیرمؤمنان درباره
مجازات و کیفر ابن مُلجم دستور فرموده اند که تا زمانیکه من
در قید حیات هستم خودداری شود .

ذوالفقار

نوشته شده این شمشیر متعلق به ـ حَجّاج ـ نامی بوده که
در جنگ ـ بَدر ـ کشته شده و حضرت رسول اکرم
ابتدا آنرا برای خود انتخاب فرمودند ولی در جنگ اُحُد
چون شمشیر ـ علی ـ شکسته شد رسول خدا آنرا به حضرت

امیر علیه السلام مرحمت فرمودند وچون پشت شمشیر فرورفتگی وشیارهائی داشته ازاینجهت به ذوالفقار ـ معروف شده .

گفتار ـ محمد (ص) ـ ازگفتار آسمانی فروتر وازگفتار انسانی فراتر است .

واینک منتخباتی از نهج الفصاحه حضرت رسول اکرم (ص) ونهج البلاغه سید الموحدین امیرالمؤمنین (ع)

اِنَّکُمْ لَنْ تَسَعُوا النّاسَ بِاَمْوالِکُمْ فَسَعُوهُمْ بِاَخْلاقِکُمْ .

(چنانچه مساعدت مالی و مادّی از شما ساخته نباشد لااقل در
در حلّ مشکلات دیگران اخلاقاً یاری نمائید)

اَلْاِیمانُ بِالْقَدَرِ یَذْهَبُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ

(ایمان به تقدیر و سرنوشت غم و اندوه را برطرف میسازد)

اَلْاُمُورُ بِالتَّقْدِیرِ لا بِالتَّدْبِیرِ .

(کارها با مقدّرات است نه پیش بینی)

اَنَّ ما قُدِّرَ فِی الرَّحِمِ سَیَکُونُ .

(آنچه در رحم مادر مقدّر شده خواهد شد)

اَعْدَلُ النّاسِ مَنْ رَضِیَ لِلنّاسِ ما یَرْضی لِنَفْسِهِ وَکَرِهَ لَهُمْ ما یَکْرَهُ لِنَفْسِهِ .

(عادلترین مردم کسی است که هرچه برای خود دوست دارد برای دیگران
هم بخواهد و از هرچه بیزار است برای دیگران نپسندد)

اَلرِّزْقُ رِزْقَانِ طَالِبٌ وَمَطْلُوبٌ

(روزی دو نوع است یکی آنکه تو را دنبال میکند و یکی تو بدنبالش میروی)

اَلرِّبَا ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ بَاباً اَيْسَرُهَا مِثْلُ اَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ اُمَّهُ .

(رباخوردن ۷۳ گناه کبیره دارد و ساده ترین آنها مثل این استکه مردی با مادرش زنا کند)

اَلدَّيْنُ هَمٌّ بِاللَّيْلِ وَمَذَلَّةٌ بِالنَّهَارِ .

(وام باعث غم شب و ذلت در روز است)

اِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ .

(گذشت کردن و عفو دشمن بعد از ظفر شیوهٔ جوانمردان است)

اَذَلُّ النَّاسِ مَنْ اَهَانَ النَّاسَ .

(پست ترین مردم کسی است که به دیگران اهانت کند)

اَلدّارُ حَرَمٌ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيْكَ فَاقْتُلْهُ

(اندرون شما حرم شما است و هر کس به حرم شما تجاوز کند قتلش واجب است)

اَلزِّنا يُورِثُ الْفَقْرَ .

(زنا مایهٔ فقر است)

اُذْكُرُوا انْقِطاعَ اللَّذّاتِ وَبَقاءَ التَّبَعاتِ .

(بخاطر بیاورید زمانیرا که لذات تمام میشود و بدبختی و پشیمانی دامنگیر شما میشود)

اَلْخَيْرُ كَثِيرٌ وَمَنْ يَعْمَلُ بِها قَلِيلٌ .

(خوبی بسیار است ولی نیکوکار کم است)

اِنَّ الْمِسْكِينَ رَسُولُ اللّهِ فَمَنْ مَنَعَهُ فَقَدْ مَنَعَ اللّهَ وَمَنْ اَعْطاهُ فَقَدْ اَعْطَى اللّهَ .

(فقیر و سائل فرستاده خدا است پس هر کس او را براند خدا را رانده است

(و هر کس به وی التفات کند خدا را خوشنود کرده است)

اَلنّاسُ اَعداءُ لِما جَهِلُوا .

(مردم با آنچه نمیدانند دشمن هستند)

اَللّهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّیْنِ وَشَماتَةِ الاَعْداءِ .

(خدایا از چیرگی قرض و سرزنش دشمنان به تو پناه میبرم)

اَلْمَرءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسانِهِ .

(مرد در زیر زبانش پنهان است)

اَفْضَلُ الزُّهْدِ اِخْفاءُ الزُّهْدِ .

(بهترین عبادتها آنستکه پنهانی انجام شود)

اِیّاکَ وَما یَسُوءُ الاَدَبَ .

(با ادب با مردم رفتار کن)

اَلْغَنیُّ فِی الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْمِسْکِینُ فِی الْوَطَنِ غَرِیبٌ .

(برای صاحبان ثروت همه جا وطن آنها است ولی مرد فقیر در شهر خود هم غریب است)

اَلْمالُ مادَّةُ شَهَواتٍ .

(ثروت سرمنشاء شهوات است)

اِنَّ لِلّٰهِ مَلَکاً یُنادی فی کُلِّ یَومٍ اِجْمَعُوا لِلْفَناءِ وَابْنُوا لِلْخَرابِ .

(هر روز فرشته ای از طرف خداوند امید هد جمع کنید برای فنا و بسازید برای خرابی)

اَلْقَناعَةُ مالٌ لاینْفَدُ .

(قناعت ثروتی است که تمام نمیشود)

اَلْقَناعَةُ مُلْکٌ .

(قناعت سلطنت است)

اَلحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الجُنُونِ .

< تندخوئی نوعی دیوانگی است >

اِذاعَةُ الفُرْصَةِ غُصَّةٌ

< ازدست دان فرصت موجب پشیمانی است >

اَلدَّهْرُ يَوْمانِ يَوْمٌ لَكَ وَيَوْمٌ عَلَيْكَ

< دنیا دو روز است یکروز بکام تو است وروزی هم برعلیه تو >

اَلْعَفْوُ زَكوةُ الظَّفَرِ .

< درگذشتن ازگناه وعفوکردن زکاة پیروزی است >

اَلاِسْتِشارَةُ عَيْنُ الهِدايَةِ .

< بامشورت بهتر راه را ازچاه می شناسید >

اَلرِّزْقُ رِزْقانِ رِزْقٌ تَطْلُبُهُ وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ

< روزی دو قسم است یکی تو را می طلبد ویکی آنکه تو باید دنبالش بدوی >

اَلشَّرُّ لا يَدْفَعُهُ اِلّا الشَّرُّ .

‹ کلوخ انداز را پاداش سنگ است ›

اَلْحَليمُ سَيِّدَةٌ فِي الدُّنْيا وَالْاٰخِرَةِ .

‹ بُردبار وصبور در دنیا و آخرت بزرگوار است ›

اَذا غَضِبْتَ فَاسْكُتْ .

‹ در موقع خشم سکوت کُن ›

اَلْكَريمُ اِذا وَعَدَ وَفا وَاَمَّا اللَّئيمُ اَذا وَعَدَ خَلَفَ .

‹ جوانمرد به وعده وفا میکند ولی مردپست از عهدی که بسته سرباز میزند ›

اَلْفَقْرُ اَلْمَوْتُ الْاَكْبَرُ .

‹ تُهی دستی بزرگترین مرگها است ›

اَلْفَقْرُ مَعَ الدَّيْنِ مَوْتُ الْاَحْمَرِ .

(فقر و مسکنت توأم با وام و قرض مرگ سرخ است)

أَشْجَعُ النَّاسِ أَسْخَاهُمْ .

(شجاع ترین مردم بخشنده ترین آنها هستند)

أَلْجَزَعُ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ يَزِيدُهَا .

(بی تابی و تضرع در حال گرفتاری درد و مصیبت را زیادتر میکند)

أَكْبَرُ الْبَلَاءِ فَقْرُ النَّفْسِ .

(بزرگترین بلا فقر نفس است)

جَمَالُ الْقُرْآنِ الْبَقَرَةُ وَآلُ عِمْرَانَ .

(زینت قرآن دو سوره بقره و آل عمران است)

تُحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ .

(مردم را دوست دار تا ترا دوست بدارند)

جَفَّ الْقَلَمُ بِالشَّقِيِّ وَالسَّعِيدِ

< قلم تقدیر بیچاره و خوشبخت را از روز الست رقم زده است >

جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ .

< همنشین خوب نعمتی خدا داده است >

خَيْرُ مَا أُعْطِيَ النَّاسُ خُلُقٌ حَسَنٌ .

< بهترین صفتی که بمردم داده شده اخلاق پسندیده است >

خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى عَلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ .

< بهترین دوست و برادر شما کسی است که عیب شما را آشکارا بگوید >

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ .

< نیکوترین مردم آن است که برای دیگران سودمند باشد >

خَلَقَ اللّٰهُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا مُؤْمِنًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَخَلَقَ فِرْعَوْنَ كَافِرًا فِي بَطْنِ أُمِّهِ .

< خداوند یحیی پیغمبر را مومن و فرعون را کافر آفریده >

ذِلَّةُ اللِّسانِ اَشَدُّ مِنْ جَرْحِ السِّنانِ

(زخم زبان از شمشیر برنده تراست)

ذَوُو العُيُوبِ يُحِبُّونَ اِشاعَةَ مَعايِبِ النّاسِ.

(مردم نادرست وخاطی دوست دارند عیب دیگران را آشکار کنند)

رُواةُ العِلْمِ كَثيرٌ وَرُعاتُهُ قَليلٌ.

(گوینده وناصح زیاد است ولی آنکه عمل کند نادر است)

كُنْ سَمِحاً وَلاتَكُنْ مُبَذِّراً.

(جوانمرد وبخشنده باش امّا اسراف نکن)

لاتَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَلاتَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ.

(نه برگذشته افسوس بخور ونه به آینده زیاد خوشبین وشاد باش)

لايَعْدَمُ الصَّبُورُ وَلَوْ طالَ بِهِ الزَّمانُ.

(بردبار بالاخره موفق میشود ولو پس از زمان طولانی)

لئن شكرتم لأزيدنكم .

(شکر نعمت نعمت افزون کند)

لكل هم فرج ولكل إقبال إدبار .

(هر پیشرفتی شکست و هر اندوهی شادمانی بدنبال دارد)

فوت الحاجة أهون من طلبها إلى غير أهلها .

(گرسنگی مردن بهتر که دست پیش ناکس بردن)

في تقلب الأحوال علم جواهر الرجال

(در پست و بلند روزگار جوهر و گوهر مرد شناخته میشود)

ما عال امرؤ اقتصد .

(مرد مقتصد تهی دست نمیشود)

من مدحك فقد ذبحك ومن نصحك

فَقَدْ اَنْجَدَکَ . (آنکه تو را بیجا ستایش میکند نابودیت را میخواهد و کسی که تو را پند میدهد تو را نجات خواهد داد)

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

(هر که خود را شناخت خدا را شناخته)

مَنْ اِسْتَسْلَمَ اِلَی اللّهِ اِسْتَظْهَرَ .

(هر که کارش را به خدا واگذارد خدا پشتیبان او است)

مَنْ صارَعَ الْحَقَّ صَرَعَ .

(هر که از خدا برگشت زمین خورد)

نِعْمَ الْعِبادَةِ الْعُزْلَةُ .

(دوری کردن از مردم عبادت است)

ذکر اسامی خلفاء

و وقایع

روزگار آنان

ابی بکر بن ابی قحافه

اوّل کسیکه بعد از رسول خدا (ص) لباس خلافت پوشید ابوبکر بن ابی قُحافه بود .

واین واقعه در روز دوشنبهٔ ۲۸ صفر سال دهم هجری بوده و ایّام خلافت او ۲ سال و ۴ ماه بوده است .

و ۶۳ سال عمر کرده در سبب مرگش نوشته اند یکنفر یهودی در غذای او و حارث بن کلده زهر ریخته حارث در اثر زهر کور شد و ابوبکر پس از ۱۵ روز تحمّل درد و رنج از دنیا رفت نام یکی از پسران ابوبکر محمّد بوده که اورا عابد قریش میگفتند و از تربیت شدگان مکتب حضرت امیر بوده است .

عُمر بن الخطّاب .

چون ابوبکر از دنیا رفت عُمر بن الخطّاب برحسب وصیّت

او بر جای وی نشست و ۱۰ سال و ۶ ماه
و چهار روز خلافت کرد و برابر تواریخ در روز چهارشنبه
۲۶ ذیحجهٔ سال بیست و سوم هجری به دست فیروز غلام
معروف به - ابولؤلؤ - کشته شد .

عُمر - اوّل کسی بود که نام خود را - امیرالمُؤمنین - نهاد
واول کسیکه او را به این نام بر منبر خواند - اَبُومُوسی اشعری بود
در ایّام خلافت عمر شهرهای - شام - اهواز -
اسکندریّه - همدان - دینور - اصفهان - نهاوند -
قزوین - زنجان - خُراسان و بلخ و تبریز به دست
مسلمانان فتح شد .

عُثمان بن عفّان .

پس از قتل عُمر امر خلافت را بین ۶ نفر به شوری و

و مشورت افکندند و آن شش تن امیرالمؤمنین (ع)، عثمان - طلحه - زبیر - سعد - و عبدالرحمن بن عوف بودند و در روز اول محرم سال ۲۴ هجری عثمان را به خلافت انتخاب کردند.

مدت خلافت عثمان قریب ۱۲ سال و در اواخر سال سی و پنجم هجری به قتل رسیده است.

در مورد قتل او نوشته اند که جمعی از مردم مصر بمنظور شکایت از والی مصر - عبدالله بن ابی سرح - به مدینه آمدند و از تعدیات او تظلم نمودند عثمان هم - محمد بن ابوبکر - را بجای عبدالله بسمت حکمرانی مصر همراه آنان روانه نمود ولی مصریان در بین راه قاصد عثمان را دیدند که نامه ای با خود برای عبدالله میبرد و در آن نامه عثمان به او نوشته بود

که با رسیدن محمّد بن ابو بکر و همراهانش به مصر جملگی آنان را کشته و اجسادشان را به دار بیاویزند مصریان با اطّلاع از مضمون نامهٔ عثمان همراه محمّد بن ابو بکر به مدینه برگشته و به اتّفاق قبایل - بنو زهره - بنو مخزوم - و غفّار - اطراف خانهٔ عثمان را محاصره کردند و آب را از او منع نمودند و چون این خبر به - امیرالمؤمنین (ع) رسید ۲ مَشک آب برایش فرستاد خُلاصه عثمان مدّت ۴۹ روز در خانه اش زندانی و در مُحاصره بود و بالاخره محمّد بن ابو بکر با دو تن از همراهانش از راه بام خانه های انصار به خانهٔ او ریخته و ویرا کشتند زوجه که شاهد کشته شدن او بود به بام خانه رفته و بانگ زد که عثمان را کشتند و مردم وقتی رسیدند که از دنیا رفته بود و اینواقعه ۲ روز به آخر ماه ذیحجه تاریخ

سی و پنج هجری اتفاق اُفتاده

نوشته اند عثمان در جمع مال و ثروت بسیار حریص بوده تا آنجا که پس از مرگش از وی ۱۵۰ هزار دینار و هزار هزار درهم و اسبان و شتران بیشماری باقی مانده است .

در ایّام حکومت عُثمان قسمتی از خاک - افریقا - بدست مسلمانان فتح شد - مسجد الحرام - را توسعه داد و بدستور او قران را جمع اوری و نُسخه هائی به - بصره - کوفه - شام - مکّه - یَمَن - وبحرین فرستاده شد .

خلافت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السّلام

در روزیکه عُثمان کشته شد مردم بر بیعت امیرالمُؤمنین علی (٤) اتفاق کردند وآنحضرت بر مَسند خلافت نشست و مدّت

خلافت آن بزرگوار ۴ سال و ۹ ماه و چند روز بوده است که تمام اینمدّت نیز به محاربه و زد و خورد با کفّار سپری شده است و اینک مختصراً به هریک از آنها اشاره میشود

ذکر مجملی از جنگ جمل

در سال سی و ششم هجری حضرت امیر مؤمنان «ع» جهت دفع اصحاب «جمل» با سپاهی انبوه به - بصره - حرکت کردند چون به آنحضرت خبر رسید که - طلحه - و زبیر همراه - عائشه - با جماعت بسیاری از - مکّه - به بصره - آمده عامل آنحضرت را اسیر کرده و ۷۰ نفر از مسلمانان را بدون گناه و تقصیر کشته اند .

حضرت امیر «ع» پس از ورود به - بصره - ابتدا مردم را با ابلاغ اوامر خدا و رسول و ترک دشمنی دعوت کرد ولی لشگریان

عایشه و طلحه و زبیر بدون توجه به این تذکار شروع به
حمله به سپاه آنحضرت نموده و چند نفر را کشتند در اینموقع
امیرمؤمنان بدون سلاح بطرف سپاه عایشه حرکت کرده
و به - زبیر - میفرمایند یاد داری روزی را که رسول
خدا (ص) را ملاقات کردی درحالیکه تبسمی برلب داشتند
و به من سلام کردند و تو نیز خندیدی و گفتی یارسول الله علی
دست از تکبر برنمیدارد فرمود علی تکبر ندارد مگر تو او را
دوست نداری جواب دادی بخدا قسم دوست دارم فرمود
والله به جنگ او خواهی رفت زبیر چون سخنان علی را شنید
گفت استغفرالله من این حدیث را فراموش کرده بودم و
اگر یاد میداشتم به جنگ تو نمی آمدم ولی دیگر گذشته و
و برای من برگشتن از میدان رزم عار است علی فرمود

عار بهتر از نار است و زُبیر با شنیدن این سُخن
برگشت و به پسر خود - عبدالله - گفت که علی مطلبی
را یاد من آورد که فراموش کرده بودم لاجرم دیگر با او جنگ
نخواهم کرد پسرش در جواب گفت نه بخدا قسم از شمشیرهای پسران
عبدالمطّلب ترسیده ای جواب میدهد مرا به ترس متهّم و سرزنش
میکنی اینک باید رشادتم را به چشم به بینی پس نیزهٔ خود را
بحرکت درآورده و به قلب سپاه مُسلمین حمله کرد حضرت فرمود
به زبیر آسیبی نرسانید و او هم در بازگشت به عبدالله پسرش
گفت آیا شخص ترسو میتواند چنین حمله کند و در همان وقت
روی از جنگ با علی برگردانیده دبطرف - وادی السّباع[۱]
حرکت کرد وجمعی ازطایفهٔ - بنی تمیم - به او مُلحق شدند
و یکی از آنان زبیر را در حال نماز بکشت و سر از تنش جدا کرد

در این گیر و دار - طلحه - هم در اثر تیری که از طرف مروان بن الحکم - به او اصابت کرد کشته شد و در بصره مدفونش کردند و عده ای دیگر از سپاه اسلام بطرف همراهان عایشه حمله ور شده و - جمل - راکه عایشه بر او سوار بود قطعه قطعه کردند و امیرمؤمنان به او فرمودند یا - حُمیرا - آیا پیغمبر تو را امر کرده بود که با من جنگ کنی و آیا دستور نفرمودند که از خانه خارج نشوی و امر کرد عایشه را با برادرش به سلامت به - مدینه - برگردانند و همچنین کلیهٔ اسیران حتّی عبداللّه بن زبیر و مروان بن حکم را نیز آزاد کردند .

مورّخین نوشته اند در جنگ - جَمَلْ - از لشگریان عایشه ۱۳ هزار و از سپاه امیرالمؤمنین ۵ هزار نفر کشته شده اند

اشاره ای کوتاه به واقعهٔ صفّین

در روز پنجم شوّال سال سی و ششم هجری امیرالمؤمنین
جهت دفع معاویه - اَبومَسعود انصاری -
را در - کوفه - جانشین خود قرار داده از راه (مَداین)
انبار - بطرف - صفّین - با ۹۰ هزار سپاه حرکت
کردند از آنطرف - معاویه - نیز با ۸۵ هزار سپاهی
قبل از ورود آنحضرت به صفّین رسیده آب رود فرات را
با ۴۰ هزار نگهبان بر روی افراد و همراهان علی بست.
وقتی اصحاب حضرت امیر به آنجا رسیدند تشنگی بر آنان
غلبه کرد امیر مومنان با سپاه خود دفعتاً به لشگر معاویه حمله کردند
و رود - فرات - به تصرف سپاه مسلمین در آمد - معاویه
که وضع را چنین دید خدمت آنحضرت فرستاد و ایشان نیز
دستور فرمودند تا کسی مانع ایشان نشود و در ضمن - معاویه

را به اتحاد و یگانگی و دخول در جماعت مسلمین خواند
و مراسلاتی نیز بین آنان رد و بدل شد ولی بالاخره
در روز شنبهٔ اول ماه صفر سال ۳۷ هجری جنگ شدیدی
بین سپاهیان دو طرف درگرفته و سپاه زیادی از طرفین کشته
شدند و این محاربه مدت ۱۱۰ روز بطول انجامید و
و در روز نهم همین محاربه بود که - عمار یاسر - یکی از افراد
فدائی و طرف توجه زیاد امیر مؤمنان پس از ابراز رشادت
زیاد با داشتن قریب ۹۰ سال عمر شهید شد و امیر مؤمنان
در اثر مرگ و شهادت او بسیار متاثر شده و بر جنازه اش نماز
گذاردند ولی بالاخره سپاه اسلام بر همراهان معاویه پیروز
شدند و نزدیک بود که کار معاویه یکسره شود که او با مشورت
- عمرو عاص - و وعدهٔ ایالت مصر به او نزدیک به

۵۰۰ قران بالای نیزه ها نصب کرده و به عده ای

از سپاه معاویه داده و روانهٔ میدان کرد و فریاد کشید ای

مسلمانان کتاب خدا حاکم بین ما خواهد بود .

با این خدعهٔ - عمرو عاص - عدهٔ بسیاری از لشگریان حضرت

امیر فریب خورده و خواستار ترک زد و خورد شدند و هر چه

آنحضرت بمردم اندرز دادند که جنگ من با این کفار برای اینست

که به حکم قرآن متدین شوند متاسفانه لشگر نافرمانی کردند

تا آنجا که آنحضرت را تهدید کردند که با تو چنان میکنیم که مردم

با - عثمان - کردند و بالاخره از سپاه امیرالمؤمنین ابوموسی

واز جانب - معاویه - عمرو عاص به حکمیت انتخاب

شدند و عمرو عاص توانست ابوموسی را فریب داده و به نفع

معاویه امیرمؤمنان «۴» را از خلافت خلع کردند .

درمورد کشته شدگان جنگ صفّین درمدّت ۱۱۰ روز مورّخین به اختلاف سخن گفته اند ولی آنچه - مسعودی نوشته نزدیک ۱۵۰ هزار نفر ازطرفین بوده است .

جنگ نَهْرَوَان

امیرمؤمنان «ع» پس ازپی بُردن به اختلاف رای به - کوفه - مراجعت کردند معاویه نیز باسپاه خود به دمشق رفت وهمراهان امیرالمؤمنین همه متفرّق شدند مخصوصاً چهار هزارنفر ازخوارج برعلیه ایشان با - عَبدالله بن وَهَب بیعت کرده وبه - مَداین - رفتند ونمایندهٔ آنحضرت را شهید کردند وزوجهٔ اوراکه حامله بود شکمش راپاره کردند حضرت امیرباشنیدن این رفتارخوارج بجانب - نهروان - حرکت کردند وبه اندسته ازکفّارکه عامل آنحضرت راکشته بودند

خواستند که قاتلین را جهت اجرای کیفر و مجازات
شرعی معرّفی نمایند ولی آنان در جواب نامهٔ آنحضرت
پیام فرستادند که جملگی ما در کشتن جانشین شما و خانوادهٔ
آنها شرکت داشته ایم امیر مؤمنان با دریافت این جواب
باز هم در برابر صف آنان ایستاده وامر به توبه نمود اثر نکرده
و همراهان علی را تیرباران نموده و چند نفر را هم کُشتند
این بود که دیگر با آنهمه نصایح و بُردباری چاره ای جز جنگ
ندیدند و در این جنگ نهروان بود که برابر پیشگوئی علی از
همهٔ سپاه کفّار جز چند نفر همه کُشته شدند و سلاح و دوابّ
آنان بین مسلمانان تقسیم شد و سپس اصحاب و یاران
آنحضرت ویرا تنها گذارده و هر دسته بطرفی رفتند .

(مورّخین ولادت امام حسین را در همین سال ۳۱ هجری نوشته اند)

و پس از این آخرین جنگ مسلمین بود که گروهی از خوارج در مکّه جمع شدند و ۳ نفر را از بین خود انتخاب کردند که در یکشب - امیرالمؤمنین - معاویه - و عمرو عاص را بکشند و - عبدالرّحمن بن ملجم - داوطلب کشتن علی شد و بطرف کوفه رفت و در صبح روز چهارشنبه ۱۹ ماه رمضان در حال نماز ضربتی با شمشیر بر فرق همایون آنحضرت زد و در شب جمعهٔ ۲۱ همان ماه در اثر زخم شمشیر شهید شدند .

خلافت اِمام حَسَن مُجتبی

پس از شهادت امیرالمؤمنین «ع» در ماه رمضان سال چهلم هجری مردم با فرزند آنحضرت - امام حسن - بیعت کردند ولی آنجناب نزدیک به ۶ ماه بر سریر خلافت مستقر بودند و پس از اینمدّت از مقام خلافت کناره گیری کرده و

به - مدینه - رفتند و تا سال پنجاه هجری در سن

۴۸ سالگی وفات کردند .

امارت و خلافت معویة بن ابی سفیان ›

معاویه بعد از کناره گیری امام حسن سلطنت امّت را بدست

گرفت و ۱۹ سال و ۸ ماه خلافت او بطول انجامید و

در سال شصتم هجری در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت .

وقایع - در زمان خلافت معاویه در سال پنجاه هجری امام حسن

وفات کردند - در سال پنجاه و سه هجری امام محمّد باقر متولّد

شدند و در اینسال - عائشه - و ابوهریره فوت کردند .

و در بارهٔ مادر معاویه که نامش - هند - بوده نوشته اند که

در عداوت با رسول اکرم (ص) مشهور بوده حتّی مورّخین در

خبث باطن او نوشته اند که در جنگ - اُحد - بالای نعش

حمزه آمده و قلب آنحضرت را بیرون آورده و در دهان
خود گذاشت و این امر آنچنان بر رسول خدا گران آمد
که خون آن زن بدکاره را هدر فرمود و مؤمنین اورا .
اکلة الاکباد - نامیدند <هند جگرخوار>

حکیم سنائی در مورد هند و معاویه شعری سروده .

< داستان پسر هند مگر نشنیدی که از او وسه کس او به پیمبر چه رسید
< پدر او در دندان پیمبر بشکست | مادر او جگر عم پیمبر بمکید
< او بناحق حق داماد پیمبر بستد | پسر او سر فرزند پیمبر ببرید .
< بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد >
< لعن الله یزیداً و علی آل یزید >

ودر - نهج الحق - عمر - روایت کرده است که از
رسول اکرم (ص) شنیدم که فرمود بر مردم مسلط میشود کسی که

برغیر سنّت من بمیرد واو ـ معاویه ـ است .
معاویه اوّلین کسی استکه نسبت به ـ امیرالمومنین(٤)
بی حرمتی کرد ـ خطبه را نشسته خواند ـ برای پسرش یزید
بیعت گرفت ـ و هم او اوّل کسی است که در اسلام
سر را بر نیزه زد .

خلافت یزید بن معاویه و مختصری از شنایع اعمال او .

معاویة بن ابی سفیان در زمان خلافت خود از مردم برای
ـ یزید ـ بیعت گرفت و یزید مدّت ۳ سال و ۹
ماه خلافت کرد .
درباره رفتار و کردار و معرّفی یزید (عبدالله بن حنظله)
اینطور نوشته .

إِنَّ رَجُلاً يَنْكِحُ الأُمَّهَاتِ وَالْبَنَاتِ وَالأَخَوَاتِ وَيَشْرِبُ الْخَمْرَ وَيَدَعُ الصَّلوٰةَ - الخ

حتّی مردم مدینه نسبت به رفتار او آشکارا اظهار نفرت میکردند و می گفتند کسی که قاتل اولاد رسول خدا (ص) و ناکح محارم - و تارک صلوٰة - و شارب خمر است شایستگی خلافت را ندارد .

ورود این بدگوئیها کینهٔ مردم مدینه را در دل گرفت و سپاه بسیاری برای سرکوبی آنان فرستاد و عدهٔ زیادی از اهل آنجا را به قتل رسانید حتّی حرمت قبر مطهّر پیامبر را نگاه نداشته و آندسته از مردم که از بیم هلاک به آنمکان مقدّس پناه برده بودند

با اسب وسواره داخل روضهٔ منوره شدند.
وآنقدر از مردم بی گناه کشتند تا روضه ومسجد
از خون آنان پُر شد وهمهٔ مقبرهٔ رسول خدا را خون
پوشانید .

یزید . در ماه ربیع الاوّل سال ۶۴ هجری بمرض
« ذات الجنب » از دنیا رفت وجنازه اش را در
دمشق در باب صغیر دفن کردند در موقع مرگ ۳۷ سال
داشته .

خلافت مُعاویة بن یزید .

چون ایام عمر یزید بن معاویه به پایان رسید فرزند وی
بنام « مُعاویه » بجای او نشست ومدّت ۴۰ روز
در شام سلطنت کرد وپس از آن بالای منبر رفت و

خطبه خواند و اعمال پدران خود را یاد کرده بر پدر
وجدّ خود لعنت کرده و پس از گریهٔ شدیدی خود را از
خلافت خلع کرد و بعد از ۲۵ روز دیگر از دنیا رفت و در
آن موقع ۲۲ سال از عمر او گذشته بوده .

قیام مُختار

- مُختار در - کُوفه - همهٔ شیعیان را گرد
خود جمع کرده ابتدا اموال بیت المال را بین آنان تقسیم
کرد و سپس همراه آنجماعت بسیاری از قاتلین امام حسین (ع)
از جمله - عُبیدالله زیاد - عمر بن سعد - شمر - و سنان -
را کُشت و در پایان کار بدست - مصعب بن زُبیر - کشته شد

خلافت مَروان بن حَکَم

پس از پایان خلافت آل ابوسفیان امر حکومت به آل
حکم منتقل گردید و اوّل کسی که از آنان بر سریر سلطنت .

نشست مروان بن حکم نبی امیه بود که در
عداوت خاندان رسول اکرم (ص) وامیرالمؤمنین (ع)
مشهور بود و بنابروایت تاریخ - ابن اثیر - زرقاء
مادر حکم زنی زناکار بوده است .

مروان در جنگ < جَمَل > همراه عایشه بوده و در
آن جنگ به اسارت سپاه حضرت امیر در آمد امّا با
شفاعت حضرت سیدالشهدا ویرا آزاد کردند .

در اواخر خلافت مروان - فاخته - زوجهٔ او زهر
داخل غذای او کرد و در اثر خوردن زهر زبانش لال شد
و بخواب رفت در همان حال بود که فاخته همراه کنیزانش
فرشی روی صورت و دهان او انداخته و انقدر روی او
نشستند تا جان داد .

مروان ۶۳ سال عمر و مدت ۹ ماه خلافت کرده و در تاریخ ۶۵ هجری از دنیا رفته است .

سلطنت عبدالملک بن مروان .

در شب یکشنبهٔ اول ماه رمضان سال ۶۵ هجری عبدالملک پسر - مروان - بر تخت خلافت نشست و پیش از آنکه امر خلافت را به او ابلاغ کنند دائم در مسجد به قرائت و تلاوت قرآن مشغول بود و او را - حمامة المسجد - مینامیدند ولی وقتیکه خلافت را به او ابلاغ کردند قرآن را بر هم نهاد و گفت .

سَلَامٌ عَلَيْكَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ

عبدالملک ابتدا کوفه را تسخیر کرد و اهالی آنجا را هم به اطاعت وا داشت در ایّام خلافت او در سال ۶۷

هجری - عبدالرّحمن حنفی - مُختار - را
کشت و سراو را از تن جُدا کرده به «مَصْعَب» برادر
خود داد ولی مدّتی نگذشت که عبدالملک هم مصعب را
پس از تسخیر - عراق - در دارالاماره کشت و سراو را در
پیش روی خود نهاد ناگاه یکی از حاضران گفت امیر به
سلامت باشد من داستان عجیبی از این قصر به خاطرم
دارم روزی با - عُبیدالله بن زیاد - در همین مجلس نشسته
بودم دیدم سر مُبارک - امام حسین (ع) - را پیش
روی او گذارده بودند پس از چندی که - مُختار - بر کوفه
مسلّط شد در همین مجلس سر - عبیدالله زیاد - را جلوی
همین مسند دیدم زمانی نگذشت سر مُختار را مقابل مصعب
نهاده دیدم و امروز هم سر مصعب را پیش روی امیر می

بینم - نوشته اند عبدالملک باشنیدن این حکایت سخت لرزیده و فرمان داد تا - قصرالاماره - را خراب کردند .

نظم . این قطعه شعر را یکی از شعرای فارسی به همین لحاظ سروده است .

یک سره مردی زعرب هوشمند | گفت به عبدالملک از روی پند
روی همین مسند و این تکیه گاه | زیر همین قبّه و این بارگاه
بودم و دیدم بر ابن زیاد | آه چه دیدم که دو چشمم مباد
تازه سری چون سپر آسمان | طلعت خورشید زرویش نهان
بعد زچندی سر آن خیره سر | بُد بر مُختار بروی سپر
بعد که مُصعَب سر و سردار شد | دستکش او سر مُختار شد
واین سر مَصعَب به تلافی کار | تا چه کند با تو سر روزگار

باری در روز شنبه چهارم ماه شوّال سال
۸۶ هجری عبدالملک بن مروان بعد از ۲۱ سال
و ۶ ماه خلافت در سنّ ۶۴ سالگی وفات کرد
عبدالملک ۱۷ پسر داشته که چهار نفر از آنان پس از
او خلیفه شده اند .

خلافت ولید بن عبدالملک .

در روز شنبه چهارم شوّال سال ۸۶ هجری مردم با ولید
بیعت کردند نوشته اند - ولید - مردی بیسواد و بسیار
زشت رو و در عین حال بسیار هم جبّار بوده است .
ولید در سال ۸۷ مسجد رسول خدا را در مدینه و مسجد
اموی را در - شام - مرمّت کرد .
و در تاریخ ۹۴ حضرت سیّد السّاجدین علی بن الحسین

رحلت فرمود و در نیمهٔ جمادی الاوّل سال ۹۶ هـ
ولید در شام وفات کرد .

دولت ولید ۹ سال و ۸ ماه و ۲ روز بطول
انجامید و مدت عمرش ۴۳ سال بوده است .

حکومت سلیمان بن عبدالملک .

پس از فوت ولید برادرش بجای او بر کرسی خلافت نشست
سلیمان مردی خوش بیان بوده وهمیشه جامه های فاخر
می پوشیده و بسیار اکول بوده است .

وفات سلیمان در سال ۹۹ هجری اتفاق افتاده و
در موقع مرگ ۴۰ ساله و مدت خلافتش ۲ سال و
۹ ماه بطول انجامیده .

ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز .

- سُلیمان - در اواخر عمر وصیّت نامه‌ای نوشت و بمردم توصیه کرد که پس از مرگش هر که را در وصیّت نامه نوشته امام و خلیفه مُسلمین است و او - عُمر بن عبدالعزیز را مُعرّفی کرده بود .

عمر بن عبدالعزیز - پس از ابلاغ خلافت به عامل خود در مدینه نوشت که ۱۰ هزار دینار بین اولاد علی (ع) تقسیم نماید .

« ابن خلّکان برمکی » نوشته است که تولّد عمر بن عبدالعزیز در شب شهادت حضرت امام حسین بوده .

عمر بن عبدالعزیز مردی وجیه و نجیب و مؤمن و مُسلمان و حاکمی عادل بوده و مردم او را شیخ بنی امیّه مینامیدند وی در زمان خلافت تمام فرمانروایان جابر بنی امیّه را

از کار برکنار کرد و مردمانی صالح و خیراندیش.
بجای آنان گماشت این خلیفه در ماه رجب سال ۱۰۱
هجری در دیر سمعان - وفات کرد و مقبره اش
نیز در آنجا است نوشته اند خلفای - بنی عباس -
همهٔ اموات بنی امیه را از گور بیرون آورده و سوزانیدند
اما نسبت به عمر عبدالعزیز اقدام ناروائی نکردند .

خلافت یزید بن عبدالملک .

درسال ۱۰۱ هجری پس از فوت عمر بن عبدالعزیز -
یزید پسر عبدالملک مروان بر اریکهٔ سلطنت جلوس
کرد و تا مدتی با مردم با مهربانی رفتار مینمود ولی طولی
نکشید که شروع به فسق و فجور نموده به عیاشی مشغول شد
فوت یزید را روز جمعهٔ ۲۵ شعبان سال ۱۰۵ هجری

نوشته اند مدت عمرش ۳۷ سال و در دمشق
بخاک سپرده شده است .

ذکر سلطنت هشام بن عبدالملک

پس از درگذشت یزید برادرش - هشام - بجای او نشست
هشام - مردی احول و بسیار حریص بوده مینویسند بقدری
درجمع آوری مال شوق داشت که در سفری که به مکه رفت
۳۰۰ شتر جامه های او را حمل میکرده و آنقدر نسبت بمردم
بدرفتاری کرده که پس از مرگش هیچکس حاضر نشد او را غسل
داده و دفن کند فوت او را روز چهارشنبه ۶ ربیع الاول
سال ۱۲۵ هـ پس از ۲۰ سال خلافت نوشته اند .

خلافت ولید بن یزید < معروف به پلید >

بعد از هشام ولید پلید بر کرسی خلافت نشست و

همهٔ مورخین نوشته اند ولید مردی خبیث و مُلحد و دائم الخمر و به فسق و فجور شهرت داشته است .

ولید - دستور داده بود حوضچه ای از شراب پُر کنند و هر روز خود را در آن حوضچه می انداخت و تا از خود بیخود نمیشد بیرون نمی آمد - حتی نوشته اند وی از دختر خود هم ازالهٔ بکارت کرده است .

« ابن ابی الحدید » نقل کرده که روزی - سلیمان - برادر ولید در مجلسی گفت خدا لعنت کند برادرم ولید را که با منهم قصد لواط داشت حاضران گفتند بخدا قسم اگر چنین نیتی داشته به آن عمل کرده .

ولید غالباً بحالت مستی برای نماز در مسجد حاضر میشده .

عدهٔ زیادی از وقایع نگاران نوشته اند که مکرر با زنان

پدرش هم بستر شده و در اثر اینهمه فجایع مردم دمشق
قصر او را محاصره کرده و او را دستگیر و به بدترین وجهی
کُشته و سرش را از بالای ایوان قصر او آویختند.
مدّت دولت ولید یکسال و دو ماه و عمرش به ۴۰ سال
رسیده است.

دوران حکمرانی یزید و ابراهیم

(پسران ولید)

مدّت خلافت یزید از زمان قتل پدرش تا وقتیکه مرگ
او فرا رسید ۵ ماه و ۲ روز بوده.
بعد از یزید برادرش ابراهیم بر تخت خلافت نشست امّا زمان
حکمرانی او هم ۲ ماه و ۱۰ روز بیشتر دوام نداشت و
مروان بن محمّد او را کشته و جسدش را بر دار آویخت.

ایّام خلافت مروان بن محمّد
(معروف به حمار)

در روز دوشنبهٔ ۱۴ صفر سال ۱۲۷ هجری مردم با مروان بن مُحمّد مُلقّب به حمار بیعت کردند و مدّت خلافت او تا شروع دولت - عباسیان ۵ سال و ۱۰ روز بوده است .

در روزگار دولت مروان - عبدالرّحمن محمّد - معروف به اَبُومُسلِم خُراسانی خروج کرد و مسلمانان را به بیعت - ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطّلب - مشهور به - امام - دعوت میکرد و اعتقاد ابومسلم این بود که امام بعد از امیرالمؤمنین (ع) . محمّد حنفیه - است و پیوسته جماعت مردم را در بلاد

خراسان به بیعت و پیروی بنی عباس دعوت میکرد تارفته رفته کارش رونق گرفت و امارت و حکومت خراسان بدست او افتاد و دستور داد تا پیروانش لباس سیاه در برکنند .

و ازطرفی مروان چون شنید ابراهیم باکمک ابومسلم خیال سلطنت دارد به گماشتگان خود نوشت وابراهیم راگرفته و به بدترین وجهی او راکشت .

ابراهیم نیز قبل ازمرگ وموقعیکه درزندان مروان بود طیّ نامه ای خلافت را به برادرش - عبدالله سفّاح - توصیه کرد .

سفّاح - ابتدا درکوفه مردم رابه بیعت خود دعوت کرد و در سال ۱۳۲ باسپاهی انبوه برمروان مُسلّط شده

او را بکشت و زبانش را بریده و سرش را قطع کرد و از قضا گربه‌ئی که خود مروان تربیت کرده بود زبانش را بخورد و با کشته شدن مروان دولت (بنی امیه) بکلّی منقرض شد وحتّی عباسیان هرچه از بنی امیه باقی بود کشتند .

ذکر اسامی خُلفای بنی عبّاس و نوادر ایّام و سیرت ایشان -

در روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۳۲ قمری عبدالله سفّاح جامهٔ خلافت برتن کرده و به مسجد رفت و ایستاده خطبهٔ جمعه را خواند و مردم فریاد آفرین بلند کردند که سنّت رسول خدا را احیا کردی و این کنایه از این بود که چرا بنی امیّه درحال نشسته خطبه میخوانده اند .

مورّخین مینویسند که در زمان سفّاح آنقدر از بنی امیّه کشته شد

که از حساب خارج است تا آنجا که -
بنی امیّه را در راهها ریخته و سگها آنها را میخوردند .
سفّاح در ابتدای خلافت « ابوسلمهٔ خلّال » را
وزیر خود کرد و این امر بر ابومسلم گران آمد تا شبی چند نفر از
عمّالش را دستور داد وی را کشتند امّا چون دولت و سلطنت
عبّاسیان با کوشش ابومسلم روی کار آمده بود سفّاح
به ابومسلم آسیبی نرساند . و تا زمانیکه سفّاح حیات
داشت ابومسلم مورد احترام بود ولی بعد از وی منصور
او را در - مَدائن - در تاریخ ۲۵ شعبان سال ۱۳۷
بکشت .

پیش گوئی ابومسلم در مورد مرگ خود - نوشته اند
ابومسلم مکرّر گفته که حال من با عبّاسیان مثل مرد

صالحی است که دید یکمشت استخوان شیر در جنگلی افتاده دعا کرد تا خدا او را زنده گرداند و چون شیر زنده شد به مرد صالح گفت تو را بر من حقّ بزرگی است ولیکن مصلحت من در اینست که تو را بکشم چون مردی مستجاب الدعوه هستی شاید بار دیگر از خدا بخواهی تا مرا بمیراند و یا شیری قویتر از من بیافریند و آن شیر مرا پاره کند پس تنها راه من کشتن تو است - و عباسیان هم که با سعی و کوشش من به سلطنت رسیده اند مصلحت آنان در کشتن من است و همینطور هم شد .

مورخین نوشته اند ابومسلم از منصور میخواهد که از خونش درگذرد و میگوید مرا جهت دفع دشمنانت نگاهدار او در جواب میگوید من هیچ دشمنی بزرگتر از تو ندارم .

باری سفّاح ۴ سال و ۹ ماه خلافت کرد
وروزیکه در مدینه در تاریخ ۱۳۶ هجری از دنیا رفت
۳۳ سال از عمر او گذشته بود .

خلافت ابی جعفر منصور

سفّاح در روز مرگش برای برادرش ابوجعفر منصور بیعت
گرفت و او هم از مکّه به - کوفه - آمد و بر تخت نشست .
منصور ۲۲ سال خلافت و ۶۳ سال عمر کرده وضمناً
ثروت بیحسابی بدست آورد .

منصور اوّلین خلیفه است که به منجّمین اعتقاد داشت
شهر - بغداد - در ایّام منصور ساخته وبنا شده است
ونوشته اند هر روز ۵۰ هزار عمله جهت بنای بغداد
کار میکرده ضمناً کتب زیادی نیز بدستور او نوشته شده .

در سال ۱۴۵ هجری ابن مُقَفّع به دستور منصور کشته شد .

< ابن مقفع همان کسی است که کتاب کلیله و دمنه را به عربی ترجمه کرده است >

منصور بجهت خُبث طینت و پستی فطرت عده زیادی از منسوبین خانواده رسالت را در دوران حکومتش بکشت .

خلافت مهدی عبّاسی

منصور نیز در مُوقع مرگ برای پسرش مُحَمّد معروف به مهدی بیعت گرفت .

تولّد مهدی در سال ۱۲۷ و وفات او در تاریخ ۱۶۹ هجری بوده است وی مدّت ۱۰ سال و ۴۵ روز خلافت کرده نوشته اند مهدی مردی جواد و خوشرفتار

وبخشنده بوده وصد هزار هزار دینار پولی که از
پدر به او رسیده تماماً بین مردم قسمت کرده است .

روزگار خلافت هادی .

پس از درگذشت مهدی خلافت به موسی مُلقب به هادی
منتقل شد و - هارون الرّشید - برادر هادی برای او
از مردم بیعت گرفت .

هادی . به قساوت قلب وشجاعت مشهور بوده .
درباره شجاعت هادی مینویسند روزی در صحرا یکی از مردان
رشید از خوارج بقصد کشتن او با شمشیر برهنه در حالیکه
هادی بدون سلاح بوده به او حمله میکند غلامان وی
با دیدن مرد خارجی وشمشیر برهنه فرار می کنند ولی هادی
بدون آنکه وحشتی از خود نشان دهد فریاد میزند این خارجی را

گردن بزنید درصورتیکه هیچکس نزدیک او نبوده مرد خارجی به اطراف نگاه میکند تا ببیند - هادی - به چه اشخاصی فرمان میدهد و خلیفه ازاین فرصت استفاده کرده خود را بروی آن خارجی انداخته شمشیرش را میگیرد و سرش را از تن جدا میکند .

وفات هادی در بغداد در شب چهارم ربیع الاول سال ۱۷۰ هـ اتفاق افتاده و ۲۵ سال عمر او بوده است .

دوران حکومت هارون الرشید

درصبح همان روزیکه موسی هادی از دنیا رفت مردم با برادر او هارون بیعت کردند .

هارون ۲۳ سال و چند ماه خلافت کرد و در شب شنبه سوم جمادی الاخر ۱۹۳ هجری در - طوس -

در قریهٔ - سناباد - وفات کرد و قبرش
در بقعهٔ منورهٔ - حضرت رضا - سلام الله علیه د
در پشت سر آنحضرت واقع شده و سنین عمرش ۴۴ سال
و چهار ماه بوده است .

چون هارون بر مسند خلافت جلوس کرد (یحیی بن خالد
برمکی) را برای وزارت انتخاب کرد - جاحظ ،
نویسنده و شاعر بزرگ عرب مینویسد - وزرای هارون
برامکه - شاعرش مروان ابی حفظه - ندیمش عباس بن محمد
- زوجه اش زبیده - مغنی او ابراهیم موصلی - حاجبش فضل
بن ربیع بوده اند که هر یک امتیاز خاصی داشته اند .
از جملهٔ آل ابوطالب که در زمان هارون شهید شده
اند - حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیه است دیگر

قتل - عبدالله افطس - بادست جعفر برمکی

است (مورخین نوشته اند که عبدالله افطس را که به
امر هارون زندانی کرده بودند از زندان نامه ای سراپا
ناسزا به هارون نوشت هارون میگوید این جوان ساده
از کثرت سختی در زندان به تنگ آمده و به - جعفر -
دستور میدهد که زندان او را عوض نماید که راحت تر
باشد ولی جعفر امر میکند تا او را گردن بزنند و سرش را
در طبقی برای هارون میفرستد امّا هارون فریاد کشیده
و میگوید وای بر تو چرا او را کشتی او پسر عمّ من بود و
دستور میدهد تا او را غسل داده کفن و دفن نمایند تا
موقعیکه به - مسرور - غلامش دستور میدهد که برود
جعفر را گردن بزن و دولت برامکه نیز با کشته شدن جعفر

به پایان میرسد .

البته قتل عبدالله از طرف جعفر یکی از علل بیمهری هارون نسبت به جعفر بوده وعلت دیگرش را اینطور نوشته اندکه هارون - عبّاسه - خواهر خود را بسیار دوست میداشته و هروقت جعفر پیش او بوده از دوری خواهر ملول وهرزمان با عباسه تنها بشده از غیبت جعفر رنج میبرده وناچار عباسه را بعقد جعفر درآورده ولی از جعفر تعهّد میگیرد که با عباسه خلوت نکند وجز درحضور خلیفه باعیالش ننشیند امّا چون عباسه جعفر را بسیار دوست میداشته وهرحیلتی هم برای همخوابگی با جعفر بکار میبرد مؤثّر واقع نمیگردد ناچار به مادر جعفر متوسّل میشود واو هم روی بیخبری وسادگی نقشه‌ای که عباسه طرح کرده بود پسندید به اینصورت که به پسرش

بگوید که کنیزی دیده ام از حیث جمال و کمال بی
نظیر است و میخواهم او را برایت بخرم و آنقدر تعریف کند
تا جعفر را فریفتهٔ او کند و بالاخره هم در یکشب که جعفر در
حال مستی و بیخودی از قصر هارون بخانه اش میرسد می بیند
زنی بسیار زیبا در انتظار او است درحالیکه آن زن غیر از
عباسه خواهر هارون کسی دیگر نبوده امّا جعفر از شدّت
مستی وی را نمی شناسد و با او همبستر میشود و پس از پایان
امر مزاوجت عباسه میگوید ای جعفر حیلهٔ دختران -
ملوک را چگونه دیدی ابتدا جعفر معنی گفتار او را نمی فهمد
تا اینکه عبّاسه خود را معرفی میکند جعفر میگوید عباسه
بدان با این عملت مرا ارزان فروختی و اتفاقاً در همان
شب عباسه از جعفر حمل بر داشته و پس از مدّتی صاحب

پسری میشود و از ترس خلیفه او را به دایه

سپرده و به - مکّه - میفرستند ولی « زبیده »

این خبر را به « هارون » میرساند و او نیز در سفر مکّه

به صحت واقعه پی برده و در مراجعت به - مسرور - غلام

مخصوصش دستور کشتن جعفر را میدهد و پس از قتل جعفر مسرور

را هم گردن میزنند و میگوید من دیگر نمیتوانم قاتل جعفر را ببینم

این حادثه در سال ۱۸۹ هـ اتفاق افتاده نوشته اند جعفر

در روزیکه کشته شده ۴۵ ساله بوده است .

هارون الرشید سپس - یحیی پدر جعفر و - فضل - برادر

او را هم زندانی کرد و هر دو در زندان بمردند .

محمّد هاشمی - نوشته در روز عید قربان زنی را

با موی سفید و جامهٔ مندرس دیدم پیش مادرم نشسته مادرم

گفت این زن را میشناسی گفتم نه گفت اینزن
عُبّاده - مادر جعفر برمکی است من از او پرسیدم خانم
از نوادر دوران چه دیده ای گفت ای پسر روز عیدی چون
امروز در حالیکه ۴۰۰ کنیز در خدمتم ایستاده بودند من
میگفتم جعفر پسرم حق مرا ادا نکرده و باید خدمتکارانم بیش از
اینها باشد وامروز را هم می بینم که منتهی آرزویم داشتن
دو پوست گوسفند است که یکی را لحاف و یکی را فرش زیر
پایم نمایم - خلاصه دوران عزّت برمکیان فقط ۱۷ سال
و ۷ ماه بوده است . حضرت امیر (ع) میفرمایند .

اَلدَّهرُ یَومانِ یَومٌ لَکَ وَیَومٌ عَلَیکَ .

(دنیا دو روز است روزی با تو و روزی بر علیه تو)

خَلافت اَمین - کیفیت قتل او .

چون روز شنبهٔ ۳ جمادی الاوّل ۱۹۳ هـ
رشید در - طوس - از دنیا رخت کشید برای پسرش محمّد
امین بیعت گرفت و امین در آن تاریخ در - بغداد - بود و
توسّط قاصدی خاتم خلافت و عبای پیغمبر را «ص» که پیش هارون
بود به تعجیل تمام تا نیمهٔ همان ماه به - بغداد - رسانیدند .
- محمّد امین از برادرش - مامون - شش ماه کوچکتر بوده
و مادرش - زبیده - یادگارهای نیکی از خود بجای
گذارده که از آنجمله بنای شهر - تبریز - و همچنین حفر
چاههای آب در بین راه مکّه میباشد .
باری این پس از رسیدن بخلافت - عیسی بن علی -
را با لشگری عظیم جهت دفع و سرکوبی - مامون -
به خراسان روانه کرد و از آنطرف - طاهر بن حسین -

ازجانب مامون مامور مقابله با سپاه امین شد

و طاهر پس از شکست سپاه امین به بغداد رفته و آن شهر را

محاصره کرد و این محاصره ۱۴ ماه بطول انجامید و بقیهٔ

لشکر امین از او دست کشیدند امین چون خود را تنها در محاصره

دید سوار قایقی شد تا فرار کند اتفاقاً جماعتی از سربازان

طاهر ویرا دیده دُنبالش داخل رود شدند و قایقش را

غرق کردند امین شناکنان خود را بساحل رسانیده و

آنجاهم عده ای از سپاه طاهر دستگیرش کرده و سر از تنش

جدا کردند و در حالیکه ناله میکرد میگفت .

انا لله وانا الیه راجعون . وچون سر امین را نزد مامون

بردند امر کرد سر برادرش را در صحن خانه بر چوبی نصب

کردند و هرکه وارد میشد دستور داده بود قبلاً به سر برادرش

لعن کند بعد داخل شود .

محمّد امین در روزیکه کشته شد ۳۳ سال و ۱۳ روز از عمرش گذشته بوده و مدّت خلافتش تا زمان قتل نزدیک ۵ سال بوده است وچون دائم به لهو ولعب مشغول بوده لذا متعرّض آل ابوطالب نشده .

دوران سلطنت مأمون .

پس از قتل - امین - عامهٔ مردم خراسان وبغداد وسایر بلاد اسلامی - مامون - راخلیفه خواندند واورا نجم بنی عبّاس - نام نهادند .

مامون ازعلم نجوم وحکمت وفلسفه بهرهٔ کافی داشت وندیم او - یحیی بن اکثم - بوده که به کثرت - لواط - معروف است ونقل شده که مامون ۴۰۰ پسر وجیه برای لذّت

و ملازمت این قاضی منحرف گرد آورده .

ایام خلافت مامون ۲۱ سال بوده است مامون
حضرت امام رضا (ع) را به مرو خراسان خواست و
نسبت به آنحضرت تجلیل وتکریم بسیار نموده وعرض میکند
که خلافت حق مسلم شما است واستدعا مینماید که یا خلافت
ویالااقل ولایت عهدی را قبول بفرمایند ودر روز
دیگر کرسی دیگری برای آنحضرت آماده کرده ابتدا پسر خود
عباس وبعد سایر مردم را وامیدارد که با آنحضرت بیعت
نمایند وکیسه های زر وجواهر بسیار بین مردم قسمت کرده
وامر میکند جامه سیاه را که معمول بنی عباس بوده ترک وجامه
سبز برتن کنند ویکی از دختران خود را بنام - ام حبیبه -
به ازدواج آنحضرت درمیاورد و - ام الفضل - دختر دیگر

راهم برای امام محمد تقی علیه السلام نامزد مینماید
ولی هرچه رفعت و جلال آنحضرت بیشتر در دلهای مردم
جای میگرفت حسد درکانون سینهٔ مامون مشتعلتر میشد
تا آنکه بالاخره آن حضرت را مسموم نمود .
طاهر بن حسین معروف به - ذوالیمینین - نیز در سال ۲۰۷
هجری در - مرو - وفات کرد .
مامون در تاریخ ۲۱۷ ه به مصر رفت و یکسال بعد در جنگ
با رومیان فتوحات بسیار کرد و در مراجعت در کنار نهر آبی
منزل نمود نوشته اند روزی یک ماهی سفید و زیبائی در آب
می بیند و میگوید تا آن ماهی را گرفته برایش طبخ کنند
اتفاقاً در حین صید قطرهٔ آبی از بدن ماهی به بدن مامون
ریخت آنگاه چنان لرزه ای سخت او را بگرفت که هرچه

جامه و لحاف رویش میکشیدند باز از سرما فریاد
و ناله میکرد در اطرافش آتش افروختند امّا باز مانند
برگ درخت میلرزید و نعره میزد تا حالت مرگ براو
ظاهر شد پس او را به خوابگاهش بُردند و زبانش از گفتار
باز ماند و چشمهایش بزرگ و سرخ شد و بمُرد و از آن ماهی
پخته نتوانست بخورد .

وفات مامون در روز پنجشنبه ۱۷ ماه رجب در سال
۲۱۸ هجری اتفّاق افتاده و جنازه اش را به ـ طوس ـ
حمل کرده اند ۲۱ سال خلافت و ۴۹ سال عمر کرده

خلافت معتصم

معتصم برادر مامون مردی ظالم و از علم و ادب بهره ای
نداشته و چون ـ هادون ـ او را بیش از دیگر پسرانش

دوست میداشته و پیوسته غلامی همراه او به
مکتب میفرستاده تا روزیکه غلامش میمیرد و معتصم از
مردن او شکایت به پدر میکند و دیگر تمایلی به درس و معلم
از خود نشان نمید هد هارون هم او را بحال خود میگذارد
معتصم - مردی قوی پنجه و شجاع و از این حیث در بین خلفا
ممتاز بوده است وی به بنای ابنیه نیز میل فراوانی
داشته و شهر - سامره - را او بنا کرده و بازارهای
بسیار و خانه‌ها ئی در آنجا ساخته .
نوشته اند در آخر ماه ذیقعده سال ۲۲۰ هجری در بغداد
- حضرت امام محمد تقی (٤) - وفات کرده و سبب شهادت
آنحضرت مسموم کردن ایشان وسیله زوجه آنحضرت
« ام الفضل » دختر مامون بوده است

در سال ۲۲۱ معتصم سپاه بسیاری بسرکردگی -افشین- به جنگ -بابک خرمدین- فرستاد و پس از رزمهای سخت بین آنان بالاخره بابک بطرف (ارمنستان) فرار کرد ولی او را دنبال کرده و با برادرش (عبدالله) پیش معتصم ببرد و او هم بابک و برادرش را به فجیع ترین وضعی کشته و بردارشان بیاویزد.

معتصم - در سال ۲۲۵ افشین را نیز به قتل رسانید و خود او هم در تاریخ ۲۲۷ هـ در -سامره- فوت میکند.

-از عجایب روزگار-

ولادت معتصم در ماه ۸ سال ۱۷۸ مدت خلافتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز -او خلیفه هشتم عباسی است ۸ پسر ۸ دختر ۸ هزار دینار و ۸ هزار درهم برد اشت

و ۸ هزار شتر و اسب و استر داشته و به اینجهت وی را ـ ثمانی ـ لقب داده اند و در ـ اخبار الدول ـ فتوحات او را ۸ نوشته و مالک ۸ قصر هم بوده است

خلافت واثق

همینکه معتصم از دنیا رفت پسرش ـ واثق ـ بجای او نشست وی اهل علم را دوست میداشت و با مردم با مهربانی رفتار میکرد .

مورخین نوشته اند واثق میل زیادی به جماع داشت واز طبیب خود داروی قوت باع خواست حکیم دستور داد گوشت یکی از حیوانات وحشی را بجوشانند و با مخلوط چند ادویه هر روز بمقدار کمی بخورد اما واثق برخلاف دستور حکیم در خوردن دارو افراط کرد و در زمان کوتاهی

بمرض - استسقا[۱] - مبتلا گشت اطبا اتفاق کردند
ونظر دادند که باید شکم ویرا شگافته واو را در تنوری گرم
بنشانند وازنوشیدن اب هم محرومش کردند امّا
معالجات پزشکان سودمند واقع نشده وهلاک شد
فوت واثق در روز ششم ذیحجه سال ۲۳۲ در سامره
وسنین عمرش ۳۴ ومدت خلافتش ۵ سال و ۹
ماه و ۱۳ روز بوده است .

ایام دولت جعفر ملقب به متوکّل[۱]

پس از در گذشت واثق برادرش متوکل بجای او بر کرسی
حکومت جلوس کرد ودراین تاریخ درست یکصد سال
از دوران خلافت بنی عباس میگذشت .
متوکّل در ابتدای خلافت بر محمد بن عبدالملک غضبناک

شد و او را در تنوری از آتش انداخته و سوزانید

متوکّل - در ایام خلافت برای ۳ پسرش از مردم بیعت گرفت .

در سال ۲۴۵ « ذوالنّون مصری » فاضل بزرگ وفات کرد و در تاریخ ۲۴۷ هجری متوکّل با دست یکنفر ترک بنام باقر کشته شد و سبب قتلش از انجهت بوده که امیرمؤمنان (ع) را دشمن میداشته و پیوسته نسبت به آنحضرت عبارات رکیک میگفته به این لحاظ عده‌ای از غلامان با شمشیرهای برهنه بر او حمله کرده و خونش را ریختند .

متوکّل - مردی بسیار خبیث بوده مخصوصاً با آل ابوطالب سخت کینه داشته و پیوسته درصدد ازار

ایشان بوده است و از جمله مردم را از زیارت
قبور امیر مؤمنان و امام حسین منع و گماشتگان
خود را واداشت تا آن اماکن مقدس را شخم زده
و زراعت نمایند تا زمانیکه - عضدالدوله دیلمی -
عمارت و بقعه و رواق برای نجف و کربلا بنا کرد.

خلافت منتصر بالله.

بعد از کشته شدن متوکل پسرش ابوجعفر منتصر بجای پدر
نشست و آن روز چهارم شوال سال ۲۴۷ هجری بوده
نوشته اند منتصر بعکس پدر نسبت به اهل بیت رسالت
و آل ابوطالب در نهایت مهربانی رفتار میکرد مخصوصاً
مواظب بود تا کسی مزاحم شیعیان علی (ع) نشود.
منتصر ۶ ماه پس از خلافت بیمار شد و در سال ۲۴۸

پس از ۱۰ روز بیماری درگذشت بعضی نوشته اند اورا با زهری که در شاخ حجامت ریخته بودند مسموم کرده اند

خلافت مُستَعین بالله .

پس از درگذشت مُنتصر پسر عمویش محمّد بن معتصم ـ مستعین بالله ـ بجای او تکیه زد و ۳ سال و ۹ ماه خلافت کرد و بعد از این مدّت خود را خلع کرد .

نقل شده که مستعین نیز مردی زن دوست وکثیر الجماع و مُبذر در مال بوده و چون خود را خلع کرد ـ مُعتز بالله ـ او را به ـ سامره ـ طلبید و پیش از آنکه وارد شهر شود به ـ سعید ـ حاجب خود دستور داد به استقبال وی بخارج شهر برود و او را به قتل برساند و ـ سعید ـ حاجب

پیش ازانکه مستعین داخل شهر شود اورا از محمل بیرون کشیده وچند تازیانه به او زده وآنگاه بر سینهٔ وی نشست وسرش را از تن جدا کرد و برای مُعتز بُرد .

قتل مستعین در روز ۶ شوال ۲۵۲ ھ وسنین عمر او ۳۵ سال بوده است .

خلافت معتز بالله .

(محمّد بن جعفر متوکّل) ملقب به معتز پس از کشتن پسر عمویش بر تخت حکمرانی تکیه زد واو هم روز شنبه ۲۷ رجب خود را خلع کرده وبعد از ۶ روز کشته شد مدّت ۴ سال و ۶ ماه خلافت کرده .

رحلت امام علی نقی علیه السلام در زمان معتز واقع شده وآنحضرت را در خانهٔ خود در سامره دفن کردند

درباره خلع معتز نوشته اند دسته ای از ترک ؛
که از او جور و ستم بسیار دیده بودند به سرپرستی صالح -
نامی به حُجره ـ مُعتز ـ ریخته و او را با پای برهنه در زیر آفتاب
نگاهداشته و پیوسته بصورتش سیلی میزدند تا بحال مرگ
افتاده و خلع خود را اعلام میکند و بنا به قولی وی را با آب
جوش خفه کرده اند .

فوت مُعتز در دوم ماه شعبان سال ۲۵۵ هـ بوده است .

خلافت مهتدی بالله

یکروز به آخر ماه رجب سال ۲۵۵ < مُهتدی بالله محمد
جعفر بن هارون الواثق بن المعتصم > بر بساط حکومت
تکیه زد و از همانروز طریق زهد و عدالت پیش گرفت و
آشامیدن شراب را منع کرد و زنهای مغنیه را نفی بلد نمود

و با عدل و داد کامل با رعیت رفتار کرد و حجره ای
ای ساخت که چهار درب داشت و همه روزه در آنجا
به شکایات مردم رسیدگی میکرد و هر جمعه به مسجد میرفت و
خطبه میخواند و میگفت من از خدا شرم دارم که چرا در بین
بنی عباس مانند عمر بن عبدالعزیز پیدا نشده .
مهتدی تمام ظروف طلا و نقرهٔ سلطنتی را شکست
و به بیت المال داد و برای خود و همهٔ کسانش روزی فقط
۱۰۰/۱۰ درهم مقرر کرد و حال آنکه خلفای سابق روزی ۱۰
هزار درهم صرف مخارج خود میکردند بعلاوه فدک
را که میراث فاطمه علیها السلام بود به اولادشان رد
کرد - همیشه جبه ای از پشم میپوشید و کلمات امیر مؤمنان (٤)
را تکرار و زمزمه میکرد متأسفانه جلوگیری خلیفه از تعدی

درباریان و حکام ظالم و پول دوست گران آمده و خونش بریختند ولی پس از کشتن او بسختی پشیمان شدند مورخین قتل مهتدی را روز شنبهٔ ۱۶ رجب ۲۵۶ نوشته اند

ذکر دولت معتمد علی الله .

چون مهتدی از دنیا رفت پسر عمش - احمد بن جعفر المتوکل - جانشین وی شد .

مدت خلافت - معتمد - ۲۳ سال و سنین عمرش ۴۸ سال بوده است .

در سال ۲۵۹ ھ حکومت طاهریان منقرض و دولت صفاریان تاسیس گردید .

در سنهٔ ۲۶۱ بایزید بسطامی مرشد اهل تصوف وفات یافت

دیکسال بعد یعقوب بن لیث صفار با سپاهی عظیم بجانب

بغداد - حرکت و در کنار - دجله - فرود آمد - معتمد - نیز با لشکری انبوه بجنگ یعقوب آمده وپس از شکست یعقوب غنیمت زیادی بدست آورد. یعقوب در بازگشت سپاه دیگری گرد آورده و بلاد خراسان وسجستان را مسخر کرد و دوباره بمنظور جنگ با معتمد عازم بغداد شد ولی اجل مهلتش نداد و بمرض قولنج از پا در آمد. مینویسند - یعقوب - مردی سیاس و در بین سپاهش نفوذ زیادی داشته.

حکایت میکنند که بمحض ابلاغ فرمانش کلیهٔ افرادش در هر حالیکه بوده اند دفعتاً سلاح پوشیده و حاضر میشده اند وضمن این حکایت نوشته شده مردی را دیدند که در زیر سلاح لباس در تن ندارد پرسیدند سبب اینکار چیست

گفت من مشغول غسل جنابت بودم که منادی امیر
ندا داد که سلاح بپوشید من ترسیدم در اجرای امر تاخیر
شود ولباس نپوشیدم .

در سال ۲۷۱ پوران دختر - حسن بن سهل - زوجهٔ
- مامون - وفات کرد (داستان عروسی مامون
ومخارجی که صرف این عروسی شده معروف است)

خلاصه در عهد حکومت معتمد وقایع بسیاری رویداده و
او بحدی در عیاشی افراط میکرده که از امر خلافت جز اسمی
باقی نماند تا در سال ۲۷۹ وفات کرد ونوشته اندکه
زهر در شراب او ریختند - ایام سلطنتش ۲۲ سال بوده .

دوران خلافت معتضد .

احمد بن طلحه بن متوکل ملقب به - معتضد بالله -

در روز ۱۸ رجب سال ۲۷۹ بر تخت سلطنت جلوس کرد در عهد حکومت او امنیت و آسایش کامل حکمفرما بود و شرق و غرب را فتح کرده و اموال بسیار در خزانه جمع شد.

مُعتضد - مردی بخیل - بی رحم - سفّاک و در عین حال شجاع و بی باک بوده و از - مُثله - کردن محکومین حظّی وافر میبُرده است و گفته شده چون بر کسی خشمناک میشد امر میکرد حُفره ای در زمین کنده و نصف بدن وی را در آنجا فرو کرده و آنقدر میکوبیدند تا میمُرد و یکی دیگر از مُجازاتش این بوده که دستور میداده با پنبه سوراخهای بدن محکومین را بسته و آنگاه بر مقعدش - دم میدمیدند و آنقدر ورم میکرد تا میمُرد.

مُعتضد - درزمان حکومتش قصری بنا کرد بنام -ثُریّا- وچهارصدهزار دینار خرج کرد طول قصر ۳ فرسنگ بوده .

معتضد درسال ۲۸۹ هجری درکاخ -حُسَنی- دربغداد مسموماً وفات کرد مدّت خلافت او ۹ سال و ۹ ماه عمرش ۴۶ سال وچون سلطنت بنی عبّاس رابه اوج رسانیده وفتوحات زیادی نیز کرده به او -سفّاح ثانی- لقب داده بودند .

مکتفی بالله .

درروزفوت مُعتضد- قاسم بن عُبیدالله - وزیر برای فرزند او - مُکتفی بالله - ازمردم بیعت گرفت وچون مُکتفی برمسند خلافت جلوس کرد املاکی را

که پدرش غصب کرده بود بصاحبانش رد کرد

وزندانیان را آزاد نمود لکن این خوشرفتاری چندان

طول نکشید واملاک رعایا را از آنان پس گرفت وقصری

بنا کرد اما هنوز قصر به پایان نرسیده اجل مهلتش نداد .

از - سلطان محمود غزنوی - نقل شده که میگفته

من از نیزهٔ شیر مردان بقدر دوک پیرزنان ترس ندارم .

نوشته شده - عُبید الله - وزیر مکتفی - ابن رومی -

را که از شاعران بزرگ عرب بوده مسموم کرد واد چون

احساس کرد که در شراب به او زهر داده اند برخاست که

از خانهٔ وزیر خارج شود وزیر گفت کجا میروی جواب

داد آنجا میروم که تو مرا فرستادی میگوید پس سلام

مرا به پدرم برسان جواب میدهد من از راه جهنم نمیروم

تا پدرت را به بینم .

مُکتفی - در سال ۲۹۵ هجری در روز ۱۲ ذیقعده فوت کرد مدّت خلافتش ۶ سال و ۷ ماه و عمرش به ۳۱ سال رسیده بود .

خلافت جعفر بن محمّد المقتدر بالله .

بعد از وفات مُکتفی برادرش مقتدر بجای او نشست .

در ایام خلافت مقتدر ابوالقاسم بن محمد معروف و فاضل مشهور - جُنید بغدادی - صوفی و عارف وفات کرد (جُنید در اصل نهاوندی بوده است) ۲۹۷ هـ .

در سال ۳۰۱ ابوسعید جنابی رئیس فرقهٔ - قرامطه - در حمّام با دست غلامش کشته شد

در تاریخ ۳۰۹ هجری - حسین بن منصور حلاّج

به فتوای علمای بغداد بدستور - مُقتدر بالله -
کشته شد باینصورت که ابتدا دست و پای اورا قطع
و بعد سر از تنش جدا کرده و در بالای جسر بغداد بدار کشیدند
د روز بعد بدن او را سوزانیده و خاکسترش را در دجله
ریختند واتفاقاً پس از این واقعه آب دجله زیاد شد و پیروان
واصحاب حلاّج طغیان آب را از برکت خاکستر حلاّج
نوشته اند .

در سال ۳۱۱ محمّد بن ذکریّا رازی طبیب مشهور وفات کرد

در ۳۱۷ هجری پیروان - ابوطاهر قَرمَطی -
در مکّه بعدهٔ زیادی از مسلمانان را در مسجد الحرام کشتند و
- حجر الاسود - را شکسته و با خود بردند و همراه آنها
بود تا زمان خلافت - مُطیع للّه - در تاریخ ۳۳۹

به مکه بازگردانیده شد .

درسال ۳۲۰ قمری سپاه - بزبز - به سرپرستی مونس - خادم بر خلیفه شوریدند و او را هلاک کرده سر از تنش جدا کردند .

مقتدر - خلیفهٔ هیجدهم عباسی و مدت حکمرانیش ۲۵ سال و روزیکه بر تخت خلافت جلوس کرد ۱۳ ساله بوده

خلافت قاهر بالله .

دو روز به آخر ماه شوال درسال ۳۲۰ هـ محمد بن احمد معتضد بر مسند خلافت تکیه زد و کسان مقتدر را بگرفت و شکنجه نمود حتی برادرزادهٔ خود را در اطاقی زندانی کرد و درب زندان را با گچ مسدود کرد تا بمرد و - شَغَبْ ه - مادر مقتدر را حلق آویز کرد .

قاهر بالله بقدری نسبت بمردم بدرفتاری و آزار واذیت کرد تا در یکروز جمعی بخانهٔ او ریخته وچشمانش را کور کردند . مدت خلافت او یکسال و ۶ ماه بوده .

از مردی عرب نقل شده که گفته من در مسجد جامع منصوری در بغداد نماز میخواندم مردِ نابینائی را دیدم که لباسی مُندرس در تن داشت واز مردم صدقه طلب میکرد ومیگفت آخر من تا دیروز خلیفه بودم پُرسیدم این شخص کیست گفتند

قاهر بالله - عباسی است .

گفتم - نعوذاً بالله مِن نکبات الزمان - واین درس عبرتی است از بی اعتباری دنیا .

خلافت الرّاضی بالله .

فردای روزیکه - قاهر - راکور کردند - راضی بالله -

از مردم بیعت گرفت وی مردی ادیب .
شاعر وسخی وجوانمرد بود با مردم به احسان رفتار
میکرد .

راضی ۶ سال و ۱۱ ماه خلافت کرد و در
سال ۳۲۹ هجری بمرض استسقا از دنیا رفت علت
مرگ او را کثرت در جماع نوشته اند .

مُتّقی بالله .

ابراهیم بن مقتدر پس از مرگ راضی بخلافت رسید .
یکی از ترکان بنام - ابوالوفا - پس از چهار سال
از خلافت متّقی بر او شوریده و پس از دستگیری چشمانش
را کور کرد این واقعه در ماه صفر سال ۳۳۳ هـ رخ داده

خلافت المُستَکفی بالله .

پس از عزل متقی مستکفی بالله بجای او خلیفه شد
و او را هم بعد از یکسال و نیم - احمد بن بویه دیلمی
دستگیر و چشمانش را کور و دار الخلافه را غارت کرد .

خلافت مطیع لله

چون مستکفی را کور و از خلافت خلع کردند مردم با
فضل بن جعفر مقتدر ملقب به مطیع لله بیعت کردند مینویسند
در سال اول خلافت او در بغداد قحطی عظیمی واقع شد
بحدیکه مردم بسیاری از گرسنگی مردند و اجسادشان در
کوچه ها ریخته و سگها میخوردند .

در سال ۳۳۴ شبلی صوفی معروف و مصاحب
جنید - و حلاج - وفات کرد .

در سال ۳۳۹ - ابو نصر فارابی - حکیم مشهور

در - دمشق - وفات یافت و در همین سال
بود که - حجر الأسود - را به مکّه بازگردانیدند .
ونیز در سنهٔ ۳۵۲ در روز عاشورا - معزّ الدّوله دیلمی
اقامهٔ ماتم برای حضرت سید الشهدا را در بغداد معمول کرد
و بالاخره در سال ۳۶۳ مطیعُ للّه فالج شد و زبانش
لال گردید و خود را خلع کرد .

ذکر خلافت الطّایع للّه

عبدالکریم الطّایع پسر مُطیع بجای پدر نشست و در آن تاریخ
۴۳ سال از عمرش گذشته بود و در ایّام او عضد الدّوله
دیلمی بر بغداد مُسلّط شد .
در سال ۳۷۲ عضد الدّوله درگذشت و جنازهٔ او
را از بغداد به نجف بُرده در آنجا بخاک سپردند .

در تاریخ ۳۷۹ - بهاء الدوله - الطایع را از تخت بزیر کشیده دار الخلافه را غارت کرد.

خلافت القادر بالله.

در همان شبی که طایع را خلع کردند - ابو العباس احمد بن اسحق - ملقب به - قادر بالله - بجای عموی خود نشست و از خلافت جز اسمی بهره نداشت تا در ماه ذیقعده در سال ۴۲۲ در گذشت.

روزگار خلافت القائم بامر الله.

در ماه ذیقعدهٔ سال ۴۲۲ هجری پسر - قادر - قائم به امر الله بر تخت خلافت جلوس کرد و منویسند او در بین خلفای عباسی در احسان و عدل و صدقات و رسیدگی به شکایات مردم ممتاز بوده اتفاقاً - ارسلان - نامی

از ترکان وی را گرفته زندانی میکنند و قائم
شرح گرفتاری خود را نوشته و به مکّه برای - طغرل بیک
میفرستد طغرل با رسیدن نامهٔ - قائم - بر ارسلان
تاخته و پس از پیروزی و کشتن او - قائم - را بر اریکهٔ خلافت
می نشاند .

در زمان خلافت - القائم - در تاریخ ۴۲۸ ابوعلی حسین
بن عبدالله بن سینا - معروف به - شیخ الرئیس - در
همدان وفات کرد .

و در سال ۴۳۰ حکیم عارف و شاعر دانشمند و
عالیقدر - ناصرخسرو - وفات کرد - این چند بیت از او است

نام خسرو بجائی میگذشت - مست ولایعقل نه چون خمّارگان
دید قبرستان و مبرز رو برو - بانگ برزد گفت که ای نظارگان

نعمت دنیا و نعمت خواره بین - اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

در سنهٔ ۴۵۵ خُطبه بنام سلطان محمّد خوانده شد .

در سال ۴۶۱ مسجد جامع دمشق سوخت و در سال ۴۶۵

الب ارسلان کشته شد .

در تاریخ ۴۶۷ قمری - علی بن الحسن - معروف به - باخرزی

شاعر مشهور در مجلس اُنس کشته شد و این رباعی از شیخ

طوسی در بارهٔ او معرُوف است .

مَفخر دهر شیخ باخرزی —— باللّه از تو به اَرزنی اَرزی

باخردمند کی توانی زیست —— چون تو را گفته اند باخرزی

و هم در سنهٔ ۴۶۷ - قائم به امر الله - وفات کرد و علّت

مرگ وی آن شد که فصد کرد و بخواب رفت و مُوضع

فصد پاره شد و آنقدر خون از بدنش رفت تا هلاک شد .

نوشته اند در ایّام خلافت او چنان قحطی سختی در مصر شد که از زمان یوسف صدیق تا آن تاریخ سابقه نداشته و مدّت ۷ سال طول کشید و کار بجائی رسید که مردم علاوه بر یکدیگر گوشت سگ و گربه حتی مُردار را نیز نمیخوردند.

حکایت . نقل شده که در روزگار قحطی در مصر زنی را دیده اند که در شهر قاهره گردن بندی از جواهر بمردم عرضه کرده و فریاد میزده که آیا کسی هست که این جواهر را از من بگیرد و بهموزن او به من نان بدهد کسی پیدا نشده.

خلافت المقتدی بامر اللّه .

بعد از قائم پسرش ابوالقاسم عبداللّه مقتدی به امر اللّه خلیفه شد و او مردی عالی همّت و از نجبای بنی عبّاس بوده

و امر کرد مُغنیات را از شهر بیرون کردند .

در سال ۴۸۵ حسن بن علی مُلقّب به نظام الملک طوسی - وزیر سلطان ملکشاه سلجوقی به قتل رسید و او اوّلین کسی استکه مدرسه بنا و تاسیس کرده .

و بالاخره در سال ۴۸۷ مُقتدی وسیلهٔ جاریه اش بنام - شمس النّهار - مسموم گشت .

دُوران حکومت المستظهر بالله .

چون - مُقتدی - از دنیا رفت پسرش - مُستظهر بالله بر کرسی خلافت نشست و او هم مردی کریم و دوستدار عُلما بوده .

خلافت مُسترشد بالله .

پس از درگذشت مستظهر فرزندش - مُسترشد بجای او

نشست و باآنکه مردی بسیار شجاع بود باز در جنگ
با سلطان مسعود برادرزادهٔ سلطان سنجر شکست
خورد و سلطان مسعود - مُسترشد - را با تمام خواصش
در قلعه ای نزدیک - همدان - زندانی کرد و مردم
- بغداد - ازاین واقعه بسیار متأثر شده منابر مساجد
را شکسته و نماز جماعت را منع کردند تاآنکه - سلطان سنجر
نامه ای به سلطان مسعود نوشت که فوراً مُسترشد را
درنهایت احترام به بغداد برگرداند و او هم دستور سنجر را
اجرا کرد ولی همینکه - مُسترشد - و همراهانش به - مراغه -
رسیدند ۱۷ نفر از فدائیان صبّاح به چادر مُسترشد
حمله ور شده و او را با تمام همراهانش کشتند و این واقعه
در روز ۱۶ ذیقعده سال ۵۲۹ اتفاق افتاده .

و در سال ۵۲۵ حکیم عارف و استاد مولوی - ابوالمجد مجدود بن آدم - مشهور به حکیم سنائی غزنوی وفات کرد.

ذکر خلافت راشد بالله

پس از قتل مسترشد پسر او - ابومنصور جعفر راشد خلیفه شد امّا در تاریخ ۵۳۰ هجری سلطان مسعود با جنگیدن مختصری باسپاه راشد داخل - بغداد - شد و راشد بطرف - اصفهان حرکت کرد ولی در آنجا باز هم جماعتی از فدائیه براو حمله ور شده وخونش را ریختند سال ۵۳۲ قمری.

حکومت المتقی لامرالله

عموی راشد - ابوعبدالله محمد - پس از او

امرخلافت را بدست گرفت و طریق عدل

وعدالت درپیش گرفت .

درسال ۵۴۷ - انوری - شاعر معروف از دنیا رفت

واو را در شهر - بلخ - بخاک سپردند .

واز کارهای متّقی تجدید درب مکه وضمناً تابوتی از

- یاقوت - برای خود ساخته است .

وفات او درسال ۵۵۵ هجری اتّفاق افتاده .

خلافت المستنجد باللّه

چون متّقی از دنیا رفت فرزند او - ابوالمظفر یوسف

مُستنجد - بجای وی جلوس کرد .

مُستنجد شاعری بلیغ وسُخنوری مشهور بُوده ودرضمن

مردی عدالت پیشه ودائم با مُفسدین جدال میکرده .

مینویسند او مرد نمّام و مُفسدی را زندانی کرده بود یکی از نزدیکان مُجرم پیش خلیفه میرود و ۱۰ هزار درهم تقدیم میکند تا او را آزاد نماید. مُستنجد - در جواب میگوید من ۱۰ هزار دینار به تو میدهم که یکی دیگر از اشرار و مُفسدین مانند او را برای من پیدا کنی تا او را بزندان بیفکنم و مردم را از آزارش در امان نگاهدارم.

در سال ۵۰۵ راغب اصفهانی ادیب و شاعر معروف که تفسیری نیز بر قرآن کریم نوشته وفات کرد.

و این اشعار از او است.

زصد هزار مُحمّد که در جهان آید - یکی بمنزلت و جاه مُصطفی نشود
اگرچه عرصهٔ عالم پُر از علی گردد - یکی به علم و سخاوت چه مُرتضی نشود
جهان اگرچه زموسی و چوب خالی نیست - یکی کلیم نگردد یکی عصا نشود

مستنجد در سال ۵۷۶ از دنیا رفت .

خلافت مستضیئ بنور الله

ابو حسن (ابو محمد حسن) علی مستضیئ بنور الله بعد از پدر بخلافت رسید و نوشته اند او مردی جواد و کثیر الخیر بود و چون بحکومت رسید ۱۳۰۰ خلعت بر ارکان دربار پوشانید .

در سال ۵۷۶ خواجه رشید وطواط منشی و کاتب دربار سلطان خوارزمشاه و مولف کتاب - حدائق السحر - وفات کرد و در تاریخ ۵۷۷ نیز مستضیئ از دنیا رفت .

روزگار خلافت الناصر لدین الله .

چون مستضیئ از دنیا رفت فرزند او - ابو العباس احمد - در روز اول ذیقعده سال ۵۷۷ هجری بخلافت رسید .

ناصر مردی مسلمان و خداپرست و صاحب
عقل و باشهامت بوده در دوران فرمانروائی او
هرجا شراب بود بیرون ریختند و الات لهو و لعب
را شکستند و روزی و ثروت مردم نیز زیاد شد .
ناصر شیعه مذهب و مدت خلافتش از همهٔ بنی عباس بیشتر
بوده است .

در دوران او در سال ۵۸۱ حکیم و شاعر بلند پایه
(خاقانی شیروانی) وفات کرد .
در تاریخ ۵۹۷ زلزلهٔ عظیمی در مصر و شام روی داد و
بسیاری از خانه ها را خراب و ویران نمود .
در سال ۶۰۶ در روز عید فطر - فخر رازی -
صاحب تفسیر کبیر در - هرات - درگذشت .

درسال ۶۰۸ سپاهیان تاتار ومغول به بلاد وشهرهای اسلام هجوم کرده وهمه جارا بخاک وخون کشیدند .

ناصر - درماه رمضان سال ۶۲۲ بمرض - قولنج - درگذشت ومدت خلافتش ۴۷ سال بطول انجامید .

ازبناهای او - بقعهٔ عباس وائمهٔ علیهم السلام میباشد که در - بقیع - ساخته ومادرش هم قبه ای برای حضرت حمزه - در - اُحُد - بناکرده وبه امر ناصر در ۶۰۶ هجری در - سامره - بین صُفه وسرداب مقدس دربی ازچوب - ساج - وبطور مُشبک ساخته شده که هنوز هم موجود وازنفایس عالم است .

خلافت الظاهر بامر الله .

در تاریخ ۶۲۲ هجری پس از فوت - ناصر -
ابو نصر محمّد ملقب به - ظاهر بامر الله - پسرش بجای
وی نشست واو هم مردی بود نیکو سیرت و بنای
عدل و داد نهاد و اموال گرفته شده از مردم را به
به آنان پس داد و زندانیان را آزاد نمود و در اول روز
خلافت صد هزار دینار بین علما تقسیم کرد لکن مدّت
فرمانروائیش ۹ ماه وچند روز بیشتر طول نکشید و
حاجبش او را کشت ۶۲۳ هجری .

خلافت مستنصر بالله .

بعد از قتل - ظاهر - پسرش - مستنصر بالله - خلیفه شد
و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و مساجد و پلها و راه
های زیادی ساخت واهل علم و ایمان را بزرگ

وگرامی داشت و در جانب شرقی دجله
مدرسه ای بسیار عالی ساخت و موقوفه زیادی
جهت خزینه مسجد و معاش طلّاب قرار داد و چهار
مُدرّس با حقوق کافی استخدام کرد و بیمارستانی هم
بنا نمود .

مُستنصر بالله - با صد هزار سپاه بجنگ تاتار و مغول
رفته و آنقوم را شکست داد و در روز جمعهٔ دهم ماه
جمادی الثانی دنیا را وداع گفت .

در ایّام حکمرانی او چینگیزخان مغول فوت کرد ۶۲۴
در سال ۶۲۶ یاقوت حمیدی مؤلّف - مُعجم البُلدان -
وفات یافت .

در سنهٔ ۶۲۷ شیخ فرید الدّین عطار از دنیا رفت .

در تاریخ ۶۳۲ شهاب الدّین سُهروَردی صوفی معروف وفات کرد .

شیخ سعدی شاعر و سُخنور بزرگ نامی دو کلمهٔ از وصایای اوراطی نظمی نقل کرده است

بطرف بوستانش گفته سعدی ـــ دو پندم داد شیخ سُهر وردی
یکی بر عیب مردم دیده مگشا ـــ دوم پرهیز کُن از خود پسندی

ذکر خلافت مُستَعصِم بالله

(و زوال دولت بنی عبّاس)

در سال ۶۴۰ قمری پس از وفات مُستنصر باللّه فرزند او - ابو احمد عبد الله مُستَعصَم - بجای پدر بر مسند خلافت نشست و او آخرین خلیفهٔ از عبّاسیان بود که در عراق سلطنت کردند و مدّت

فرمانروائی و خلافت آل عبّاس ۵۲۴ سال طول کشید.

چون مُستعصم بر سریر سلطنت جلوس کرد امور مُلک و ملّت را به وزیر خود - مویّد الدّین علقمی قمی - سپُرد و خود به کبوتر بازی و لهو و لعب و عیش و نوش مشغول شد و از طرف دیگر پسرش مساکن و خانه‌های شیعیان را غارت کرده و گروه بسیاری از سادات را اسیر و بنا بروایتی هزار دختر از علویّه غنیمت گرفت. لاجرم - علقمی - سپاه مُستعصم را از اطاعت و حمایت او دور ساخته و مُتفرّق نمود تا شاید یکی از نوادگان امیر المومنین (ع) را بخلافت برساند.

تا زمانیکه در سال ۶۵۶ - هلاکو - با لشکر.

تاتار در روز عاشورا وارد ـ بغداد ـ شد ـ علقمی ـ
که از رفتار مُستعصم و پسر او و آزار شیعیان و
ظلم و جور نسبت به سادات علوی دل پُر خونی داشت
به ـ مُستعصم ـ گفت پادشاه تاتار قصد دارد دختر
خود را به پسر شما ـ امیر اَبُو بکر ـ بدهد و شما را هم در
خلافت باقی گذارد و مصلحت در این استکه
بمنزل ایشان بروید و با این مواصلت از ریختن خون
مردم بی گناه جلوگیری نمائید ـ مستعصم ـ با جماعتی
از اعیان و اکابر دولت و علما بمنزل ـ هلاکو ـ
رفتند و چون تمامی رجال و علما و فُقها حاضر شدند
لشگر مغول و تاتار با شمشیرهای برهنه بر آنان ریخته
و همگی را گردن زدند و تا ۴۰ روز در ـ بغداد ـ این

کشتار ادامه داشت تا آنجا که نهری از خون
جاری شد و دیگر نامی از - بنی عباسی - باقی نماند
و - مستعصم وابوبکر - فرزند او را در چادری بسته آنقدر
کوبیدند تا هلاک شدند .

مینویسند روزیکه مُستعصم ویارانش بملاقات هلاکو
رفتند عبا - و - پیراهن - رسول اکرم را که از خلفا
به ارث بُرده بود بردوش داشت و - هلاکو - آن
عبا و پیراهن را سوزانید و خاکسترش راهم در دَجله ریخت
و گفت من اینکار را بقصد اهانت نکردم بلکه خواستم
تا این پیراهن و عبا که بدن خلفا آنها را مس کرده .
تطهیر کرده باشم .

< خاتمه >

زندگینامهٔ شهریارانِ بزرگِ ایران

و

خدمات ارزندهٔ آنان

کورش کبیر

کورش - دوم پسر - کمبوجیه - که بعدها به کورش کبیر معروف شد در سال ۵۵۸ پیش از میلاد بجای پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد و در نتیجهٔ فتوحات شگفت انگیز خود امپراطوری عظیمی تشکیل داد که نظیر آن تا آن تاریخ بوجود نیامده بود.

مورخین درباره تولد کورش چنین نوشته اند - استیاژ درخواب دید از وجود دخترش - ماندان - یا - ماندانا سیل عظیمی جاری شد که تمام قارهٔ آسیا را فرو پوشانید - استیاژ - بار دیگر در خواب دید - تاکی - از پیکر دخترش بیرون آمد و سراسر خاک آسیا را پوشانید

وچنان وحشت و هراسی سراپای او را بلرزه در آورد که دخترش را در خارج قلمرو خود به ـ کامبیز ـ یا ـ کامبوجیه ـ بزنی داد و سرانجام او را از ـ مشوش ـ به ـ اِلکباتان ـ احضار کرد و این دختر فرزندی به دنیا آورد که همان ـ کورش ـ معروف میباشد .

آستیاژ ـ طفل او را به ـ هارپاک ـ یکی از سرداران خود سپرد و فرمان داد تا او را به قتل برساند ـ هارپاک که از کشتن او ناراحت بود و بیم داشت از اینکه روزی ماندانا ـ پس از مرگ پدر به انتقام خون فرزندش او را از میان بردارد کودک را بیکی از شبانان پادشاه بنام ـ میترادات ـ سپرد تا او را از بین ببرد .

اتفاقاً این چوپان زنی داشت که فرزندی مرده زائیده

بود و شبان را راضی کرد تا کودک را بجای
فرزندشان نگاهداری نمایند و او هم بچهٔ مُرده را به
-هادپاک- نشان داد و ویرا از مُردن بچه مُطمئن ساخت
وخواست پروردگار چنین بود که کودک در دامان اینزن
مهربان بزرگ شود و -استیاژ- از وجود او آگاه گردد.
نوشته اند -استیاژ- پس از اطلاع از وجود کودک
دو پسر -هارپاک- را کشته و گوشت آنان را به پدر
خورانیده و سپس سرهای آنها را هم در سبدی برای
-هارپاک- فرستاده است.
امّا چندی از این واقعه نگذشت که -هادپاک- با فرستادن
نامه ای به -شوش- کورش را برضدّ دولت -ماد-
وادار به قیام کرد.

ـ کورش ـ با قوای استیاژدـ پاسارگاد ـ جنگیده و فاتح شد و بقیهٔ سپاه ـ استیاژ ـ را با خود او زندانی نمود ـ مادها ـ پس ازآنکه ـ اکباتان از طرف ـ کورش ـ تسخیر شد او را به پادشاهی دعوت و دولت ـ ماد ـ ضمیمهٔ پادشاهی پارس گردید .

تصرف لیدی .

لیدی ـ دولتی مقتدر بوده و علاوه بر سپاهیان سوار بسیار متحدین بزرگی نیز مانند ـ مصر و بابل ـ داشت مینویسند ـ کرزوس ـ پادشاه لیدی یکنفر از مامورین خود را با پول فراوان جهت تهیهٔ و جمع آوری سرباز بجزایر یونانی آسیای صغیر فرستاد ولی فرستادهٔ او به پارس فرار کرده و کورش را از خطر حملهٔ ـ کرزوس ـ آگاه میسازد

کورش قبل از آنکه - اسپارت - به کمک لیدی
بشتابد در سال ۵۴۶ ق م لشگرکشی بطرف لیدی را
آغاز کرد و سپاهیان کورش پس از عبور از رود - دجله -
در نزدیکی - نینوا - و سرزلیدی به کرزوس پیغام داد
تا به اطاعت پارسیان گردن نهد ولی او از قبول پیام
وی سر باز زده و جنگ بین طرفین شروع شد .
کورش در این نبرد شتر سواران خود را در صفوف اوّل
سپاه قرار داده واسب های سوار نظام لیدی که
تا آنروز شتر ندیده بودند بوی این حیوان اثری عجیب
در شامهٔ آنها باقی گذاشت و دچار چنان ترسی شدند
که سواران نتوانستند بر آنها مسلط شوند و ناچار به
عقب نشینی شدند کرزوس در شهر - سارد - که

استحکامات فراوانی داشت متحصن شد
تا شاید در اوّل بهار متفقین او برسند و به این ترتیب
دروازهٔ شهر سارد بروی سپاه کورش باز شد در اینموقع
دیگر کرزوس که از همه طرف مایوس شده بود تصمیم گرفت
تا خود و خانواده اش را در آتش بسوزاند که پارسیان بموقع رسیده
واز این عمل او جلوگیری کردند .

تصرّف شهرهای یونانی آسیای صغیر .

تسخیر لیدی ایجاب میکرد که کورش بتصرف شهرهای یونانی
آسیای صغیر بپردازد و این شهرها نیز در اثر نبوغ کورش
یکی پس از دیگری مفتوح گردید .

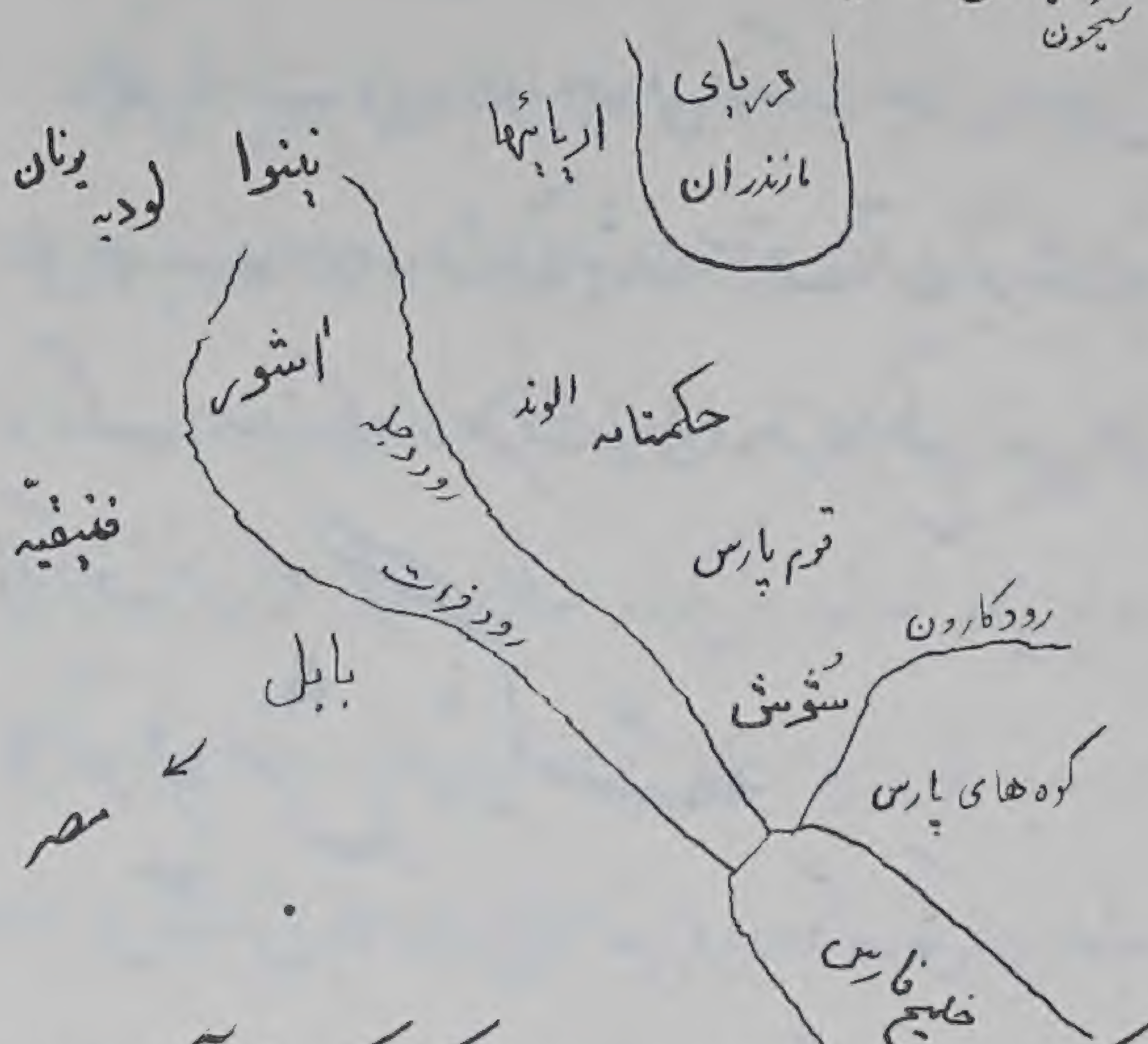
فتح بابل - کورش در سال ۵۳۹ قبل از میلاد
عملیات جنگی خود را بر علیه بابل آغاز کرد و دستور داد

مسیر رود - فرات - را که فصل کم ابی آن
رود خانه بود از طرف شهر - بابل - بسوی دیگر بگردانند
تا هم سپاه بابل از حیث بی آبی در زحمت افتد و هم
راهی برای رخنه و ورود به بابل که با دیوارهای بلند و
مُحکم محصور بود پیدا نماید و سپس با سپاهیانش بطرف
اردوی - بالتازار - که در محل - اپیس - اردو
زده بود حمله کرده و بروی نیز غالب گردید و پس از ورود
به بابل امر کرد تا سربازان از قتل و غارت و تخریب و
ویران کردن معابد خود داری نمایند در عوض مردم بابل
هم مقدم او را گرامی شمردند و کورش همچنین اهالی انجا را
را در معتقدات مذهبی خودشان آزاد گذاشت و در سال
۵۳۸ قبل از میلاد رسماً پادشاه بابل شناخته شد .

(کورش در برابر تاریخ و آخر کار او) .

کورش بگواهی همهٔ مورّخین یکی از بزرگترین شخصیت های تاریخ بوده و از لحاظ سیاست و جوانمردی و تهوّر و آزادمنشی کم نظیر بوده است تا آنجا که در مدّت قلیلی سه امپراطوری - ماد - لیدی - و بابل - را به یک کشور بزرگ که از حیث وسعت و عظمت تا آن تاریخ بیسابقه بوده است مبدّل کرد و همانطور که در بالا اشاره شد مردم جمیع متصرّفات وی با آنکه سرزمینهای آنانرا با قوهٔ قهریه و جدال تحت تبعیّت کشور ش در آورده بود به او با نظر احترام می نگریستند و او را از جان و دل دوست میداشتند و ایرانیان کورش را پدر خطاب میکردند و در آخر کار سپاهیان ایران در جنگ بزرگی که با - ماساژت -

هاگردند ازپای درآمدند وکورش نیز دراین
معرکه بقتل رسید



کورش - اعلامیه ای صادر کرد که متن آن برروی
استوانه ای ازگل پخته و به - استوانهٔ بابلی - معروف
ودرلندن ضبط است چنین مینویسد .

(من وسعت خاک ایران را تا - سیحون - رسانیده و ۷۰ سال

زندگی کرده ام)

مَقبَرِهٔ کُورُش در - پاسارگاد - وبنای سنگی مجللی است و در داخل اطاقی از سنگ بطول و عرض - ۳٫۵ در - ۲٫۱۰ - متر میباشد و سقف آن نیز یکپارچه از سنگ است که رویهمرفته - ۱۱ - متر از سطح زمین بالا قرار گرفته .

داریُوش بزرگ

داریوش سومین پادشاه هخامنشی و داماد کورش کبیر است وی در سال ۵۲۲ قبل از میلاد بر تخت سلطنت نشست و در حدود ۶۵ سال زندگی کرد کارهای بزرگ وجنگهای او بسیار است .

از جمله کارهای داریوش تاسیس سپاه جاویدان است

که همواره آمادهٔ نبرد بوده است - ضرب سکه را -
را نیز او معمول داشته و سراسر ایران را به ۳۰ بخش تقسیم
کرده است . در ابتدای سلطنت این پادشاه بزرگ
در گوشه و کنار مملکت امرای بزرگ و سرداران پدرش همه
بنای شورش گذارده و دم از خود مُختاری میزدند .

اولین محلّی که شورش کرد - عیلام - بود - داریوش - جمعی از
از سپاه خود را به آن محل فرستاد و فرمانده شورشیان را گرفته
به قتل رسانید سپس با سپاهی بسیار عازم - بابل - شد
و با استفاده از غفلت دشمن و عبور از رود - دجله -
لشگریان - بابل - را شکست داده و آنجا را هم در تاریخ
۵۲۱ قبل از میلاد تبصرف خود در آورد .

داریوش بزرگ - پس از تسخیر بابل بجانب - ماد -

حرکت کرد و تمامی شورشیان را مغلوب و فرمانده
آنان را پس از دستگیری و بُریدن -گوش- و -بینی-
مدتی در دربارگاه میداشت تا سایر فرماندهان نتیجهٔ شرارت
وسرکشی را ببینند و به این ترتیب و در مدت ۷ سال
با جنگهای پی در پی کلیهٔ مُدعیان سلطنت را از میان برداشت
داریوش -سفری نیز به- مصر- کرد و چون شنیده بود
-اریاندس- والی مصر قصد خودمختاری دارد و مخصوصاً
بنام خود سکه ضرب کرده او را هم بقتل میرساند .
داریوش - در مدت اقامتش در مصر نسبت به روحانیون
و -کهنه- احترام زیادی روا داشته و به این ترتیب نیز
اطمینان یافت که آنان حقوق ایرانرا در آن سرزمین حفظ نمیمانند

(تشکیلات داخلی در دوران داریوش)

داریوش کبیر در ادارهٔ متصرفات هخامنشیان - وایجاد راهها و سرعت رفت و آمد سپاه در لشگرکشی های - مصر - یونان - آسیای صغیر و ترقی تجارت و ضرب مسکوک و ادارهٔ امور کشور اقدامات شایانی نموده است .

داریوش - پس از آنکه کلیهٔ متصرفات خود را به چندین ایالت تقسیم کرد و برای هر قسمت یکنفر والی فرستاد و غرضش این بود که قدرت در دست یکنفر قرار نگیرد و کسی دیگر را بنام فرمانده قوا به آن ناحیه روانه میکرد و بعلاوه برای آنکه هیچیک از مامورین از فرامین مرکز سرپیچی نکنند شخص دیگری را با شغل دبیری بهمان ایالت گسیل میداشت تا در خفا در کار یکدیگر نظارت داشته باشند .

و علاوه براین تشکیلات که در آن تاریخ در هیچیک از ممالک سابقه نداشته هر سال دسته ای بازرس که آنانرا -چشم وگوش شاهنشاه- می گفتند به ولایات میفرستاد. داریوش - برای آنکه امر لشگرکشی بسرعت انجام شود جاده های زیادی در سراسر کشور بنا کرد و در طول راهها برای استراحت مُسافرین میهمانخانه ها ساخت وهمچنین در منازل بین راه اسب های تندرو و تازه نفس دائم حاضر بود که احکام و فرامین در موقع جنگ وصلح بسرعت ابلاغ گردد. بزرگترین جاده هائیکه در زمان -داریوش- ساخته شده جادهٔ -شاهی- است که از -شوش- شروع شده واز رود -دجله- وکنار -اَربل- عبور میکرده وپس ازگذشتن از -حرّان- به -ساردس- ختم میگردیده

و ۲۶۸۳ کیلومتر طول داشته است و

۱۱۱ ایستگاه با اسبهای تازه نفس برای پیکهای

شاهی مُجهز بوده است .

داریوش بزرگ - جهت سرکوب نمودن شورشیان

سپاهی بنام - سپاه جاویدان - بوجود آورد این سپاه

مرکّب از سواره نظام و پیاده و عدهٔ آن ده هزار نفر بوده

داریوش - با رعیت در نهایت عدل و داد رفتار میکرد

و پس از انکه کشور را تصرّف میکرد با مردم و حتّی روسای

آنان با رأوفت و مهربانی رفتار میکرد و این امر از کتیبه ها

و نوشته های او بخوبی اشکار است و دولت هخامنشی

در زمان داریوش کبیر به کمال وسعت رسیده یعنی از شرق

به هندوستان از مغرب به دریای آدریاتیک - و

وغرب لیبی از شمال به - ماورای سیحون - و دریای خزر وکوه های قفقاز از جنوب به - دریای عمان - عربستان - وحبشه بوده است .

شاهنشاهی خشایارشا

داریوش - پسری از زوجهٔ خود - آتوسا - داشت بنام خشایارشا - ودر سال ۴۸۵ قبل ازمیلاد پس از درگذشت پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد .

مورخین - یونانی - اورا مردی خوش صورت وخوشرفتار نوشته اند - هرودوت - خشایارشا رامردی جسور و با شهامت وجنگ آور بشمار آورده ویاد اورشده است که درهیچ موقع به دشمنان مجال شرارت ویاغیگری نمیداده .

درابتدای سلطنت او خبر شورش بابل ومصر به او میرسد

خشایارشا - یکی از اُمرای خود را به بابل
فرستاد تا فتنهٔ یاغیان را بشدّت سرکوب و خاموش
نماید و پس از آن چون مصر و یونان هم برخلاف عهد و
پیمانیکه با - داریوش - بسته بودند ساخلو ایران را از
خاک خود خارج کردند سخت خشمناک شده و سوگند یاد
میکند که به هیچیک از آنان رحم نخواهد کرد .

سپاه خشایارشا - را مورخین در حملهٔ به - یونان -
تا پنج ملیون نفر نوشته اند .

در این سپاه - سربازان - آسوری - موصل -
و عراق - کلاه خودهای آهنی و پیراهنی از پشم داشته اند
سپاهیان - خراسان - سیستان - کاشمر -
بلخ - سمرقند - هرات - کابل - و مرو - با

باسپرهائی از خیزران و کمان بلند و تبرزین از فولاد مجهز بوده اند .

سپاه هندوستان - باالبسهٔ محلّی و تیر و کمان .

سپاه مازندران - بالباس و شلوار چرمی و مسلّح به خنجر و شمشیر بوده اند .

سپاه حبشه - بالباسی از پوست پلنگ و شمشیر و کمانی از نی و تیرهای آنان در داخل جعبه باپیکانی از سنگ خارا بوده است .

سپاهیان عرب - قبای استین بلند وگشاد که دامن خود را به کمر زده و دارای نیزه های بلند بوده اند .

اهالی سپاهان و بختیاری - بالباسهای الوان و تیر و کمان مجهز بوده اند .

تعداد کشتی های جنگی که از ـ هند ـ حبشه
ـ مراکش ـ آورده بودند تا ۱۲۰۰ فروند نوشته اند
و پس از آنکه تمام سپاه ـ خشایارشا ـ در ساحل
ـ مدیترانه ـ جمع شدند وی بالای ارابهٔ سلطنتی
از آنان سان می بیند و با این سپاه یکایک شهرهای
یونان را مسخر نموده تا به دروازهٔ ـ آتن ـ میرسد و تمام
قلاع اطراف شهر را پس از تصرف ویران میکند و بعد
اهالی ـ از زن و مرد و پیر و جوان ناچار خانه های خود
را رها کرده و به معبد ـ مینرو ـ سنسس ـ پناهنده میشوند
ولی سپاهیان ایران معبد را به آتش کشیده و به تل خاکستر
مبدلش میسازند و این عمل را به تلافی چهار هزار سپاه
رشید ایرانی که در زمان سلطنت ـ داریوش ـ به امر

- ملیتیاد - Miltiades - سرکردهٔ یونانی
در سرزمین - ماراتن - قطعه قطعه کرده بودند انجام میدهند

اردشیر بابکان

پس از آنکه - اردوان - پادشاه - اشکانی - در جنگ
با اردشیر در سال ٢٢٤ میلادی کشته شد سلطنت ایران
برای - اردشیر - بلامنازع شد و او پس از این جنگ
- تیسفون - را نیز فتح کرد .

اردشیر موسس سلسلهٔ - ساسانی - و نام پدرش بابک
و جدش - ساسان - بوده است .

اردشیر - عقیده داشت که سلطنت و آتشکده باهم
بستگی دارند بهمین جهت بر قدرت - موبدان - زردشتی
افزوده و آتشکده هارا آباد ساخت و تجدید کتاب

اَوِستا - و ترجمهٔ او در زمان وی صورت گرفته .

شاپور اوّل -

شاپور اوّل فرزند اردشیر بابکان پس از مرگ پدر به تخت سلطنت نشست و او نیز جنگهای بسیار کرده است .

شاپور - سلطانی با عزم و شجاع بوده و مردم او را بسیار دوست میداشتند از وقایع زمان وی اسارت - Valerian - والِرین - امپراطور روم - بوده و دیگر ظهور - مانی - نقّاش است که دعوی پیامبری میکرده شاپور ابتدا به او گروید ولی بعداً به آئین - زرتشت - برگشت .

شاپور اسیران رومی را به ساختن سد - شادروان - و پل - شوشتر - واداشته و از نیروی آنان جهت عمران

و آبادانی کشور را استفاده کرده است .

پادشاهی خسرو انوشیروان دادگر

قُباد ۳ پسر داشت - کاوس - زام - خسرو

کاوس چون در بین مزدکیان تربیت یافته بود و دین - مَزدَک - را پذیرفته بود - قباد - میکوشید تا او را به ولیعهدی انتخاب نماید ولی بعداً به این فکر افتاد که - خسرو - را جانشین خود کند و بنا به تحریک خسرو مجلس مناظره ای از - مزدک - و طرفداران او با جمعی از - مُوبدان - بزرگ زردشتی ترتیب داده شد و پس از شکست مزدک سربازانیکه به امر خسرو قصر شاهی را احاطه کرده بودند به درون ریخته مزدک و تمام پیروانش را به قتل رسانیدند و اموال همهٔ مزدکیان را ضبط

و از آن پس مذهب ـ مزدک ـ در ظاهر منسوخ شد
امّا در باطن تا مدّتی بعد از اسلام نیز پیروانی داشته

انوشیروان ـ بعد از پدر سپاه چریک را به سپاه
دائم که از خزانهٔ دولت حقوق میگرفتند مبدّل کرد مخصوصاً
به سواره نظام که از بین نجبا انتخاب میشد اهمیّت فراوان
میداد ـ مالیاتها را تعدیل کرد ـ در مرزهای مهمّ کشور
مانند قفقاز ـ و ـ ارمنستان ـ پادگانهای قوی گذاشت

فتح یمن ـ در زمان انوشیروان ـ سیف بن ذی یزن
به دربار ایران پناهنده شد و از شاهنشاهی ایران بمنظور
تصرّف یمن کمک خواست ـ هرمز ـ نیز موقع را مناسب
شمرده و یکی از سرداران ـ دیلمی ـ را بنام ـ وهرز ـ
با عده ای سپاه همراه او فرستاد و دست حبشی ها را از

-یمن- کوتاه کرد و آن کشور را بتصرف درآورد ولی -سیف- در همان اوان کشته شد و این سرزمین تا ظهور اسلام متعلق به ایران بوده .

آخرین جنگ انوشیروان با روم .

-یوستی نیوس- در جنگ با ایران نخست قلعهٔ -نصیبین- را محاصره کرد ولی برخلاف تصور او خسرو انوشیروان با آنکه پیر بود شخصاً بمقابلهٔ او رفت و نصیبین را نجات داد و سپس قسمتی از سپاه ایران را به سرداری -آذرماهان- به فتح -سوریه- روانه کرد و این سردار تا -انطاکیه- پیشرفت و آنجا را تصرف کرد و شهر راهم آتش زد و امپراطوریس از این شکست ناچار از سلطنت کناره گیری کرد و امپراطور جدید با دادن ۴۵ هزار

سکهٔ طلا - انوشیروان - راراضی کرد دست
از جنگ بکشد و از حملهٔ مجدد خودداری نماید .
نوشته اند جنگهای ایران وروم تا سال ۵۷۹ بعد از
میلاد دوام داشت و در اینسال انوشیروان درگذشت

خدمات وآثار انوشیروان -

خسرو انوشیروان - از لحاظ کشورگشائی وسیاست
وتدبیر واصلاحاتیکه در امور اجتماعی ولشگری واخلاقی
ومعارفی به ایران کرده است به - عادل - معروف شده
دیگر از آثار معروف او - طاق کسری - یا ایوان مداین است
که در شرق - تیسفون - بنا شده وهنوز خرابه های آن
پس از ۱۴ قرن پابرجا و باقی است .
این پادشاه گذشته از تشویق علمای ایرانی دانشمندان

بیگانه را نیز به دربار خود جلب میکرد و از معلومات
سایر ملل هم استفاده میکرده و کتب ـ افلاطون
و ارسطو ـ را به امر او ترجمه کردند علم طب هم در
زمان او مورد توجه دقیق قرار گرفت و در جندی شاپور
مدرسهٔ طب دایر نمود و از پزشکان رومی در آنجا استفاده میشد
همچنین در دوران وی کتاب ـ کلیله و دمنه ـ را
ـ بُزرویه ـ طبیب بزبان پهلوی ترجمه نمود و این
کتاب را در قرن دوم هجری ـ عبدالله بن مقفع ـ ایرانی
از پهلوی به عربی نقل کرد و باز از عربی بفارسی در آمد .
انوشیروان وزیری باتدبیر و عاقل بنام ـ بوزرگمهر ـ
داشته و بزرگترین افتخار و سعادت او این استکه
حضرت رسول اکرم (ص) در زمان او پا بعرصهٔ وجود گذارده اند

و درا ینمورد میفرمایند .

وُلِدْتُ فی زَمَنِ مِنْ مَلِکِ العادِل .

یَعْقوب لَیث صَفّاری

درهمان روزگاریکه - طاهریان - درخراسان و مَرْو حکومت میکردند - یعقوب - آن سپاهی دلیر و آزاده - سیستان - برای رهائی این دیار از تسلّط تازیان به تلاش و مردانگی برخاست و در دلش شعله های آزادی سرکشی میکرد .

یعقوب - رویگر و رویگرزاده بود ولی طبیعت درنهاد و سرشت او منش نیکان و آزاد مردان نهاده بود - یعقوب - یاران خود را گرد آورده و برای گُسترش داد و عدل و آزادی ایران قد مردانگی علم کرد و دیری

نپائید که بحکومت سیستان رسید پس خراسان
را از - محمّد - پسر - طاهر - گرفت و آنگاه به کمک
و یاری دلاوران خود که بسیاری از آنان از جوانمردان
بودند حقّ مردم ستمدیده را از ستمگران میگرفتند و برای
تجدید عظمت و شکوه ایران بزرگ اراده کرد تا دامنهٔ
قلمرو خود را ادامه دهد او نخست مدّعیان را یکی پس از
دیگری کنار زد و هر جا را مسخّر کرد آئین مهربانی بجا
آورد و در همه حال فراموش نکرد که هدف او تجدید مجد
و عظمت ایران میباشد .

یعقوب - چون از کار - سیستان - و - خراسان
فراغت یافت ستمگرانی را که دست از آستین در آورده
بودند بسختی مجازات کرد و در همه جا بساط آرامش گسترد .

یعقوب - سپس بطرف کرمان روی آورد
و حاکم کرمان را در نزدیکی فارس شکست داد آنگاه
به سمت - کابل - تاخت و - هرات - را نیز تصرف
نمود و پس از تسخیر - گرگان - بود که از طرف خلیفه برای
او هدیه ای گرانبها آوردند ولی او از قبول خلعت خلیفه
خودداری کرد چون اراده کرده بود - بغداد - و - سامره -
را از وجود دستگاه تباهی و فساد بشوید و روی همین
تصمیم از راه - فارس - و - خوزستان - به مرزهای
- دجله - رسید و نزدیک - بغداد - اردو زد و
خلیفه که از بیم یعقوب بر خود میلرزید به چاره جوئی افتاد
و سپاهی گرد آورد و روانهٔ کارزار کرد امّا بخت با
خلیفه یاری کرد و یعقوب در اینموقع بمرض - قولنج -

دچار شد و عمر این سردار بلند همت و توانا که
اراده ای آهنین داشت به پایان رسید .

سلطان محمود غزنوی .

پس از درگذشت - امیر سبکتکین - سلطان محمود
بجای او بر تخت سلطنت نشست و در صدد بر آمد قلمرو
شاهنشاهی را زیر پرچم یگانه ای در آورد ابتدا - سیستان
و - قهستان - را از دست آخرین پادشاه صفاری
در آورده ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید .

سلطان محمود - که از طرف خلیفه - یمین الدوله -
و - امین الملة - لقب گرفته بود شروع به گوشمال و تنبیه
یاغیان نموده و شهرهای - غور - و - خوارزم -

و- ماوراء النهر - را ضمیمهٔ قلمرو خود گردانید
سلطان محمود - دریافته بود که بزرگترین
بتخانهٔ - هندوستان - در شهر - سومنات
در ساحل جنوبی شبه جزیرهٔ - کاتیاوار - قرار دارد و این
بتخانه گنجینهٔ عظیمی از سیم و زر و جواهر دارد. محمود - با
سپاهی انبوه به آنجا حرکت کرد و پس از نبردی توانست
بر شهر - انهلواره - پایتخت ولایت - گجرات - استیلا
یافته و سرانجام به پای حصار - سومنات رسید این حصار
بر بالای تپه ای مشرف به دریا قرار داشت و هندیان از
دو طرف برای دفاع سرسختانه میکوشیدند امّا سپاه
سلطان محمود که قلبی آکنده از مهر اسلام داشتند با
جدّیت فراوان بالاخره پس از ۳ روز بتخانه را تصرف

نمودند و ـ محمود ـ خود با گرزی که در دست او بود بت اعظم را درهم شکست و پاره هائی از آنرا به ـ غزنه ـ و ـ بغداد ـ ارسال داشت .

سلطان محمود ـ در مراجعت ـ ری ـ را مسخر کرد و پس از آن بر شهرهای ـ قزوین ـ و ـ ساوه ـ دست یافت و ضمناً پسرش ـ مسعود ـ بعد از مراجعت پدر به ـ همدان ـ و ـ اصفهان ـ حمله کرد و عمال ـ علاء الدوله ـ را از آنجا خارج نمود .

مینویسند در دربار سلطان محمود صدها نفر از شاعران فارسی زبان همیشه حضور داشته اند ولی اجل مهلتش نداد

شاه اسمعیل صفوی

جد این سلسله یعنی ـ شیخ صفی الدین ابو اسحق ـ


شاه اسمعیل
صفوی

اردبیلی - است وی از بزرگان عرفای
عصر خود بوده و پیروان بیشماری داشته و خود او
از مُریدان - شیخ تاج الدّین زاهد گیلانی بوده است
شاه اسمعیل - بنیانگذار دودمان صفوی پسر
شیخ حیدر - است و یکساله بوده که پدرش مقتول شد
و - یعقوب تُرکمان - که با آنان خویشی داشته . اسمعیل
و مادر و برادرانش را به اسارت درآورد و ۳ پسر شیخ حیدر
را در قلعهٔ استخر فارس زندانی نمود - اسمعیل - تا ۶ سال
پس از خلاصی در میان سادات - قوامی - گیلان
بوده و در همین جا بمذهب شیعه روی آورد و صوفیانی
که پیرو او از مریدان جدّ او بودند در سرزمینهای آذربایجان
و - ارمنستان - الجزایر مُتفرق شده بودند

به او پیوستند و او هم باپشت گرمی آنان از راه
- استارا - به - اردبیل - آمد و سرانجام در ۱۴
سالگی از هشت قبیلهٔ آذربایجان - مشاملو -
- اِستاجلو - تکلو - دوملو - ارساق -
- ذوالقدر - افشار - وصوفیان قراباغ نیز
بیعت گرفت وچون این جماعت کلاهی از پارچه قرمز
برسر داشتند بنام - قزلباش - شهرت یافتند- شاه
اسمعیل - ابتدا سربازان دلیر خود را بسمت شیروان
هدایت کرد و در ولایت - شماخی - شروانشاه را
با دلیری از پای درآورد و به قتل رسانید شاه جوان
- باکو - را هم تصرف کرد و پس به - تبریز - روی
آورد و اهالی آن شهر مقدمش را گرامی شمردند و در همان

شهر به سلطنت نشست و بنام خود سکّه زد
و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام کرد
شاه پس از آن به سوی - عراق عجم - لشگر کشید
و در نزدیکی - همدان - با - مُرادبیک اق قوینلو - جنگید
و او را شکست داد - مُرادبیک - بطرف شیراز گریخت
شاه اسمعیل - درنگ را جایز ندانست و بدنبال او
بشیراز رفت و پس از نبرد دیگری سلسلهٔ - اق قویونلو -
را بکلّی از میان برداشته و بعد از مراجعت از شیراز و
دست یافتن به - عراق عجم - برای فتح قلاع شوشتر
و - هُویزه - مُهیّا شد و بار شادت - خوزستان -
را نیز جزء قلمرو خویش نمود و از راه - اصفهان - بسوی
- آذربایجان - بازگشت .

شاه جوان که بیاری سپاهیان رشید خود درهمه جا پیروز شد بفکر از بین بردن - اُزبکان - افتاد که درآنموقع - سمرقند - بخارا - تاشکند - وفرغانه رامتصرف شده بودند وحتی بحریم خراسان نیز دست اندازی میکردند ویکبار هم تا - کرمان - تاخته بودند وازطرفی چون ازنوادگان - چنگیز - ونسبت به مذهب تعصب زیادی داشتند به آزار شیعیان میپرداختند و برای شاه اسمعیل مردم علاوه برمقام سلطنت موقعیت پیشوائی و مُرادی هم قائل بودند درراه جانبازی برای او لحظه ای تردید روانمیداشتند .

شاه اسمعیل - بااین سپاه بطرف - خراسان - حرکت کردو - اُزبکان - که طاقت حملات دلیرانهٔ

سپاهیان - قزلباش - را نداشتند به
- مرو - پناه بُردند ولی شاه ایران آنها را تعقیب
کرده و - ازبکان - را که در قلعهٔ مُستحکم - مرو -
موضع گرفته بودند شکست داد و امیر آنان - شیبک خان -
نیز در میدان نبرد کشته شد .

بالاخره شاه جوان و جوانبخت ایران پس از یک سلسله
جنگهای دیگر با دولت عثمانی و پس از کوتاه کردن دستهای
بیگانه بار دیگر طرحی شکوهمند از گذشتهٔ پُر عظمت ایران
برقرار کرد و سپس بدنبال یک بیماری چشم دیده از جهان
فرو بست .

درود فراوان بر روان او باد که باز هم ایران را براهی یگانه
کشانید و روح ایرانی را متجلی ساخت

شاه عبّاس کبیر

یکی از نامدارترین پادشاهان - صفویّه - شاه عباس بزرگ است - در آغاز سلطنت او دولت صفوی آنچنان گرفتار ضعف و پریشانی شده بود که همه تصوّر میکردند که این دولت رو به انقراض رفته امّا شاه عبّاس باانکه بسیار جوان بود با کاردانی و شجاعت بی مانندی براوضاع مسلّط شد .

شاه عبّاس - مانند پیشینیان خود از طرف - خراسان - گرفتار - ازبکان - و از جانب - آذربایجان - دچار ترکان عثمانی بوده .

او در آغاز کار از دوی نیرومندی از جنگاوران ترک



شاه عباس کبیر

نقاش بهار
ابوالحسن

بنام ـ شاهسون ـ (شاه دوست
به وجود آورد و چون دریافته بود که در یکزمان نمیتواند
در دو جبههٔ شرق و غرب بجنگد ابتدا با دولت
ـ عثمانی ـ صلح کرد و چند شهر غربی را به آن دولت
واگذار نمود و سپس به ـ خراسان ـ رفت و در نزدیکی
ـ هرات ـ ازبکان را بسختی شکست داد و تمام نقاط
خراسان را از وجود آنان پاک کرد .

شاه عباس ـ بعد از فراغت از کار خراسان
فتنه هائی که در مرکز و جنوب ایران برپا شده بود فرو
نشانید و به پایتخت خود شهر ـ قزوین ـ بازگشت
و با استخدام و کمک کارشناسان اروپائی سپاه ایران
را با توپ و تفنگ مجهز کرد و آنگاه بجنگ با ترکان

ـعثمانی ـ وسپاه آن دولت رادرنزدیکی
دریاچه ـرضائیه ـ درهم شکست وبراثراین پیروزی
استانهای غربی را ازآنان پس گرفت ونیزشهرهای
ـبغداد ـکربلا ـ نجف ـ وسایربلاد شمالی دولت
کنونی عراق راهم بتصرف ایران درآورد .
شاعباس ـگذشته ازاین پیروزیها وضع زندگانی
مردم راسروسامان بخشیدودراکثرنقاط وراه هاپلها
ـ بازارها ـ مهمانسراهابناکرد درزمان او مردم به
آبادانی شهرهاوکسب وکاروکشاورزی مشغول شدند .
صنایع کاشی کاری ـ معماری ـ زردوزی ـ نقاشی
ـگچ بری ـ دردوره شاه عباس پیشرفت بسیارکرد
شاه عباس ـ پس ازانتقال پایتخت از ـ قزوین ـ

ب - اِصفهان - دراین شهر بناهای بزرگ
بازارها و مساجد بسیار عالی ساخت .
از بناهای بزرگ آن پادشاه در اصفهان .
- میدان نقش جهان - کاخ عالی قاپو - مسجد شاه
- مسجد شیخ لطف الله - پل الله وردیخان -
- سی وسه پل - وخیابان چهارباغ - میباشد که
تاامروز باقیست .
شاه عباس - برخلاف شاه اسمعیل وجانشینان
او که نسبت بمردم شیعه تعصب خاصی داشتند با اقلیت
های مذهبی نیز مانند - ارامنه - و - زردشتیان
باکمال مهربانی رفتار میکرده وهمین توجه شاه به مسیحیان
باعث شد که بین ایران واروپا ارتباط بازرگانی و

وتجارت برقرار شود و بدنبال بازرگانی ارتباط
سیاسی نیز بین ایران وکشورهای اروپائی گشوده شد
شاه عباس - نخستین سفیر - انگلیس - و
- اسپانیا - و - هلند - را بگرمی پذیرفت و خود
مامورانی به دربار پادشاهان اروپائی فرستاد .

شاه عباس - به خوشنویسی - نقاشی -
- معماری - و موسیقی - علاقهٔ فراوان داشت و
در زمان او هنرمندان در هر رشته به - اصفهان -
شتافتند و آثار گرانبهائی بوجود آوردند که نمونه های .
بسیاری از آنها هنوز باقیست

نادرشاه افشار

دوران پرشکوهی آغاز میشد دورانیکه پشتیبانی آن طلیعهٔ


نادر شاه افشار
ابوالحسن بهار

روشنی بود برتارک آن نام - نادرشاه -
جلوه گری میکرد چهره تابناک وسیمای مردانه
مردی پرصلابت با قامتی بلند وشانه هاپهن ودر
همه حال درست کردار وراست گفتار دوست نواز
ودشمن کش بسیار شجاع ومتعصّب بود .

نادر - پس از آنکه سپاه خود را درصحرای - مغان -
مستقر کرد ازبزرگان دبیران باتجربه ونمایندگان مردم
درتمام شهرهای دور ونزدیک دعوت کرد تا در روز
۱۵ بهمن در آن صحرا گرد آیند ودر اجتماع پرشکوه
- علی پاشا - مدافع سابق - گنجه - وسفیر دولت
- عثمانی - نیز حضور داشت .

نادرشاه - بعموم طبقات خطاب کرد که دیگر .

سرزمین ایران از هر جهت در اَمن و امان است
دشمنان خارجی سرکوب شده و دیگر دشمن داخلی و
و یاغی وجود ندارد و چنانکه سرزمین ایران را بیاری خدا
و پایداری سپاهیان دلاور از تسلّط دشمن رهائی داده‌ام
احساس میکنم که دیگر مأموریت من تمام شده و شما را در
این دشت گرد آورده‌ام تا برای کشور خود شاهی انتخاب
کنید و منهم برای استراحت مُدّتی به ـ خُراسان ـ
و ـ کلات ـ بروم و چون سخن ـ نادر ـ به اینجا رسید
فریادهای جماعت یکصدا بلند شد که ما از ـ نادر ـ
کسی را برای سلطنت سزاوارتر نمی‌شناسیم و سردار دلاور
که پافشاری مردم را دید سرانجام پذیرفت و شرط کرد
تا سلطنت در خانوادهٔ وی موروثی بماند و عامهٔ مردم

باشور و شعف این شرط را هم پذیرفتند .

نادرشاه - در دنبالهٔ فتوحات خود به - قندهار - نیز دست یافت و سپس سپاه بزرگ ایران جلگهٔ - پنجاب - را هم پشت سر گذاشت و به - پیشاور - رسید و با اراده‌ای استوار بسوی - دهلی - حرکت کرد و شهر - لاهور - نیز با دست ایرانیان سقوط کرد و - نادر - با نهایت شجاعت کلیهٔ سپاهیان - محمّد شاه - سلطان - هند - را که مرکب از ۳۰۰ هزار نفر و ۲ هزار ارّاده توپ بود شکست داد و در اینموقع - محمّد شاه - خود به دربار نادر آمده و استدعای عفو کرد - نادرشاه - هم در حق وی شرایط احترام را بجا آورد و به دعوت - محمّد شاه روانهٔ - دهلی - شد و در آنجا سکّه بنام - نادرشاه -

زده شد و با این بیت مزین بوده

هست سلطان سلاطین جهان ٭ شاه شاهان نادر صاحبقران

و در سال ۱۱۵۱ هجری شاهنشاه بزرگ ایران مجدداً تاج و تخت سلطنت را به - محمد شاه - بخشید و او هم در عوض و بپاس قدر شناسی - غزنین . و کابل و - پنجاب - را به شاه ایران و کشور ایران واگذار کرد . نادر شاه - پس از پیروزیهای زیاد و عقد قرارداد با دولت - عثمانی - دستور داد در - بندر عباس کارخانهٔ - توپ - سازی احداث نمایند و در سال ۱۱۵۴ هجری دو کشتی هر یک بطول ۹۰ متر و با ۴ توپ بر ناوگان ایران در - خلیج فارس - افزوده شد نوشته اند شاهنشاه ایران برای نیروی

دریائی قدر و قیمت فراوان قائل بوده

. بالاخره . مرغ شوم حادثه بالهای خود را گشود و ناسپاسانی از سپاه . قزلباش . در یک نیمه شب بچادر او ریخته و آن راد مرد بزرگ را از پای درآوردند و او درحالیکه سلاحی همراه نداشته باز دوتن از جنایتکاران نمک ناشناس را بکام مرگ فرستاد .

دوران حکومت کریمخان زند

۱۱۷۲ - ۱۱۹۳

طایفه . زند . یکی از طوایف . لر . بودند و در نزدیکی . ملایر . روزگار میگذرانیدند و پیش از ظهور . کریم خان . چندان نام و شهرتی نداشتند

- نادرشاه - پس از راندن - افغانان -
این طایفه را به - خراسان - کوچ داد ولی بعد از
درگذشت وی طایفه - زَنْد - بسرپرستی - کریمخان -
بخاک اصلی خود مراجعت کردند .
کریمخان - ابتدا بسرکوبی بعضی از یاغیان
- عراق - رفت ونام وی بیش از پیش بلند شد
وسپاه کریمخان - اصفهان - را متصرف شده بطرف
- شیراز - حرکت کرد .

در شیراز - آغا محمد خان قاجار - به امید یاری
نزد - کریمخان - آمده و درسایهٔ حمایت او باقی ماند ودر
اینزمان تمام کشور ایران در اختیار - کریمخان وکیل الرعایا
حکمران عادل - زندیه - بود واو هم بپاس حقشناسی



کریمخان
زند

نقاش ابوالحسن بهار

مُتعرض خُراسان که ـ شاهرخ میرزا ای نابینا
از خانوادهٔ ـ نادر ـ در آنجا حکومت میکرد نشد .
کریم خان وکیل الرعایا ـ با دشمنان خود نیز با
نرمی و مهربانی رفتار میکرده و در زمان او که ـ شیراز ـ
را مرکز و پایتخت خود قرار داده بود بسیار آباد گردد و
به امراو ـ بازار ـ و ـ مسجد ـ و ـ مدرسه ـ در
ـ شیراز ـ ساخته گردید .

در زمان حکومت وی از سراسر ـ اروپا ـ سفرائی
به دربار ـ ایران ـ آمدند و این نشانهٔ ثبات سیاسی
و امنیتی بود که دست دادگستر شاه ایران برهمه جا گسترده
بود

فتح بصره ـ با دستور ـ کریم خان ـ و اعزام

سپاهی از راه خشکی و دریا بسرکردگی یکی از فرماندهانش بنام - صادق خان - پس از یکسال محاصرهٔ - بصره - سرانجام به تصرف - ایران - درآمد .

- کریمخان - در همهٔ مدت زمامداری خود لحظه ای از پرداختن به کارهای مردم خودداری نکرده و خسته نشد تا بالاخره در سن ۸۰ سالگی این سلطان عادل و دادگستر دیده از جهان فروبست .

رضاشاه کبیر .

۱۳۰۴ - ۱۳۲۰ ش

رهبر کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی - رضاخان پهلوی در ۲۴ اسفند ماه سال ۱۲۵۶ در دامنهٔ - البرز -



رضاشاه کبیر

نقاش ابوالحسن بهار

در روستای - آلاشت - ازتوابع سوادکوه
پا بعرصه وجود گذاشت وی فرزند سرهنگ .
عباسعلیخان - پهلوی است هنوز بیش از
۴۰ روز از تولدش نگذشته بود که پدرش بدرود
حیات گفت و مادرش به تربیت او همت گماشت
وی در سن ۱۴ سالگی به پیروی از خوی نیاکانش و عشق
به سپاهیگری وارد - بریگاد قزاق - شد و مراتب سربازی
را آغاز کرد تا در سال ۱۲۹۴ (ش) به درجه سرهنگی رسید
او بیشتر فکر میکرد و کمتر حرف میزد بسیار موشکاف
و دقیق بود مدتی در - همدان - مأموریت داشت
و از آنجا برای تشکیل سازمان مسلسل قزاقخانه
مرکز - به تهران دعوت شد و در آن هنگام که

- بریگاد قزاق - به - دیویزیون - تغییر کرد
قوای - قزاق - به قسمتهای - اتریاد - تقسیم شد و
بریاست - اتریاد همدان - وسپس بفرماندهی نیروی
- کرمانشاهان - منصوب گردید .

وی در سال ۱۲۹۷ براثر رشادت وجنگیدن با
اشرار متجاسر به درجه - سرتیپی - نایل و بفرماندهی تیپ
- تهران - انتخاب شد .

تا در سال ۱۲۹۹ برای برانداختن رژیم بیگانه کودتا
کرد و در کابینه - سیدضیاء - به وزارت جنگ منصوب
شد ونخستین گامی که - سردار سپه - برداشت
ساختن ارتشی متحد ونظامی نو برای ایران بود وپس
ازانکه امر قشون سامان یافت به تعقیب وسرکوبی

یاغیان شمال وجنوب وسایر نقاط کشور پرداخت
وپس ازخاموش نمودن فتنه های - آذربایجان -
و - گرگان - و - مازندران - امنیت کامل در
تمام کشور حکمفرماشد ودراین موقع مجلس شورای ملی
دریک جلسهٔ تاریخی رسماً پایان وسقوط دودمان قاجار
رااعلام ودرتاریخ ۲۴ آذرماه ۱۳۰۴ ش طبق برنامهٔ
رسمی مجلس شورای ملی - شاهنشاه پهلوی - به مجلس
تشریف فرماشدند ودرروزچهارشنبهٔ ۲۵ آذرماه سال
۱۳۰۴ جهت سلام رسمی در - کاخ گلستان - برتخت مرمر
جلوس و والاحضرت ولایتعهد درکنار ایشان جای
گرفتند آنگاه - شیخ السفراء - بعرض تهنیت پرداخت
ودرسال ۱۳۰۶ بفرمان واراده ناجی ایران دولت

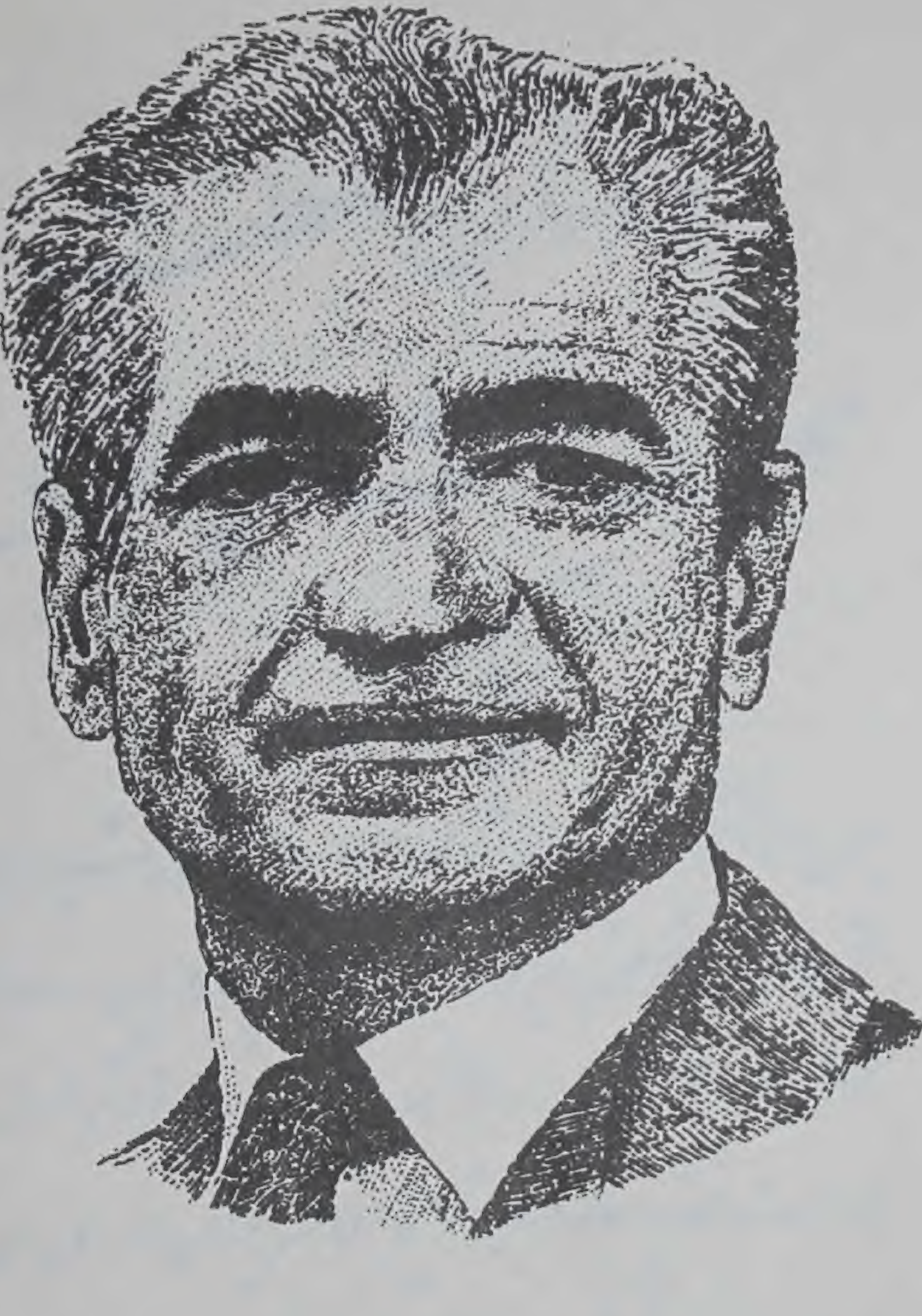
- لغو کاپیتولاسیون - را اعلام داشت
و همینطور هم قرار شد همه ساله یکصد نفر دانشجو را
با خرج دولت به کشورهای اروپائی اعزام دارند
رفته رفته مدارس و آموزشگاهها فزونی گرفت بانک ملی
تاسیس گردید در تمام کشور برای توسعهٔ فرهنگ و
مدارس نظام اقدامات جدی بعمل آمد و مردم با
لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی ملبس گردیدند
درسال ۱۳۱۴ دانشگاه تهران افتتاح و شروع
بکار کرد و - انجمن آثار ملی - تاسیس شد در روز
۱۷ دیماه ۱۳۱۴ زن ایرانی از ظلمت حجاب
رهائی یافت درسال ۱۳۱۵ کارخانه های
قندریزی - نساجی - کبریت سازی - شیشه گری

صابون پزی - و بسیاری کارخانه های
دیگر شروع بکار کردند و ساختمان راه آهن سراسری
تقریباً رو به اتمام بود تا سرانجام در اثر جنگ
خانمانسوز جهانی در روز ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۲۰
خاک میهن را ترک و ولیعهد خود را بجانشینی معرفی
نمودند .

رضاشاه کبیر - مدت ۶۶ سال و ۴ ماه
و ۹ روز در این جهان زیسته و فاصله روز کودتا تا
روز استعفا ۲۰ سال و ۵ ماه و ۲۵ روز بوده
آرامگاه اعلیحضرت فقید اکنون در شهرری درجوار
حضرت عبدالعظیم واقع است .

دوران سلطنت
محمدرضا شاه پهلوی
آریامهر

پس از آنکه کشور ما در شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی مورد تجاوز و تعرض نیروهای مهاجم - روس - از طرف شمال و - انگلیس - از قسمت جنوب قرار گرفت و بادست تقدیر بار دیگر تاریخ معاصر ایران ورق خورد و - رضاشاه کبیر - سرسلسلهٔ دودمان - پهلوی - کمربند شاهی را بر کمر ولیعهد جوانبخت خویش استوار



محمدرضا شاه پهلوی آریامهر

نقاش ابوالحسن بهار

ساخته و تاج و تخت شاهی را بدست
توانای والاحضرت بسپارد - فرزندی که تمام رموز
کشورداری را در جوار پدر تاجدار خود آموخته بود تا در
برابر مصائب و دشوار یهاپر تحمّل و شکیبا و شکست ناپذیر
بماند و در مجلس شورای ملّی اینگونه سوگند یاد نماید .
بسمه تعالی - من خداوند قادر متعال را گواه
گرفته و به کلام اللهمجید و به آنچه نزد خدا محترم است
قسم یاد میکنم که تمام همّ خود را مصروف حفظ استقلال
ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملّت را محفوظ و
محروس بدارم قانون اساسی مشروطیت را نگهبان
و بر طبق آن و قوانین مقرّره سلطنت نموده در ترویج
مذهب جعفری - اثنی عشری سعی و کوشش نمایم

و در تمام اعمال و افعال خداوند عزّ شأنه
را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت
دولت و ملّت ایران نداشته باشم و از خداوند
متعال در خدمت به ترقّی ایران توفیق میطلبم و از
ارواح طیّبهٔ اولیاء اسلام استمداد مینمایم –
در قرارداد ای که بین ایران و متّفقین امضاء شد دولت
های متّفق تصریح و تضمین کردند که وجود سربازان آنها
در خاک کشور ما هرگز صورت اشغال نظامی نخواهد
داشت و حاکمیّت سیاسی میهن ما را محترم دارند .
- بالاخره - سالهای سیاه جنگ سپری شد و
در سال ۱۳۲۵ شمسی مردم آزادیخواه - تبریز - و
- رضائیه - باکمک نیروی نظامی حزب مخرّب

و بی ایمان - تُوده - را تارومار و درهم
شکستند در سال ۱۳۲۷ نسبت به شاهنشاه
سوء قصد شد و در سال ۱۳۲۸ بعلّت اختلاف
مجلس و دولت - مجلس مؤسسان - تشکیل گردید و
برای اصلاح پاره ای از اصول قانون اساسی تصمیماتی
اتخاذ گردید - در روز ۱۶ اسفند ماه سال
۱۳۲۹ سپهبد - رزم آرا - نخست وزیر وقت که
برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد
صحن مسجد شاه شد با دست یکی از - فدائیان اسلام -
بقتل رسید .

شروع اصلاحات .

در تاریخ اصلاحات هر طرح و نقشه وقتی واقعاً اصل

وخوب بوده که حاصل اندیشهٔ صحیح باشد یعنی
هر نوع استثمار و هر وضعی که فقط به نفع یک اقلیت
محدود و به زیان اکثریت باشد از میان برود و نه تنها
در مورد ارباب و رعیتی بلکه بنا به ارادهٔ شاهانه -
سدها - و رودها - و بطور کلی آنچه به منابع
اب کشور مربوط میشود و با حیات و سرنوشت ملی
ارتباط دارد و بایستی ملی شود - شرکت های تعاونی
و بیمه های اجتماعی که جوابگوی همهٔ جوامع بشری است
از خواسته های شاهنشاه بوده است .

انقلاب سفید -

انقلاب سفید در زمستان سال ۱۳۴۱ بصورتی کاملاً
قانونی و بر اساس عالیترین تجلی ارادهٔ ملی تحقق یافت

و در این سال شرکتهای تعاونی روستائی
در - تهران - تشکیل شد و بالاخره در یک نمایش
عظیم زن و مرد ایرانی منشور این انقلاب را همگی
تصویب کردند و همین انقلاب سفید ۱۲ گانه بر
سینهٔ تاریخ ملت ثبت گردید . بقرار زیر .

۱ـ لایحهٔ قانون ملی کردن جنگلها .
۲ـ لایحهٔ ایجاد سپاه دانش .
۳ـ لایحهٔ اصلاحی قانون انتخابات .
۴ـ تشکیل سپاه بهداشت .
۵ـ تشکیل سپاه ترویج و آبادانی .
۶ـ تشکیل خانه های انصاف .
۷ـ ملی کردن منابع آب .

۸ـ انقلاب اداری و آموزشی .

۹ـ نوسازی در تمام مظاهر زندگی در شهرها و روستاها

۱۰ـ لایحهٔ قانونی سهیم کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی .

۱۱ـ لایحهٔ قانونی فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانهٔ اصلاحات ارضی .

۱۲ـ لایحهٔ اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ (ش) .

مبداء و معاد

معاد در لغت به معنی عود و بازگشت میباشد .

و در حقیقت ـ معاد ـ یعنی توجّه کامل به خدای یگانه و ایمان به

روز ـ رستاخیز .

قرآن مجید ـ مبداء و معاد را جزء اصول دین قرار داده و ایمان

به خدا را بدون اعتقاد و یقین کامل به روز رستاخیز و قیامت

بی اثر میشمارد .

خداوند بزرگ ـ این جهان را فانی و زود گذر و میدان

آزمایش به حساب آورده و نتیجهٔ نهائی آنرا در روز دیگری ورای

این عالم فانی در رسیدگی به حساب موکول نموده است .

خلاصه اینکه از نظر اسلام مردم نباید تصور کنند که جهان دیگری

وجود ندارد و زندگی تنها در این دنیا به پایان میرسد .

آیهٔ ۸۷ سورهٔ نساء

اَللّٰهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا .

ایمان داشته باشید که خداوند یگانه همه شما را در روز قیامت جمع می کند و کیست که از خدا راستگوتر باشد .

حتی در چند مورد کتاب آسمانی ما دنیای زود گذر را در برابر آخرت بسیار ناچیز شمرده و این جهان فانی را مزرعه ای میخواند که فصل بهره برداری از آن همانا روز رستاخیز و رسیدگی به حساب میداند .

آیهٔ ۴۰ سورهٔ شوری

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْاٰخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا

وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ .

هرکس حاصل مزرعهٔ آخرت را بخواهد ما هم بر تخمی که کاشته می افزائیم و هرکه تنها حاصل کشت دنیا را خواسته باشد او را هم نصیب میکنیم ولی از نعمت ابدی آخرت سهم و بهره ای نخواهد داشت .

بدیهی است چون عدل الهی ایجاب میکند که نیکوکاران به پاداش نیکی و بدکاران در برابر کردار زشت خود به جزا و کیفر برسند و در غیر اینصورت رسالت پیامبران نیز بی اثر خواهد ماند خاصه اینکه در این عالم امکان دارد بسی از مردم از کیفر و عقوبت گناه فرار کنند بنابراین در قرآن کریم درباره معاد و اعتقاد و ایمان به روز رستاخیز سُوَر و آیاتی نازل گردیده تا جای هیچگونه تردید و ابهامی باقی نماند و ما نیز به همین لحاظ به چند سوره و آیاتیکه دربارهٔ قیامت و روز رسیدگی

به حساب بطور اختصار اشاره میکنیم

سوره واقعه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

۱ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۲ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ

۳ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ۴ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا

۵ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۶ فَكَانَتْ هَبَاءً

مُّنْبَثًّا ۷ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ....

هنگامی که واقعهٔ بزرگ قیامت و آخرت برسد که در وقوعش هیچگونه

شکی نیست و آن روز قومی را خوار و جمعی را سربلند می کند و در آن موقع

زمین به سختی به لرزه در آید و کوه ها از هم متلاشی گردد و در هوا پراکنده

شوند و مردم به ۳ دسته تقسیم میشوند ....

سوره قیمة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۲ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ

٣ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ
٤ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ ٥
بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ....

چنین نیست که کافران پنداشته اند قیامت وجود ندارد بلکه در آنروز خود را ملامت می کنند ولی دیگر دیر شده و آه وافسوس از گناهشان نمی کاهد و آنانکه تصور می کنند ما استخوانهای آدمی را در روز رستاخیز جمع نمیکنیم سخت در اشتباه هستند حتی ما قدرت داریم بند بند انگشتان آدمی را هم دوباره به هم پیوند کنیم ایندسته ای از کافران هستند که که قیامت وبهشت و دوزخ را انکار مینمایند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ مرسلات

١ وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ٢ فَالْعَاصِفَاتِ
عَصْفًا ٣ وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ٤ فَالْفَارِقَاتِ

فَرْقاً ٥ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً ٦ عُذْراً اَوْ نُذْراً
٧ اِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ

١ قسم به رسولانی که برای خیر وصلاح بشر فرستادیم ٢ قسم
به فرشتگانیکه به سرعت باد در انجام دستور خدا می شتابند
٣ قسم به آنان که شرع الهی را نیکو منتشر می کنند ٤ قسم
به کسانیکه با حکم خدا حق را از باطل جدا می کنند ٥ قسم
به آنان که کتاب الهی را به انبیاء وحی میکنند ٦ تا دیگر
عذری برای بدکاران باقی نماند ٧ قسم به همهٔ اینان که
آنچه از ثواب وعقاب آخرت وعده داده شده واقع خواهد شد

سورهٔ نبأ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

١ عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ٢ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ ٣
اَلَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ٤ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ

۵ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۶ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهَادًا ۷ وَالْجِبَالَ اَوْتَادًا ....

۱ مردم از چه واقعهٔ بزرگی می پرسند ۲ از روز قیامت ۳ دربارهٔ روز رستاخیز اختلاف دارند ۴ چنین نیست و بزودی موقع مرگ و قیامت فرا میرسد ۵ و آنان که انکار میکنند بر خطای خود آگاه میشوند ۶ آیا زمین را مهد آسایش مردم قرار ندادیم ۷ و کوه ها را ستون و نگهبان آن نساختیم ....

آیه ۳۹ سورهٔ روم

اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ....

خداوند است که شما را خلق کرده و روزی بخشیده و پس میمیراند و باز در روز قیامت زنده میکند .

در معنی - مُعجِزه - و نشانهٔ نبوّت

و فرق بین معجزه و نبوغ .

از خاطرات تاریخ پرغوغای بشر یکی هم خواسته های عده ای جاه طلب بوده که به دعوی دروغ ادّعای نبوّت و پیامبری کرده و برای اغفال مردم ساده لوح و به منظور رسیدن به مقاصد پلید خود مقدّس ترین موضوع < رسالت از ناحیهٔ خداوند > را بازیچهٔ دست خود قرار داده اند .

کلمهٔ **اِعجاز** یعنی عاجز کردن و بزانو درآوردن کلیهٔ اعمال خارق العادّه ای که ممکن است یکنفر نابغه و یا فی المثل ساحر و مرتاض از خود نشان دهد .

و همین مُعجزه است که میتواند ایمان قاطبهٔ مردم را نسبت به

انبیاء را مسخر نموده و آنان را که از طرف خداوند ماموریت ارشاد خلق به ایشان سپرده شده به مبانی اصول دین و ایمان هدایت نماید .

پس **معجزه** عبارت از عمل خارق العاده ای است که جهات دوگانهٔ زیر در آن جمع باشد .

۱ـ خارج از حدود توانائی نوع بشر بوده و نوابغ و مرتاضین نتوانند به اتکای نیروی انسانی خود همانند او را ارائه دهند .

۲ـ توام با دعوی پیغمبری باشد یعنی آورندهٔ معجزه به عنوان سند زنده برای صدق گفتار خود فقط در دعوی رسالت از طرف پروردگار آنرا انجام دهد .

زیرا کارهای نوابغ و اکتشافات علمی عجیب تا هر درجه که پیشرفت کرده و در نوع خود نادر و کم نظیر باشد باز هم از قدرت و توانائی

انسان خارج نبوده و ممکن است نابغهٔ دیگری هم همان

عمل را انجام دهد .

مثلاً **کودکی** ۶ یا ۵ ساله ممکن است مانند یک

سخنران ورزیده و ماهر با عبارات سلیس و روان و لحنی دلنشین

جملات و یا اشعاری را به خاطر سپرده و یا خطابه ای ایراد کنند

ولی طفل دیگری نیز پیدا شود که عیناً همین عمل را بدون کم و

کاست انجام دهد .

و یا **دانشمندی** پیدا شود که با وسایل و اطلاعات

علمی درختی را که باید در مدت ۶ سال به ثمر برسد یکساله

از میوهٔ آن بهره گیری نماید و البته چنین دانشمندی کشف بزرگی کرده

امّا **معجزه** در هیچیک از افراد بشر و تحت هیچگونه شرایط

زمان و مکان جز مقام رسالت ساخته نمیشود .

کما اینکه نوزادی ۳ روزه میتواند به امر پروردگار در
گهواره سخن گفته و خود را معرّفی نماید .

آیه های ۲۸ ۲۹ ۳۰ سورهٔ مریم

۲۸ یَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا کَانَ اَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ
وَمَا کَانَتْ اُمُّكِ بَغِيًّا ۲۹ فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ
قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا .
۳۰ قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ اٰتٰيْنِيَ الْكِتَابَ وَ
جَعَلَنِي نَبِيًّا .

۲۸ ای مریم خواهر هارون تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار
پس این فرزند را از کجا آورده ای ۲۹ مریم در پاسخ ملامتگران
به طفل خود اشاره کرد آنها گفتند ما چگونه با بچهٔ ۳ روزه که در
گهواره است صُحبت کنیم ۳۰ ولی کودک به اَمر خداوند

خود را معرّفی کرد و گفت من بندهٔ خاص خدا هستم که به من کتاب آسمانی و شرف نبوّت عطا فرموده .

آیهٔ ۱۰۹ سورهٔ مائده

.... تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلاً ....

و یا قسمتی از آیهٔ ۱۵۹ سورهٔ اعراف

.... اَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ....

و به - موسی - وحی کردیم که عصای خود را بر سنگ زن و ۱۲ چشمهٔ آب از سنگ جاری شد و هر طایفه از یک چشمه سیراب شدند .

البتّه این اعمال را نمیتوان بنوع شمرد چون از مبداء دیگری ورای جهان وطبیعت الهام و سرچشمه گرفته و انجام آنها از عهدهٔ مخلوقات عادی بشر خارج میباشد و آیات و معجزات بسیاری دیگر .

حکما و دانشمندان بعد از اسلام

عبدالله بن مقفع

عبدالله - در شهر - جور - که امروز به - فیروزاباد نامیده میشود و در فارس واقع است متولد شده و بگفتهٔ غالب مورخین نام اولیهٔ او - روزبه - فرزند - دادویه - بوده است و همچنین بعضی از تاریخ نویسان او را دارای مذهب مانویه و اهل - زندیقش - نوشته اند .

پدر عبدالله از طرف - حجاج بن یوسف - که در تاریخ (۷۵ - ۹۵) قمری حکمرانی - عراق - را داشته مامور وصول مالیات ناحیهٔ - فارس - بوده است و چون در جمع آوری و نگاهداری وجوه دقت کامل بخرج نمیداده مورد خشم حجاج واقع شده و در نتیجهٔ شکنجه وصدماتیکه به او وارد میشود

دست و شانه اش شکسته و به این مناسبت
اورا ـ مُقفّع ـ نامیده اند
عَبدُالله ـ پیش از آنکه به دین اسلام درآید در فارس
نزد پدر بسر میبُرده و به آموختن عُلوم مُتداول آنزمان میپرداخته
و پدرش نیز در تعلیم و تربیت او کوشش بسیار بخرج داده تا
آنجاکه زبانهای ـ فارسی ـ و عربی ـ را بسر حدّ کمال رسانید
ـ عبدالله ـ در زمان خلافت ـ عبدالملک مَروان
۹۶ ـ ۹۹ از طرف ـ صالح بن عَبدالرّحمان سیستانی
عامل خراج ـ عَراق ـ دو وصول مالیات نواحی ـ دجله ـ
گردید و چندی هم در خدمت ـ یزید بن عُمَر ـ درآمد و چون
در سال ۱۳۲ هجری حکومت ـ بنی اُمَیّه ـ مُنقرض
شد و ـ بنی عبّاس ـ روی کار آمدند ـ ابن مُقفّع ـ مُدّتی

در - کرمان - منشی - عیسی بن علی - بوده است

داستان اسلام آوردن ابن مقفع -

نوشته اند - عبد الله - روزی در حین عبور از کوچه از داخل مکتبی میشنود که کودکی با آواز بلند میخواند .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سورة النبأ - ۲

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۱ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۲ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۳ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۴ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۵ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۶ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا .... الخ

وی پس از ختم سوره باخود میگوید الحق این کلام سخن مخلوق نیست و فوراً نزد - عیسی - عموی - سفاح - رفته و میگوید من میخواهم اسلام قبول کنم - عیسی - جواب میدهد

که این امر باید با حضور جمعی از بزرگان دین انجام شود
و همان شب عده ای از سران قوم و مسلمین را بخانه اش
دعوت میکند و چون مشغول صرف غذا میشوند ـ عبدالله ـ
روی عادت ـ زَرَدُشتیان ـ زمزمه میکند .
ـ عیسی ـ باو میگوید حال که قصد تشرّف به دین اسلام
داری چرا باز هم بعادت ـ زَرَدُشتی ـ اورادی زمزمه میکنی
جواب میدهد بر من بسی دشوار است که شبی بدون عقیده
و ایمان بسر برم و فردای آنشب هم قبول اسلام نموده .
عیسی ـ نام او را ـ عَبدالله ـ و کُنیهٔ اش را ـ محمّد میگذارد
ابن مُقفّع ـ پس از قبول اسلام در ـ بَصرِه ـ به تعلیم
اطفال پرداخت تا در سال ۱۳۹ که ـ سُفیان بن یزید ـ
به امارت ـ بَصرِه ـ منسُوب شد و از بی اعتنائی عبدالله

سخت دلتنگ شده و سوگند یاد میکند که او را
قطعه قطعه در آتش بسوزاند و آخر الامر هم در سال ۱۴۲ ق
این نیت را عملی کرده و بانسبت کفر و زندقه آن ادیب
اریب و فاضل دانشمند را درکنار تنوری از آتش ابتدا
دست و پایش را بریده و در پیش رویش در آتش میانداخت
و پس خود ویرا نیز میسوزاند .

ابن مقفع - یکی از بزرگان دانش ایرانی و اشعار فصیح
و بلیغی هم بفارسی و عربی سروده .

از جمله کتبی که وسیلهٔ او از فارسی به عربی ترجمه شده کتاب
.کلیله و دمنه - و -خدای نامه - میباشد

جاحظ

ابو عثمان عمر بن بصری

معروف به جاحِظ درحدود ۸۰ هجری

در- بصره - تولّد یافته .

وَطواط - میتویسد جاحِظ مردی کریه المَنظر وخیلی

دانشمند وبسیار خوش خط وخوش سُخن بوده است .

جاحِظ - علاوه بر دیوان اشعار صاحب تالیفات

بسیاری است ازآنجمله کتابهای .

الأصنام - التّاج فی اخلاقِ الملوک -

مَعانی القُرآن - نظمِ القرآن - میباشد .

وی درسال ۱۴۵ قمری وفات یافته .

طَبَری

أبی جَعفر محمّد بن جرِیر طبری - ازمشاهیر

مورّخان و فضلا و فُقهای اسلام است .

ـ طَبَری ـ در تاریخ ۲۲۴ هجری در شهر ـ آمل ـ در مازندران متولّد و در سال ۳۱۰ ق در ـ بغداد ـ درگذشته است .

وی علاوه بر کُتب متعدّد که تألیف کرده قرآن را نیز به صورتی بسیار جامع و سودمند تفسیر نموده است .

فارابی

اَبونصر محمّد فارابی ـ در سال ۲۶۸ قمری در ـ فاراب ـ تولّد یافته و از اکابر نامی و حکمای بزرگ اسلام در قرن چهارم و همزمان ـ آل بویه ـ بوده .

فارابی ـ پس از ـ ارسطو ـ که معلّم اوّل لقب داشته

به - مُعَلِّم - ثانی معروف گردیده

فارابی - در فلسفه - منطق - اخلاق

ریاضیّات - کیمیا - و موسیقی - دارای

تالیفات زیادی است .

اختراع - قانون - راکه نوعی الت موسیقی است به

او نسبت میدهند .

فارابی - در سال ۳۴۴ قمری در - دمشق - وفات کرد

رازی

مُحمّد بن ذکریای رازی - یکی از بزرگترین

اطبّای قرن چهارم هجری و یگانه استاد مُسلّم در

طب - و - جرّاحی - بوده است

- رازی - علاوه بر طب و جراحی در علم
- شیمی - نیز مهارت زیادی داشته و هم او بوده
که - جوهر گوگرد - SO_4H_2 - را از زاج سبز بدست آورد
و نیز اولین کسی استکه - الکل - را استخراج کرده .
مورخین - تا ۲۵۰ تألیف و تصنیف را منصوب
به او میدانند که از جملهٔ آنها .
اَلحاوی - طب منصوری - الکافی
و طب الملوک - میباشد .
رازی - در سال ۲۵۱ قمری متولد شده و در
تاریخ ۳۲۰ وفات یافته است .
بطوریکه نوشته اند وی در اواخر عمر نابینا شده .
محل دفن او را بعضی در - بغداد - و عده ای - ری - میدانند

بدیع الزمان

اَحمد بن حسین ـ کُنیه اش ـ ابوالفضل شُهرتش ـ بدیع الزمان ـ وگاهی ـ فاضل همدانی و به علاّمه ـ نیز موصوف بوده .

وی پس از تولد در ـ همدان ـ به ـ هرات ـ رفته و در آنجا سکونت گزیده است .

بدیع الزمان در سال ۳۵۸ هجری متولد و در سن ۴۰ سالگی درگذشته است این ادیب دانشمند در نظم ـ و ـ نثر ـ عربی کم نظیر و ازندمای صاحب بن عبّاد بوده است .

بدیع الزمان در قوّهٔ حافظه و بدیهه گوئی بسیار توانا

ومورد اعجاب مردم بوده است .

نوشته اند هرگاه نوشتن نامه ای را در نظر میگرفت آنرا
از آخر شروع میکرده تا به اول نامه میرسیده .

کتاب - مقامات بدیع الزمان از تالیفات مشهور او است
ودیوان شعری نیز دارد .

وفات ویرا در روز جمعه ۱۱ جمادی الاخر سال ۳۹۸ ه
نوشته اند وعلت فوتش در اثر سکته بوده که پس از بخاک
سپردن در قبر - بهوش آمده وفریاد میکند ولی
پس از نبش قبر می بینند که هر دو دست بصورت گرفته و از
ترس جان سپرده .

شیخ مفید

ابو عبدالله محمّد بن محمد - ملقّب به
شیخ مُفید در سال ۳۳۶ھ متولّد و در فقه -
- کلام - حدیث - مهارت کافی داشته .
و دارای بیش از ۲۰۰ تألیف میباشد که از آن میان میتوان
الاختصاص - الامالی - راکه به مجالس نیز مشهور
است نام بُرد .
شیخ مفید - در شب جُمعه ۳ ماه رمضان سال ۴۱۳ھ
در - بغداد - وفات یافته و در جوار مزار - امام موسی بن جعفر
مدفون گردیده است .

اَبُوریحان بیرونی

دانشمند بُزرگی که تا لحظهٔ مرگ نیز از آموختن دست برنداشت

- ابوریحان بیرونی بی گمان یکی از درخشانترین چهره -
های علم وادب بوده او در- ریاضیات - نجوم -
وسایر علوم و دانش ها سرآمد اقران واز نوادر روزگار بوده
محمّد بن احمد خوارزمی بیرونی - در سال
۳۶۲ هجری در سوّم ذیحجه در حوالی - خوارزم - متولّد گردید
و در دوّم رجب سال ۴۴۰ در سن ۷۷ سالگی چشم
از جهان فروبست او - فیلسوف - ریاضی دان -
أدیب - منجّم - و در مجموع عالمی شهیر بوده
اَبوریحان - چند سالی در - جرجان - در دربار
قابوس بن وشمگیر - گذرانید و کتاب - اثارالباقیه -
را بنام آن پادشاه تألیف کرد .
اَبوریحان - تألیفات متعدّد و فراوانی در زمینه

علوم مختلف دارد که ازآنجمله است - تاریخ خوارزم - دراین کتاب - ابوریحان - بشرح اخبار و حوادث و آثار و قصص موطن خود پرداخته ازاین کتاب فقط چند فصلی - ابوالفضل بیهقی در اخر تاریخ مسعودی ذکر کرده .

ابوریحان بیرونی - به مال دنیا بی اعتنا بوده تا آنجا که وقتی - قانون مسعودی را تصنیف کرد ازسوی سلطان جایزهٔ بزرگی برایش فرستاده شد ولی وی ازقبول آن ثروت کلان خود داری کرده وهمه را به خزانه بازگردانیده ومیگوید من ازاین مال بی نیازم چون عمری به قناعت گذرانیده و دیگر بار ترک عادت سزاوار نباشد .

-ابوریحان- درغالب سفرهای سلطان محمود غزنوی- در ملازمت او بوده ویکبار نیز به -هند- رفته وبا علما وحکمای آنجا اشنا شده وزبان -سانسکریت- را بیاموخت و دایره معلومات خود را در تاریخ وهیئت وریاضی وجغرافی وسعت داد.

ابوریحان- به زبانهای -عبری و -سریانی- هم اشنائی داشته وداستان -وامق وعذرا- را به نثر ترجمه کرده وسپس شاعر معاصر وی -عنصری- آنرا به رشتهٔ نظم درآورد.

ازجمله آثار معروف ابوریحان -قانون مسعودی تاریخ ایام سلطان محمود- مختار الاشعار والاثار وتالیفات بسیار دیگری که هریک گنجینه ای بی نظیر است

ـ اِبنُ سینا ـ

حُجّةُ الحَق ـ شیخ الرئیس ـ شَرَفُ المُلک
اَبوعلی حسین بن عبدُ الله سینا ـ از مَردم
بلخ ـ و مادرش ـ ستاره ـ نام داشته .
وی از بزرگترین حکمای ایران و از اجلهٔ علمای
عالم است
ابن سینا ـ در سوّم ماه صفر سال ۳۶۳ قمری
تولّد یافته .
ابن سینا ـ مردی نیرومند و زیباروی بوده
نزدیک ۲۳۸ کتاب و رساله و نامه و اشعار .
تألیف کرده است که مشهورتر از همه

- الاشارات و تنبیهات - کتاب شفا و- قانون - میباشد دیگری دیگر از کتب معروفش دانش نامهٔ علائی ست وی در سال ۴۲۸ قمری درحالیکه در رکاب علاء الدوله - به - همدان - میرفت بمرض قولنج مبتلا و در همانجا درگذشت و بخاک سپرده شد .

غزّالی

ابو حامد محمّد بن محمّد غزالی طوسی - غزّالی - یکی از علما و فقهای بزرگ اسلام است وی در سال ۴۵۰ هجری در شهر - طوس - متولّد شده و در تاریخ ۵۰۵ ق در گذشته است .

غزّالی - نخستین کسی استکه لقب حجّة الاسلام

به او داده شده .

- غَزّالی - کُتب بسیاری به - فارسی - و - عَرَبی تالیف کرده که از همه معروفتر و نفیس تر - احیاء العلوم و کیمیای سعادت - فارسی است .

دیگر از آثار غزّالی نامه ها و رساله هائی است که به شاهان و اُمرا و وزرا - نوشته که در همهٔ آنها مقام علمی و آزادمنشی و صراحت لهجهٔ او بطور کامل هُویدا است که مجموعهٔ آنها را اخیراً بچاپ رسانیده و بنام - فَضائلُ الْاَنامْ مِنْ رَسائِلِ حُجَّةُ الْاِسْلامْ - نام گذاری شده .

- اَبُو الْفُتُوحِ رازی -

جمال الدین حسین بن علی بن محمد ابوالفتوح رازی - از علمای بزرگ شیعه در علوم دینی بوده است.

وی - ایرانی - و مدتی در - شهرری - به درس و موعظهٔ شیعیان مشغول بوده از تالیفات او - شرح الشهاب - رسالهٔ حسینیه - و تفسیر روض الجنان میباشد البته تفسیری که بر قرآن کریم نوشته شهرت فراوان دارد نوشته اند - ابوالفتوح - قرآن را در ۸ سالگی حفظ داشته.

وفات ابوالفتوح در سال ۵۵۲ قمری اتفاق افتاده و در جوار بقعهٔ - امامزاده حمزه در حضرت عبدالعظیم مدفون گردیده است.

ـ سُهرَوَردی ـ

شیخ شهاب الدّین ـ که به ـ شیخ اِشراق معروف گردیده در سال ۵۵۲ هجری در ـ سُهرورد از توابع ـ زنجان ـ متولّد شده و مذهب ـ شافعی داشته و ازطرفداران ـ حکمت اُشراق ـ میباشد سُهرَوردی ـ درشهر حلب ـ زندانی شده وبفرمان صلاح الدّین ایوّبی ـ وبادست ـ مَلِک ظاهِر در تاریخ ۵۸۸ قمری درسن ۳۶ سالگی به قتل رسید و به همین لحاظ به ـ شیخ مقتول ـ نیز موصوف میباشد

نظامی عَروضی ـ

ابوالحسن نظام الدّین یا نجم الدّین احمد بن عمر بن علی -

نظامی سمرقندی از شعرای قرن ششم هجری و نویسنده ای زبردست بوده .

تولّد عَرُوضی در سال ۵۰۰ هجری و تا سال ۵۵۵ ه حیات داشته .

- دُولَتشاه سَمَرقَندی -

دولتشاه بمعد - علاءالدّوله معروف میباشد وی مؤلّف کتاب تذکرهٔ دولتشاه است .

وفاتش در سال ۹۰۰ هجری اتّفاده

سیوطی

ابوالفضل عبدالرحمن بن ابی بکر . در شب
یکشنبه اول ماه رجب سال ۸۴۹ قمری متولد شده .
سیوطی - از اکابر علما و فضلا میباشد وی نیز
در ۸ سالگی قرآن را حفظ داشته .
سیوطی - در - فقه - حدیث - معانی بیان
تفسیر - بدیع - نحو - و لغت - مهارت بسیار
داشته و در ادبیات و تاریخ هم تالیفات زیادی دارد
نوشته اند - سیوطی - شافعی بوده ولی بعضی او را .
دوازده امامی میدانند .
سیوطی - در روز جمعه ۱۹ جمادی الاول سال

۹۱۱ هجری در ـ قاهره ـ وفات کرده .

از تألیفاتش کتابهای ـ الجامع الکبیر والصغیر ـ ـ اصول النحو ـ میباشد .

میرداماد

سید محمد باقر ـ استرابادی .

میرداماد شاگرد ـ عاملی ـ وشیخ بهائی ـ بوده وی از دانشمندان وحکمای زمان ـ شاه عباس ـ و ـ ملاصدرا شیرازی ـ درمکتب ـ میرداماد ـ تعلیم گرفته

تالیفات ـ میرداماد ـ از ۵۰ کتاب متجاوز است .

ومهمترین تألیفش ـ قبسات درحکمت ـ میباشد .

ملاصدرا

فیلسوف و حکیم مشهور دورهٔ -
-صفویّه - و در حکمت شاگرد -میرداماد- بوده -
بهترین تالیف - ملاّصدرا - کتاب - اسفار -
میباشد .
ملاّصدرا - در سال ۱۰۵۰ قمری فوت کرده .

- میرفندرسکی -

میرفندرسکی - در حدود سال ۱۱۷۰ قمری متولّد شده
و از حکمای صوفی مشرب زمان خود بوده است .
میرفندرسکی - مدّتی در - هند - گذرانیده است و در قبرستان
- تخت فولاد اصفهان - مدفون میباشد .

- بیهقی -

خواجه ابوالفضل محمّد بن حسین بیهقی.

از دبیران معروف دربار - سلطان مسعود غزنوی - و مؤلف کتاب - تاریخ بیهقی - است که از شاهکارهای نثر فارسی میباشد.

- حاجی ملّا هادی سبزواری -

در حوزه ای که کتاب - فلسفه - این استاد تدریس میشد خود او بعنوان شاگرد و پادو خدمت میکرد.

در ۱۲۰ سال قبل دانشمندی در سبزوار زندگی میکرده که جمعی حتّی از - سوریه - بنگال - تبّت - مصر - و هندوستان - در محضر درس او جمع شده

بودند تا - فلسفهٔ وحدت وجود - را به آنان بیاموزد .

سبزواری - باقدرت فکری خود فلسفهٔ - ابن سینا - شیخ اشراق سهروردی وکلام فخر رازی را باروح عرفانی وحدت وجود باهم تلفیق کرده است .

- سبزواری - فلسفهٔ اسلامی - را از جنبه های گوناگون با بهره برداری از سایر فلاسفه مورد تجزیه وتحلیل قرار داده واز چهارچوب خشک باذوق واحساس همه نزدیک کرده است وهمین فلسفهٔ وحدت وجود استکه محققین جهان غرب را به شگفتی واداشته است .

این فیلسوف بزرگ علاوه بر کتابهای فلسفی وتحقیقات اسلامی دیوان اشعاری نیز دارد و - اسرار - تخلص

داشته وبیشتر در مایهٔ عرفان است .

حاجی مُلاّ هادی - در - سبزوار - متولّد شده
وپس از فراگرفتن اصول مُقدّماتی تحصیل به - مُشهد
رفته وبعد ازچند سال تاحدّی بر علوم - فلسفه -
و - فِقه - تسلّط یافت تاآنجاکه مورد رشک وحتّی
تکفیر قرار گرفت وسرانجام بطور مخفیانه ازراه - کویر
به - کرمان - رفته ودر مدرسهٔ - قلی بیک - که در
آن تاریخ - طُلاّب - زیادی به تحصیل - فلسفه -
اشتغال داشته اند بخدمت آنان مشغول گردید .
اتفاقاً روزی متوجّه میشود که - مُدَرّس - کتاب اورا
غلط تدریس میکند وهنگامیکه درس پایان می پذیرد
خطای مُعلّم رابه او تذکر میدهد ومعلّم باشنیدن

ایراد و استدلال او میفهمد که وی استاد سبزواری است

سبزواری از آنجا به مکه مشرف و در سال ۱۲۸۹ھ در سبزوار درگذشته و آرامگاهش در این شهر زیارتگاه مردم است و این غزل از او است

نه از لفظ تو پیغامی نه از کلک تو تحریری
نه از لعل تو دشنامی نه از نطق تو تقریری

نه پیکی تا فرستم سوی او ای ناله امدادی
نه رحمی بر دل چون آهنش ای آه تاثیری

رقیب سفله محرم در حریم یار و ما محروم
سپهرا تا بکی دون پروری زین وضع تغییری

به تنگ آمد دلم از نامرادی ای جنون شوری
نشد از عقل آسان مشکلم ای عشق تدبیری

رهم بس سنگلاخ ای رخش همت پای فرسائی
تنم زان تار مو تار ای فروغ دیده تنویری

بلب آمد ز درد بیدوا جان ساقیا جامی
بشد بنیاد دل زیر و زبر مطرب بم و زیری

پس از عمری به بالین مریض خویش میائی
نگاه آخرین است ای اجل یک لحظه تاخیری

کشیده صورت گلگونه‌ها تا بر رخ جانان   نکرده کلک نقاش قضا اینگونه تصویری

زعشق آن پری پیکر بشد دیوانه دل اسرار
از آن زلف مسلسل افکنش بر پای زنجیری

ملّا علی کنی

- حاجی ملّا علی کنی رازی -

از اکابر علمای قرن سیزدهم قمری است .

وی در سال ۱۲۲۰ هـ در قریهٔ - کن - دو فرسنگی تهران متولّد شده و از مخالفان سرسخت میرزا حسینخان سپه‌سالار بوده و هم او - ناصرالدّین شاه - را وا داشت که از آمدن سپه‌سالار - به - تهران - جلوگیری نماید .

حاجی ملّا علی - تالیفات زیادی دارد که از آنجمله .

الاوامر - القضاء والشهادت -
وتلخيص الرسائل - میباشد .
وی درروز پنجشنبه ۲۷ محرم سال ۱۳۰۶ هجری
در - تهران - وفات یافته ودرحرم - حضرت عبد العظیم -
دراطاقیکه مقبره - ناصر الدینشاه - میباشد مدفون است

میرزای شیرازی

میرزا محمد تقی فرزند حاجی محبعلی شیرازی -
درسال ۱۲۷۰ ق متولد شده وازاجله علمای امامیه
ومجتهد وادیب وازشاگردان - فاضل اردکانی - و
حاجی میرزا حسن شیرازی - بوده
میرزای شیرازی - در - سامره - متصدی حوزه علمی

- و تدریس بوده و از آنجا به - نجف اشرف - حرکت و مرجع تقلید شیعیان جهان قرار گرفته . از تألیفات وی - شرح منظومه سیّد صدر الدّین عاملی - و قضاء الفاخره میباشد .

میرزای شیرازی - برادرزاده - قاآنی - شیرازی شاعر معروف عهد - قاجاریه - میباشد .

وی در ماه ذیحجه سال ۱۳۳۸ قمری در نجف اشرف وفات یافته و جنازه اش در یکی از حجرات صحن - مقدس بخاک سپرده شده است .

تاریخچهٔ مختصری از

مشاهیر

ادب و شعر فارسی

اقسامِ شعر

شاعران برای اینکه معانی بهتر بیان و مجسّم شود سخن را به صورتهای مختلف آرایش داده و بر خواننده و شنونده عرضه کرده اند از این رو نظم فارسی اقسام متعدّد پیدا کرده که مشهور ترین آنها به اختصار یادآوری میشود .

۱ غزل - در لغت بمعنی عشقبازی و در اصطلاح نظمی است که تعداد ابیاتش بین ۷ تا ۱۴ و مضمون آن مربوط به مسائل نفسانی از - عشق - و - گله - و - هجران - باشد

غزل - باید مطلع داشته باشد یعنی مصرع بیت اوّل به یک قافیه باشد مانند غزلیّات - سعدی - و - حافظ - وچون

غزل برای بیان احساس وشور وهیجان دروفی است
باید وزن مطبوع والفاظ روان درآن بکاررود - از قرن
هفتم به بعد غزلسرایان درآخر بیت غزل نام خود را ذکر کرده اند
که به - تَخَلُّص - معروف است .

۲ - قصیده - ابیاتی است بریک وزن و قافیه که تعداد
بیت هایش از ۲۰ بیت کمتر نباشد وتا آنجا که شاعر بتواند
و قافیه همراهی کند میتوان ساخت - قصیده نیز دارای مطلع
میباشد .

۳ - مثنوی - اشعاری است که هر بیت آن مستقل و
دو مصرع هر بیت به یک قافیه است مانند مثنوی - مولوی

۴ - قطعه - کلام منظومی است که تعداد ابیاتش بین
۲ تا ۱۸ بیت است ومطلع ندارد ودر مسائل اخلاقی

وپند واندرز ومضامین مستقل ساخته میشود .

۵ ـ مُسمّطُ ـ درلُغت بمعنی جواهری است که به رشته کشیده شده باشد وآن عبارتست ازآوردن ۳ یا ۴ ویا ۵ مصرع به یک قافیه ومصرع آخر به قافیهٔ دیگر دراینصورت آنرا ـ مُربّع ـ ویا ـ مُخمّس ـ ویا ـ مُسَدّس ـ میگویند .

۶ ـ رُباعی ـ که اعراب آنرا ـ دوبیت ـ میگویند شعری است چهار مصرعی که قافیهٔ مصرع سوّم آزاد وسه مصرع دیگر با یک قافیه میباشد مانند رُباعیّات ـ خیّام ـ ووزن آن ـ لاحول ولاقُوّة الّا بالله ـ است .

۷ ـ ترجیع بند ـ قصیده ای است که بر چند قطعه تقسیم شده وهربند دارای مطلع وقافیه است ودر آخر هر بند بیتی ضمیمه وتکرار میشود که قافیهٔ جُداگانه دارد مانند ترجیع بند ـ هاتف ـ

وآن بیت را - واسطة العقد - گویند .

۸ مُستَزاد - شعری است که در آخر هر مصرع قسمتی از وزن آن تکرار میشود .

دیشب غم دل به دل بگفتم به نهفت انشا کردم
چون صبح دمید دیگری هم میگفت حاشا کردم
من بودم و دل سِرّ مرا فاش که کرد ای وای بمن
دیگر غم دل به دل نمی باید گفت بیجا کردم

ــــ و یکی دیگر از اقسام شعر - ترکیب بند - است مانند ترکیب بند - وحشی بافقی -

اُلفَت

نامش محمّد باقر در شب اوّل ماه جمادی الاول در سال ۱۳۰۱ هـ
در اصفهان متولد و بنام جدّ پدری خود موسوم گردید .
پدرش - حاجی شیخ محمّد تقی - معروف به - اقا نجفی - و خاندان
مادریش از سادات موسوی بوده اند .
- اُلفَت - پس از فوت مادر برای کسب تحصیل مرسوم آن زمان
پس از اداء مناسک حج در سال ۱۳۱۹ قمری در نجف اشرف
مجاورت اختیار نموده و به تحصیلات عالیه پرداختند و دائم
به معلومات خود افزوده و هم در این ایّام بود که کتاب بسیار سودمندی
بنام - کَشفُ الحُجُب عَن اَصحاب الکُتُب - تالیف و با وجود -
اشکالات فراوان در همان تاریخ به تحصیل زبان فرانسه پرداختند

الفت - در سال ۱۳۲۸ قمری به اصفهان - مراجعت و در تاریخ ۱۳۰۷ شمسی به نمایندگی مجلس شورا انتخاب شد او یکی از وجودهای کم یاب انسانی بوده و در بارهٔ فضائل علمی - اُلفَت - نوشته شده حتی مُحققّین و دانشمندان خارجی از وسعت و عُمق معلوماتش در زمینه های مختلف به شگفتی آمده و از ستایش خودداری نکرده اند .

وفات - آن فقید سعید در پنجم دیماه سال ۱۳۴۱ ش اتفاق افتاده است .

غزل

نگویمت که تو جان منی و جانانی · که هرچه خوانمت از لطف بهتر از آنی
بمهر و ماه و گل و سرو دیگران مانند · ترا نظیر نباشد به خویش میمانی
شمایل تو عیان ساخت پیش اهل نظر · که نیست حور و پری را جمال انسانی
ترا صفت نتوان کرد با زبان و قلم · که همچو گوهر جان آشکار و پنهانی

وجود پاک تو این درس را بمن آموخت | که فرقها بود از عشق تا هوسرانی
زدیده رفتی و هرگز نمیروی از دل | تن تو دور و من اندر وصال روحانی
بهر طرف نگرم نقش تست در نظرم | ولی نه آن منی با چنین فراوانی
دل محقر من خانه محبّت تست | روا مدار که رو آورد به ویرانی
ترحّمی که مرا بی‌تو جان رسیده به لب | تفقّدی که نمی باید این گرانجانی

بکار الفت از این غم چه مشکل افتاده است
که در هوای تو جان میدهد به آسانی

ابوسعید ابوالخیر

شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر میهنی -

از بزرگترین عارفان ایرانی در قرن چهارم و پنجم در سال ۳۵۷ هجری تولّد یافته او چندی در - نیشابور - در خانقاه خود به ارشاد سالکان میپرداخته و از نخستین گویندگان فارسی زبان اهل - تصوّف - است و در مجالس و مواعظ خود ابیاتی شیوا و دل انگیز بر زبان آورده که غالباً بصورت رباعی است

وفاتش - در تاریخ ۴۰۴ قمری اتفاق افتاده -

شب خیز که عاشقان بشب راز کنند گرد در و بام دوست پرواز کنند
هر جا که دری بود به شب بربندند الا در دوست را که شب باز کنند

ای در دل من اصل تمنا همه تو وی در سر من مایهٔ سودا همه تو
هر چند بروزگار در مینگرم امروز همه توئی و فردا همه تو

انوری

اوحدالدین محمد ابن محمد علی بن اسحق -

در دهکده - بَدْنِه - از ولایت - اَبیوَرد - خراسان متولد شده

و از نامدارترین قصیده سرایان قرن ششم هجری است از تاریخ

تولدش اطلاع صحیحی در دست نیست و فاتش را در سال ۵۸۳ (ق)

نوشته اند .

- انوری - در حکمت - نجوم - ریاضی - چیره دست بوده

غزل

عجب عجب که تورا یاد دوستان آمد
درا درا که زتو کار ما بجان آمد

مبر مبر خور و خوابم زداغ هجران بیش
مکن مکن که غمت سود و دل زیان آمد

چه میکنی بچه مشغولی و چه میطلبی
چه گفتمت چه شنیدی چه درگمان آمد

مزن مزن پس ازاین در دل آتشم که زتو
بسا بسا که بدین خسته دل زیان آمد

چنانکه بود گمان منت به بدعهدی
بعاقبت همه عهد تو همچنان آمد

مکن تکبّر و بهر خدای راست بگوی
که تا حدیث منت هیچ درمیان آمد

اُوحَدی

رکن‌الدّین اوحدی مراغه‌ای .

در تاریخ ۶۸۰ هجری در مراغه - متولد شده و بمناسبت اقامت طولانی در اصفهان به - اصفهانی - نیز مشهور است و تخلّص - اوحدی - هم بواسطه انتسابش به طریقهٔ اَبوحامِدْ اَوحَدُالدّین - کرمانی است که عارفی معروف بوده اوحدی

غیراز- قصاید - و - غزلیات - اثر دیگری بنام منطق العشاق دارد و فاتش در سال ۷۳۸ در - مراغه - اتفاق افتاده

غزل

همانا با منت یاری همین بود
فغان و گریه و زاری همین بود
مرا گفتی که یار مهربانم
زهی نامهربان یاری همین بود
بدام من در افتادی و حالی
برون جستی و پنداری همین بود
زدی لاف از وفاداری همیشه
چه میگوئی وفاداری همین بود
به مهرم یاد میکردی ازاین پیش
کنون یادم نمی اری همین بود
تنت بیمار بود از غم همیشه
دوا کردی و بیماری همین بود

به دلداری تو با من عهد کردی
کنونت عهد و دلداری همین بود

افضل اصفهانی

خواجه افضل الدین - ترکه - ازشعرای قرن دهم هجری و متوفی در سال ۹۹۱ میباشد.

درچشم به اهوی ختا میمانی
درمو به شب سیاه ما میمانی
معبود نه ای وگرنه ازیکتائی
گر کفر نباشد بخدا میمانی

اَهلی شیرازی

از شاعران دورهٔ ـ صفویّه ـ و معاصر شاه اسمعیل ـ بوده وی در فنّ شاعری و قدرت در معانی بلند مشهور است و سُخنش غالباً با صنایع شعری همراه است ـ سحرِ حلال ـ و ـ شمع و پروانه از او است ـ اهلی ـ در سال ۹۴۲ قمری در ـ شیراز ـ وفات یافته و در جوار ـ حافظ ـ مدفون شده .

غزل

اکنون که تنها دیدمت لطف از نه آزاری بکُن سنگی بزن تلخی بگو تیغی بکش کاری بکُن
گیرم نداری چشم من ای مردم چشمم گهی از گوشهٔ چشمی بمن نظاره ای باری بکُن
ای یوسف جان میخرد خلقی بجان وصل ترا رسم گرانجانی بهل میلِ خریداری بکُن
مردیم دور از روی تو در خانه مانی تا بکی بیرون خرام آخر گهی گلگشت بازاری بکُن
نالهٔ طبیب عاشقان غافل ز حالت بگذرد
اهلی بکش آهی ز دل یا نالهٔ زاری بکُن
این بیت نیز از ـ اَهلی ـ شیرازی است

بی تو چو شمع کرده ام خنده دگریه کار خود　　خنده بعهد شست تو گریه بروزگار خود

آتش اصفهانی

میرزا حسن متخلص به آتش فرزند حاجی میرزا آقا در آغاز جوانی تا سال ۱۳۳۰ هجری در اصفهان به شغل زنجیر بافی و گلدوزی اشتغال داشته و در شروع شاعری بینوا تخلص میکرده ولی بعداً آتش را انتخاب کرد وی شاعری غزلسرا بوده و پیروی از سبک هندی و کلیم و صائب مینموده وفاتش در شصت و پنجسالگی و در سال ۱۳۳۹ شمسی اتفاق افتاده

غزل

انکه برخوان نعم عشق تو مهمانم کرد　　خاطرش شاد که شرمنده احسانم کرد
گفته بودم که ننوشم می و عشرت نکنم　　فصل گل آمد و از گفته پشیمانم کرد
هدهد باد صبا نامهٔ بلقیس وشی　　برمن آورد و از آن نامه سلیمانم کرد
انکه از برگ گلش خار خلد بر کف پای　　چشم بد دور که جا بر سر مژگانم کرد
بی تو ای غنچه دهان سیر گل و گردش باغ　　غنچه سان تنگدل و سر بگریبانم کرد

آفرین بر قلم شهد فشانت آتش
که ز شیرین سخنی شهرهٔ ایرانم کرد

- آذر بیگدلی -

لطفعلی بیک - پسر - آقاخان - از طایفهٔ - بیگدلی - متخلص به - آذر - از شاعران نامدار قرن ۱۲ هجری واز پیروان بازگشت به سبک خراسانی است تولد او در سال ۱۱۳۴ قمری ندتی در - خراسان - و - اصفهان - و - شیراز - گذرانیده از آثار او جز قصاید و غزلیات مثنوی - یوسف و ذلیخا - و کتاب - تذکرهٔ آتشکده - که بسیار معروف است و ماخذ معتبر و موثقی در احوال سرایندگان فارسی است وفاتش در سال ۱۱۹۵ اتفاق افتاده

غزل

کی بود کی رو نجانک استان آرم تورا — نقد دل یا تحفهٔ جان ارمغان آرم تورا
قوت پرواز م ای صیاد چون سوی تو نیست — آنقدر نالم که سوی آشیان آرم تورا

چند غافل باشی از حال دلم دل را کنون ازتوارم در فغان تا در فغان آرم تورا
رخصت حرفی بده ای بدگمان امشب مگر گویمت یکحرف و بیرون ازگمان آرم تورا
رحمی امشب پاسبان را منع کن از منع من
تا چو آذر بنده ای بر آستان آرم تورا

باباطاهرعریان

باباطاهر- معاصر با- طغرل بیک سلجوقی- بوده ودرسال
۴۱۰ قمری در- همدان - بدرود حیات گفته .

به دنیا دل نبنده هر که مرده که دنیا سر بسر اندوه و درده
به گورستان گذر کن تا به بینی که دنیا با رفیقانت چه کرده

دل شاد از دل زارش خبر نیست سلامت روز بیمارش خبر نیست
نه تقصیر تو این رسم قدیمه که آزاد از گرفتارش خبر نیست

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ به تخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملک سلیمان در نگین است در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

بهار

محمد تقی بهار - ملک الشعرا - در شب دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰۴ قمری در شهر مشهد - متولد گردیده و در تاریخ سوم ماه رجب ۱۳۷۰ ق برابر با ۱۳۳۰ ش در سن شصت و شش سالگی وفات کرده .

غزل

در طواف شمع میگفت این سخن پروانه ای — سوختم زین آشنایان ای خوشا بیگانه ای
بلبل از شوق گل و پروانه از سودای شمع — هر کسی سوزد به نوعی در غم جانانه ای
گر اسیر خط و خالی شد دلم عیبم مکن — مرغ جائی میرود کانجاست آب و دانه ای
پادشه را غرفه آبادان و دل خرم چه باک — گر گدائی جان دهد در گوشهٔ ویرانه ای
عاقلانش باز زنجیری دگر بر پا نهند — روزی از زنجیر از هم بگسلد دیوانه ای

این جنون تنها نه مجنون را مسلم شد بهار
باش کز ما هم فتد اندر جهان افسانه ای

بهائی

شیخ بهاء الدّین محمّد۔عاملی۔مشهور به —
شیخ بهائی.

تاکی به تمنّای وصال تو یگانه
اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه
خواهد بسر آید شب هجران تو یا نه
ای تیر غمت را دل عشّاق نشانه
جمعی به تو مشغول و تو غایب زمیانه

رفتم به در صومعۀ عابد و زاهد
دیدم همه را پیش رخت راکع و ساجد
در میکده رهبانم و در صومعه عابد
گه معتکف دیرم و گه ساکن مسجد
یعنی که ترا میطلبم خانه بخانه

روزیکه برفتند حریفان پی هر کار
زاهد سوی مسجد شد و من جانب خمّار
من یار طلب کردم و او جلوه گه یار
حاجی به ره کعبه و من طالب دیدار
او خانه همی جوید و من صاحب خانه

هر در که زنم صاحب آن خانه توئی تو
هر جا که روم پرتو کاشانه توئی تو
در میکده و دیر که جانانه توئی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو
مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه

بلبل به چمن چون گل رخسار نشان دید
پروانه در آتش شد و اسرار عیان دید
عارف صفت روی تو در پیر و جوان دید
یعنی همه جا عکس رخ یار توان دید
دیوانه منم من که روم خانه بخانه

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید — دیوانه برون از همه آئین تو جوید
تا غنچهٔ بشکفتهٔ این باغ که بوید — هر کس بزبانی صفت حمد تو گوید
بلبل به غزلخوانی و قمری به ترانه
بیچاره بهائی که دلش زار غم تست — هر چند که عاصیست ز خیل خدم تست
امید وی از عاطفت دمبدم تست — تقصیر خیالی به امید کرم تست
یعنی که گنه را به از این نیست بهانه

پروین اعتصامی

فرزند یوسف اعتصامی اشتیانی در تاریخ ۲۵ اسفند ۱۲۸۵ شمسی متولد و در روز ۱۶ فروردین سال ۱۳۲۰ بمرض حصبه درگذشته .

هفته‌ها کردیم ماه و سالها کردیم پار — نور بودیم و شدیم از کار ناهنجار نار
صد حقیقت را بکشتیم از برای یک هوس — از پی یک سیب بشکستیم صدها شاخسار
دام تزویری که گستردیم بهر صید خلق — گرد ما را پای بند و خود شدیم آخر شکار
ره نمودند و نرفتی هیچگه جز راه کج — پند گفتند و نپذرفتی یکی را از هزار
باغبان خسته چون هنگام حاصل شد غنود
میوه‌ها بردند دزدان زین درخت میوه دار

پژمان

حسین پژمان بختیاری - ازخاندان - میرزا ابوالقاسم قائم مقام - است.

او در سال ۱۲۷۸ شمسی در - تهران - متولد شده.

غزل

ماهم شکسته خاطر و دیوانه بوده ایم ماهم اسیر طرهٔ جانانه بوده ایم
ما نیز چون نسیم سحر در حریم باغ روزی ندیم بلبل و پروانه بوده ایم
ما هم بروزگار جوانی زشور عشق عبرت فزای مردم فرزانه بوده ایم
بر کام خشک ما به حقارت نظر مکن ماهم رفیق ساغر و پیمانه بوده ایم
ای عاقلان به لذت دیوانگی قسم
ما نیز دلشکسته و دیوانه بوده ایم

توحید

اسمعیل فرزند محمد حسین شفیع

در سال ۱۲۴۶ هجری در - شیراز - متولد و در تاریخ ۱۲۸۶

بدرود حیات گفته - توحید - در نوشتن انواع خط مهارت داشته

غزل

بازی زلف تو امشب بسر شانه ز چیست
خانه برهم زدن این دل دیوانه ز چیست

هر کسی از لب لعلت سخنی میگوید
چون ندیدست کسی اینهمه افسانه ز چیست

دوش در میکده حسرت زده میگریدم
پیر پرسید که این گریه مستانه ز چیست

گفتم از هست در این خانه کسی باز نمای
ور کسی نیست بنا کردن این خانه ز چیست

گفت جامی ز می ناب به توحید دهید
تا بداند که نهان بودن جانانه ز چیست

جامی

مولانا - نورالدّین عَبدالرّحمن بن احمد جامی .
بزرگترین شاعر قرن نهم و خاتم الشّعرای بزرگ ایران است
تولد وی در سال ۸۱۷ هجری در - خرجرد - خراسان بوده .
- جامی - از رؤسای - نقشبندی - است و یکی از آثار او
بهارستان - میباشد و علاوه بر رباعیات و غزل و قصیده

تالیفات دیگری بنام - یوسف وزلیخا - و - لیلی ومجنون -
دارد وفاتش در سال ۸۹۷ اتفاق افتاده .

غزل

به کعبه رفتم وآنجا هوای کوی تو کردم
جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه دست تمنا
دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم

چو حلقهٔ در کعبه به صد نیاز گرفتم
دعا به حلقهٔ گیسوی مشکبوی تو کردم

نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت
من ازمیان همه روی دل به سوی تو کردم

مرا به هیچ مقامی نبود غیر تو نامی
طواف وسعی که کردم به جستجوی تو کردم

بموقف عرفات ایستاده خلق دعاخوان
من ازدعا لب خود بسته گفتگوی تو کردم

فتاده اهل منا در پی منا و مناسک
چو جامی ازهمه فارغ من آرزوی تو کردم

حافظ

یک قرن پس از - سعدی - شهر شیراز سخنوری دیگر در دامان
خود پرورد که هنوز بعد ازگذشت قرنها شاعری چون او بخود ندیده است
این سخنور نامی - حافظ - شیرازی است .

خواجه شمس الدّین محمّد بهاء الدّین حافظ .

در اوایل قرن هشتم در - شیراز - متولد و بمناسبت اینکه قرآن را حفظ داشته این تخلّص - را انتخاب کرده وی از بزرگترین شعرای عرفانی است وفاتش در سال ۷۹۱ هجری در شیراز و آرامگاه او به نام - حافظیّه - مشهور و زیارتگاه خاص و عام است

غزل

در خرابات مغان نور خدا می بینم - این عجب بین که چه نوری زکجا می بینم
کیست دُردی کش این میکده یارب که درش - قبلهٔ طاعت و محراب دُعا می بینم
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو - خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
دوستان عیب نظربازی حافظ نکنید
که من او را ز محبّان خدا می بینم

حبیب خُراسانی

حاجی میرزا حبیب الله مُجتهد خراسانی

از وعاظ دانشمند و معروف واز خانوادهٔ جلیل شاه نعمت الله ولی و در تاریخ ۱۲۶۶ هجری متولد در سال ۱۳۲۷ فوت نموده است .

غزل

دیشب بیاد چشم تو بیدار بوده ایم
مست از خیال ساغر سرشار بوده ایم
شب در پناه خُم بخرابات و صبحدم
اندر حجاب خرقه و دستار بوده ایم
آنکار را که بر سر انکار بوده شیخ
ما صبح و شام بر سر آنکار بوده ایم
مست از شراب ناب و خراب از دو چشم یار
دور از غرور بادهٔ پندار بوده ایم
دانی چرا بمنزل و مقصد رسیده ایم
زو تر ز دیگران که سبکبار بوده ایم
هم در طواف کعبه و میخانه گشته ایم
هم در شمار سبحه و زُنار بوده ایم

خاقانی

افضل الدین بدیل بن علی ـ مُولدش شهر ـ شروان ـ در سال ۵۲۰ قمری متولد شده پدرش ـ دُرودگر ـ و

مادرش۔ عیسوی ۔ بوده که بعداً مسلمان شده ۔

خاقانی ۔ غیر از دیوان ۔ غزلیات ۔ و ۔ قطعات ۔ و قصاید یک مثنوی بنام ۔ تحفة العراقین ۔ دارد وی در سال ۵۹۵ هجری در ۔ تبریز ۔ وفات کرده ۔

غزل

من چه دانستم که عشق این رنگ بود — کز جهان با جان من در جنگ بود
دسته ای گل بود کز دور م نمود — چون بدیدم آتش اندر چنگ بود
صبر بیرون تاخت از میدان دل — در سر آمد چونکه میدان تنگ بود
از جفا تا او چهار انگشت بود — از وفا تا عهد صد فرسنگ بود
دل بماند از کاروان وصل او — زانکه منزل دور و مرکب لنگ بود

نالهٔ خاقانی از گردون گذشت
کار غنون عشق تیز آهنگ بود

دِهلَوی

امیر خسرو بن امیر سیف الدّین دِهلَوی ۔

در تاریخ ۶۵۱ قمری در خاندانی که در حملهٔ مغول از بلخ به هند رفته بود در دهلی تولد یافت از دیوانهای او مطلع الانوار ـ شیرین و خسرو ـ آئینهٔ اسکندری ـ لیلی و مجنون ـ هشت بهشت را میتوان نام برد وفاتش در سال ۷۲۵ قمری اتفاق افتاده .

غزل

جان زتن بردی و جانانی هنوز   دردها دادی و درمانی هنوز
آشکارا سینه‌ام بشکافتی .   همچنان در سینه پنهانی هنوز
ملک دل کردی خراب از تیر ناز   وندر این ویرانه سلطانی هنوز
من زگریه چون نمک بگداختم   تو ز خنده شکرستانی هنوز

پیری و شاهد پرستی ناخوش است
خسروا تاکی پریشانی ـ هنوز

خیام

ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام

در اوایل قرن چهارم متولد شده وی یکی از بزرگترین مفاخر ملی ما است و به همهٔ فنون و معلومات زمان خود محیط بوده وی در - فلسفه - و - ریاضی - و - هیئت - و - نجوم - تخصص کامل داشته علاوه بر اینها دیوان رباعیات لطیف و فلسفی او است که به زبانهای مختلف ترجمه شده وفات او را در سال ۵۲۰ هجری نوشته اند مزارش در - امام زاده محروق - در نیشابور میباشد .

چند رباعی از خیام .

این غافلهٔ عمر عجب میگذرد / دریاب دمی که از طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری / پیش آر پیاله را که شب میگذرد

افسوس که دورهٔ جوانی طی شد / وان تازه بهار زندگانی طی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب / فریاد ندانم که کی آمد کی شد

خواجو

اَبوالعَطا کَمال الدّین محَمُود بن عَلی بن محَمُود

در تاریخ ۶۸۹ هجری در کرمان - متولد شده و پس از سفر حج به شیراز رفت و با حافظ - ملاقات کرد وی غیر از دیوان اشعارش - همای و همایون - گل و نوروز - کمال نامه - روضة الانوار - گوهر نامه - سام نامه از او است .

خواجو - در تاریخ ۷۵۳ هجری وفات یافته .

غزل

زتو با تو راز گویم بزبان بی زبانی - به تو از تو راه جویم به نشان بی نشانی
چه شوی ز دیده پنهان که چو روز مینماید - رخ همچو آفتابت ز نقاب آسمانی
زتو دیده چون بدوزم که توئی چراغ دیده - زتو کی کناره گیرم که تو در میان جانی
همه پرتو و تو شمعی همه عنصر و تو روحی - همه قطره و تو بحری همه گوهر و تو کانی

دل دردمند خواجو بخدنگ غمزه خستی
نه طریق دوستانست و نه شرط مهربانی

دیوانه

- اقاشیخ اسدالله -

اصلش از - قمشه - ۱۴ - فرسنگی - اصفهان - شغلش برزگری بوده و در سن ۳۶ سالگی در تاریخ ۱۳۳۴ قمری وفات کرده

غزل

خوشتر ز روزگار جنون روزگار نیست　　نیکوتر از دیار محبت دیار نیست
ان سر که نیست در ره پاکان عشق باز　　شایسته نشیمن زانوی یار نیست
منصور نیست هر که چو منصور پای دار　　اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست
سود و زیان عشق بحکم ضرورت است　　ما را در این معامله هیچ اختیار نیست

عاقل اگرچه عاقبت از جوی بگذرد
اما مسلم است که دیوانه وار نیست

رفعت

رفعت سمنانی حاجی محمد صادق .

از سالکین دراویش - نعمت اللهی - است وی مدتی

در ـ گناباد ـ وپس در ـ نیشابور ـ بوده و تا پایان عمر ـ مُجَرَّد ـ بسر بُرده و در سال ۱۳۱۰ شمسی در تهران بدرود زندگی گفته .

غزل

شب شمع یکطرف رخ جانانه یکطرف من یکطرف در آتش و پروانه یکطرف
افکنده بهر صید دل من ز زلف و خال دام بلا زیکطرف و دانه یکطرف
از عشق او بگریه و در خنده روز و شب عاقل زیکطرف دل دیوانه یکطرف
ایمان و کفر زلف و رخش دل چو دید گفت زد کعبه یکطرف ره و بتخانه یکطرف
در حیرتم که دل زچه رو میبرند و دین
جانان زیکطرف دل دیوانه یکطرف

رُودکی

ابو عبدالله جعفر بن محمّد .

در دهکده ـ رودک ـ از نواحی ـ سمرقند ـ متولّد شده و نخستین پایه گذار شعر فارسی است و ـ کلیله و دمنه ـ را هم او به نظم

دراورده که مطلعش این بیت است

هرکه نامخت ازگذشت روزگار　　　　هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

عدهٔ از تاریخ نویسان عقیده دارند که او کور مادرزاد بوده و در سال ۳۲۹ هجری وفات یافته .

رباعی

باآنکه دلم از غم هجرت خونست　　　　شادی به غم توام زغم افزونست
اندیشه کنم هر شب و گویم یارب　　　　هجرانش چنین است وصالش چونست

زرگر

آقا محمد حسن. در تاریخ ۱۲۷۰ هجری وفات کرده .

غزل

چو کرد لب بی آلوده ترک باده پرستم　　　　بریخت خون جهانی به این بهانه که مستم
بعهد سست نکویان نبسته است کسی دل　　　　توساده لوحی من بین که دل بعهد تو بستم
نه شیخ مید هدم توبه ونه پیر مغان می　　　　زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم
اگرچه نیست امیدی بعهد سست نکویان
به این خوشم که زمانی بود بدست تو دستم

سَعدی -

افصح المتکلّمین - شیخ مُشرف الدّین مُصلح بن عبد اللّه سعدی شیرازی .

در سال ۶۰۶ هجری در شیراز متولّد شده و در جوانی به بغداد رفته و در مدرسهٔ نظامیّه - به تحصیل علوم دینی و ادبی پرداخت وی مدّت ۴۰ سال مسافرتهائی به - بعلبک - بصره - کوفه - مصر - مراکش - دیار بکر - روم - بلخ - هندوستان و گجرات - کرده و چندین بار پیاده سفر حج بجا آورده است .

تاریخ وفات او را در سال ۶۹۱ نوشته اند وی بحق یکی از درخشانترین ستارگان آسمان نظم و نثر است .

غزل

خوش است عمر ولی حیف جاودانی نیست پس اعتماد براین پنج روز فانی نیست

گلیست خرم و خندان و تازه و شاداب | ولی ثبات و دوامش چنانکه دائمی نیست
دل ای رفیق بر این کاروانسرای مبند | که خانه ساختن آئین کاروانی نیست

زمین به تیغ بلاغت گرفته ای سعدی
سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

سلمان - ساوجی

خواجه جمال الدّین بن سلمان بن خواجه علاءِ الدّین محمد ساوجی .

در اوّل قرن هشتم در - ساوه - تولد یافته پدرش نیز مردی فاضل بوده - سلمان - مدّت ۴۰ سال در - بغداد - و تبریز - بسر برده دو داستان - جمشید و خورشید - و - فراقنامه از او میباشد وی در سال ۷۷۸ هجری در ساوه وفات کرده

غزل

من هرچه دیده ام زدل و دیده دیده ام گاهی زدل بود گله گاهی زدیده ام
من هرچه دیده ام زدل و دیده تاکنون از دل ندیده ام همه ازدیده دیده ام
آه دهن دریده من راز فاش کرد او را گناه نیست منش پروریده ام
گویند بوی زلف تو جان تازه میکند
سلمان قبول کن که من ازجان شنیده ام

سنائی -

ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی .

سنائی در اواسط قرن پنجم در غزنین متولد شده آثار او همه ازحقایق عرفانی حکایت میکند وفاتش در تاریخ ۵۴۵ هـ در غزنین اتفاق افتاده و مزارش زیارتگاه مردم است .

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای شاهدان شیرین کار
درجهان شاهدی و ما فارغ درقدح جرعه ای و ما هشیار
زین سپس دست ما و دامن دوست
بعدازاین گوش ما و حلقهٔ یار

شهریار

محمّد حسین بهجت تبریزی فرزند حاجی میرزا آقا

در سال ۱۲۸۵ ش - در - تبریز - متولّد شده .

در دیاری که در او نیست کسی یار کسی
کاش یارب که نیفتد بکسی کار کسی

گر کسی را نفکندیم بسر سایهٔ گل
شکر ایزد که نبودیم بپا خار کسی

صائب -

میرزا محمّد علی فرزند میرزا عبد الرّحیم .

صائب - در حدود سالهای ۱۰۱۰ تا ۱۰۱۶ در اصفهان متولّد شده و مورد توجّه خاصّ شاه عبّاس - بوده است صائب - مدّتی به - هندوستان - رفته و پس از بازگشت به ایران سَمَت ملک الشعرائی دربار شاه عبّاس را داشته وفات او را در سال ۱۰۸۱ قمری نوشته اند .

خوش آنکه از دو جهان گوشه غمی دارد   همیشه سر بگریبان ماتمی دارد

تو اهل صحبت دل نیستی چه میدانی

که سر بجیب کشیدن چه عالمی دارد

صَبُوحی -

شاطر عباس صَبوحی -

ای خوش آنانکه قدم بر در میخانه زدند   بوسه دادند لب ساقی و پیمانه زدند

بحقارت منگر باده کشان را کین قوم   پشت پا بر فلک از همت مردانه زدند

خون من باد حلال لب شیرین دهنان   که بکار دل من خندهٔ مستانه زدند

آخر از پیرهن چاک صبوحی سر زد

آتشی را که نهان بر پر پروانه زدند

طَبیب اِصفهانی -

میرزا عبد الباقی فرزند محمّد رحیم طبیب -

از شاعران قرن دوازدهم هجری و در سال ۱۱۶۸ق وفات کرده

غمت در نهانخانهٔ دل نشیند ... بنازی که لیلی به محمل نشیند
بدنبال محمل چنان زار گریم ... که از گریه ام ناقه در گل نشیند
بنازم به بزم محبت که آنجا ... گدائی و شاهی مقابل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ... زبامی که برخاست مشکل نشیند

طبیب از طلب در دو گیتی بیاسای
کسی چون میان دو گیتی نشیند

صفی علیشاه -

حسن بن محمد باقر اصفهانی - ملقب به - صفی نعمت اللهی در سوم شعبان ۱۲۵۱ متولد و مدت ۲۰ سال در جوانی در - یزد - بوده سپس از راه - هندوستان - به - حجاز - رفته و اغلب مشایخ - ایران - و - هند - و - روم - را ملاقات کرده از تالیفاتش - زبدة الاسرار - رساله عرفان الحق - بحر الحقایق - میباشد و تفسیر قرآن که به نظم نوشته معروف میباشد

خواهم ایدل محو دیدارت کنم — جلوه گاه روی دلدارت کنم
واله آن ماه رخسارت کنم — بستهٔ آن زلف طرارت کنم
در بلای عشق دلدارت کنم

تا شوی آواره از شهر و دیار — تا شوی بیگانه از خویش وتبار
بگسلی زنجیر عقل و اختیار — سر بصحرا نهی دیوانه وار
پای بند طرّه یارت کنم

گر تو خواهی کز طریقت دم زنی — پای باید بر سر عالم زنی
نی که عالم از طمع بر هم زنی — چون دم از آمال دنیا کم زنی
مورد الطاف بسیارت کنم

ساعتی در خود نگر تا کیستی — از کجائی وز چه جائی چیستی
درجهان بهر چه عمری زیستی — جمع هستی را بزن بر نیستی
از حسابت تا خبر دارت کنم

طیّب - مُصعَبی

جهانا همانا فسونی و بازی — که بر کس نپائی و با کس نسازی
بظاهر یکی بت پر از نقش آذر — بباطن چو خوک پلید و گرازی
یکی را نعیمی یکی را جهیمی — یکی را نشیبی یکی را فرازی
چرا زیرکانند بس تنگ روزی — چرا ابلهانند در بی نیازی

چرا عمر طاوس و درّاج کوته　　چرا مار و کرکس زید در درازی
اگر نه همه کار تو باژگونه است
چرا آنکه ناکس ترا دارنوازی

ظهیر فاریابی -

ظَهیرالدّین ابوالفضل طاهر بن محمّد فاریابی در دهکدهٔ - فاریاب بلخ - متولّد و از گویندگان نامدار قرن ششم میباشد و در سال ۵۹۸ قمری در تبریز وفات یافته

رباعی

دل خیمهٔ غم بر آتش ناب زده است　　خونابه دیدگان ره خواب زده است
این تعبیه بین که دل برون آورده است
وین نقل نگر که دیده بر آب زده است

عُبید زاکانی -

نظام الدین عبید زاکانی قزوینی در سال ۷۷۲ قمری وفات یافته وی علاوه بر دیوان انتقادی موش وگربه - و - مثنوی عشاقنامه - کتابهای دیگری نیز دارد -

در ما بناز میگذرد دلربای ما | بیگانه وار می نگرد آشنای ما
بی جرم دوست زما پا کشید ورفت | تا خود چه گفت دشمن ما در غفای ما
ما دل به درد عشق ضروری نهاده ایم | زیرا که فارغ است طبیب از دوای ما

شاید که خون ز دیده بریزی عبید از انک
او میکند همیشه خرابی برای ما

غزلی از عرفی -

خوش انجمن که از گرمی شرابش رو بسوزاند | بهر جانب که غلطم داغ می پهلو بسوزاند
لبم گر با ترنم آشنا گردد در این مستی | صد آتشخانه از یک نعرهٔ یا هو بسوزاند
اگر یکدم نفس در دل نگهدارم ز هر مویم | جهد برقی که چندین خانه از هر سو بسوزاند

چنان با نیک و بد سر کُن که بعد از مُردنت عُرفی
مسلمانت به زمزم شوید و کافر - بسوزاند

عراقی

شیخ فخر الدّین ابراهیم بن بزرگمهر بن عبد الغفار جوالقی همدانی - مُتخلّص به عراقی - در سال ۶۱۰ هجری در - کومجان - از توابع همدان متولّد شده وی در جوانی به - هندوستان - واز آنجا به - قونیه - رفته و سرانجام در سال ۶۸۸ در - دمشق - وفات کرده در کلام عراقی شور و شوقی عاشقانه هست که گاه با حقایق عرفانی همراه میباشد .

غزل

زده دیده خون فشانم زغمت شب جدائی | چکنم که هست اینها گُل روی آشنائی
همه شب نهاده ام سر چو سگان بر آستانت | که رقیب در نیاید به بهانهٔ گدائی
مژه ها و چشم یارم بنظر چنان نماید | که میان سُنبلستان چرد آهوی ختائی
سر برگ گل ندارم بچه رو روم به گُلشن | که شنیده ام زگلها همه بوی بیوفائی
بکدام مذهب است این بکدام ملّت است این | که کُشند عاشقی را که تو عاشقم چرائی

بطواف کعبه رفتم بحرم رهم ندادند
که برون در چه کردی که درون خانهٔ ئی
بقمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم
چو بصومعه رسیدم همه زاهد ریائی
در دیر میزدم من که ندا ز در درآمد
که درا درا عراقی که تو هم از آن ما ئی

عسجدی

ابو نظر عبد العزیز بن منصور مرزی عسجدی -
در سال ۴۳۲ قمری وفات یافته .

زبس خونها که میریزی بغمزه
شمار کشتگان ناید بیادت
گر از خون ریختن شرمت نیاید
زرنج غمزه باری شرم بادت

عطار -

شیخ فرید الدین محمد بن ابراهیم .
از بزرگترین گوینده گان وپیشوایان - متصوفه - دراواسط

قرن ششم میباشد وی ایّام جوانی را در مکتب معارف وخدمت مشایخ گذرانیده وسرانجام خود بمقام ارشاد رسیده است -

تالیفات عطّار از نظم و نثر زیاد است مانند.

اسرار نامه - الهی نامه - مختار نامه - بلبل نامه - منطق الطیر - وغیره وفات وی در سال ۶۱۸ قمری در نیشابور - اتّفاق افتاده .

رباعی.

گفتم دل و دین در سر کارت کردم | هر چیز که داشتم نثارت کردم
گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی | این من بودم که بیقرارت کردم

عَمعَق بُخارائی -

اَبوُالنجیبْ شهاب الدّین عَمعَق بخارائی -

از شاعران قرن ششم هجری و در ماوراءالنهر -
میزیسته عمراو را بیش از صد سال نوشته‌اند تاریخ وفاتش
۵۴۲ ه‍ ق - میباشد .

هر دیده که عاشقست خوابش ندهید
هر دل که در آتشست آبش ندهید
دل از بر من رمیده از بهر خدای
گر آید و در زند جوابش ندهید

عُنصُری -

اَبوالقاسم حسن بن احمد عُنصُری بَلخی -
تولدش در سال ۳۵۰ قمری بوده و کتاب داستان
وامق و عَذرای او مشهور است و وفاتش را در تاریخ -
۴۳۲ نوشته اند .

اگر غم را چو آتش دُود بودی
جهان تاریک بودی جاودانه
گر این گیتی سراسر تو بگردی
خردمندی نیابی شادمانه

غَمام

انسانی کامل و وارسته‌ای روشن ضمیر و بزرگوار سیدی جلیل القدر
نام نامیش محمد کنیه اش - یوسف زاده - متخلص به -غمام-
فرزند شریف حجة الاسلام جناب آقای سید یوسف -همدانی
اعلی الله مقامه از سادات حسینی در ماه رجب سال ۱۲۹۲ ش
در -کربلا- متولد و تا سن ۱۳ سالگی در عراق اقامت
داشته اند و در شب جمعه سوم مهرماه ۱۳۲۱ شمسی در روز
سیزدهم ماه رمضان برابر با سال ۱۳۶۱ هجری در -تهران-
وفات و جسد شریفشان به همدان حمل و در شاهزاده حسین
در مقبرهٔ خانوادگی مدفون گردیده اند .



غمام

نقاش ابوالحسن بهار

چه سعادتمند مردمی که درک محضر مقدسشان - نصیب آنان گردیده و از آن مقام منیع کسب فیض کرده اند و در نهایت خوشبختی چنین توفیقی نیز ولو برای مدتی کم شامل حال این بنده گردیده است .

غزل

بیافرید خداوند لم یزل ما را / که لایزال اطاعت کنیم دانا را
مباش در پی کشف رموز دانایان / که هیچ حل نتوان کرد این معما را
ز فهم گفتهٔ همچون خودی شوی عاجز / چگونه فهم کنی گفته های دانا را
تو آن نه ای که شناسد فضیلت انسان / مگس چگونه تواند شناخت عنقا را
بکار اهل نظر کار خود قیاس مکن / که فرقهاست ز هم مرده و مسیحا را
چسان ز سرّ نهان آگهند رندانی / که خوب و بد نشناسند کار پیدا را
اگرچه باد درخت کهن کند از بیخ / ز جای خود نکند کوه پای برجا را
کسی که روی پری را ندیده کی داند / که حال چیست دل دردمند شیدا را
نه غصهٔ شکری خورده و نه حسرت قند / چه غم ز حال مگس طوطی شکرخا را
غریق بحر بلا را چه سود خواهد بود / از اینکه دُرّ و گهر هست قعر دریا را

غمام عیب فراوان خود نمی بینی
مگر بدیده کشی خاک پای بینا را

غُبار

آقا حسین رضوی متخلص به - غبار - فرزند حاجی سید صادق امام جمعهٔ - همدان - میباشد

غبار - در حدود سال ۱۲۷۰ قمری در شهرستان همدان متولد و در اوایل جوانی به تحصیل علوم دینی پرداخته و بعداً طبع و ذوق سلیمش بطریقهٔ سیر و سلوک متمایل گشته و تمام همّ خود را به مجاهدت نفسانیه و تکمیل مراتب انسانیت مصروف داشته است.

وی در سال ۱۳۲۲ در - همدان - وفات و در آنشهر مدفون گردیده است معاصرینش - جاوید - مظهر -

-پروین- و کیهان- میباشند .

غزل

گرچه سخت افتاده در دام طبیعت مرغ جانم
هرگز از خاطر نخواهد شد هوای آشیانم
رهروان کوی جانان راز رحمت باز گوئید
ای رفیقان منهم آخر مردم این کاروانم
غوطه در دریای حیرت میزنم کاخر ز رحمت
یا خدا یا ناخدا بندد به کشتی بادبانم
غمزه خنجر میزند مژگان به نشتر میخراشد
با تماشای تو من فارغ زکار این و آنم
میکشم باربلا را با تنی لاغرتر از مو
تا اسیر آن بت سنگین دل لاغر میانم
گر صبا خاک غبار از کوی جانان بر ندارد
فارغ از عیش نهان وا ز حیات جاودانم

فردوسی-

در سال ۳۲۹ هجری که مرگ - رودکی - رادر کام
خود فرو کشید در همین سال و شاید در همان روزهائیکه رودکی
دیده از جهان فرو می بست کمی دورتر از شهر - سمرقند -
در - طوس - کودکی دیده بجهان گشود که می بایست
بنائی را که - رودکی - بنیاد نهاده به اوج خود برساند .
وسالیانی بعد این کودک بنام - حکیم ابوالقاسم فردوسی -
مشهور گشت و جهان را از نام بلند خود پرآوازه گردانید .

پند -

هر آنکه کت آمد به بد دسترس　　ز یزدان بترس و مکن بد بکس
بنزد کهان و بنزد مهان　　به آزار موری نیرزد جهان
دراز است دست جهان بر بدی　　همه نیکوئی کن اگر بخردی
چو نیکی کنی نیکی آید برت
بدی را بدی باشد اندر خورت

فرّخی یزدی -

محمّد فرزند محمد ابراهیم فرّخی - در سال ۱۳۰۶ ه
متولد و در تاریخ ۱۳۴۰ وفات یافته وی روزنامهٔ طوفان -
را منتشر نموده است .

غزل .

شب چو در بستم و مست از می نابش کردم ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم
دیدی آن ترک خطا دشمن جان بود مرا گرچه عمری بخطا دوست خطابش کردم
منزل مردم بیگانه چه شد خانهٔ چشم آنقدر گریه نمودم که خرابش کردم

زندگی کردن من مردن تدریجی بود
آنچه جان کند تنم عمر حسابش کردم

فروغی بسطامی

میرزا عباس فرزند اقا موسی . در سال ۱۲۱۳ ق

متولد و در سال ۱۲۷۴ بدرود حیات گفته .

غزل .

اندوه تو شد وارد کاشانه ام امشب
مهمان عزیز آمده در خانه ام امشب

صد شکر خدا را که نشسته است بشادی
گنج غمت اندر دل ویرانه ام امشب

از من بگریزید که می خورده ام امشب
با من منشینید که دیوانه ام امشب

بی حاصلم از عمر گرانمایه فروغی
گر جان برود در پی جانانه ام امشب

قاآنی - شیرازی .

میرزا حبیب پسر میرزا محمد علی متخلص به - گلشن
در سال ۱۲۲۲ هجری در شیراز - متولد شده وی علاوه بر دیوان
اشعار کتاب دیگری بنام - پریشان - دارد و در سال ۱۲۷۰ هجری
در - تهران - وفات کرده و در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است

رباعی -

برنگ و بوی جهانی نه بلکه بهتر از آنی بحکم آنکه جهان پیر گشته و تو جوانی

ستاره ای نه مهی نه فرشته ای نه گلی نه
بهرچه خوانمت آنی چو بنگرم به از آنی

کلیم کاشانی

اَبوُطالب کلیم کاشانی - یکی از شاعران بزرگ و نامی ایران و معاصر شاه عبّاس کبیر و - صائب تبریزی - است کلیم - در ایران و هندوستان به - طالبای کلیم - شهرت دارد و ملک الشعرای - شاه جهان - پنجمین پادشاه گورکانی هند بوده است .

اشعار کلیم نزدیک ۲۴ هزار بیت میباشد از تاریخ تولّدش اطّلاعی در دست نیست و سال وفات او را ۱۰۶۱ ه‍/ق

نوشته اند .

غزل

دوش گم کردم زبیهوشی ره کاشانه را — یافتم باز از نوای جغد این ویرانه را
طالع بد بین که بر چاک دلم خندید و رفت — آنکه مرهم مینهاد از رحم زخم شانه را
تا کی ای سر در هوا در آسمان جوئی خدا — ذوقی از بالا نشستن نیست صاحبخانه را
آرزوی بوسه از ساقی نه حد چون منست — مستم و باز ترس میبوسم لب پیمانه را

در حریم دل چو شمع ناله افروزی کلیم
حاجت شمع و چراغی نیست آتشخانه را

مانی شیرازی

از شاعران و نقاشان قرن دهم هجری است که در سال ۹۱۰ به امر شاه اسمعیل - صفوی به قتل رسیده و در گورستان سرخاب تبریز مدفون گردیده .

غزل

حدیث درد من گر کس نگفت افسانه ای کمتر — وگر منهم نباشم در جهان دیوانه ای کمتر
نکو بزیست عالم لیک ساقی جام غم دارد — خوش آن مهمان که خورد از دست او پیمانه ای کمتر

کسی عاشق بود کز آتش سوزان نپرهیزد براه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر
مکن بانی عمارت و زسرای دهر بیرون شو
برای این دو روز عمر محنت خانه‌ای کمتر

مجمر -

سید حسن مجمر - در - زواره - از توابع اصفهان متولد شده و از آنجا به تهران آمده و در سال ۱۲۲۵ هجری وفات یافته است .

رباعی .

یارب به سبو کشان مستم بخشای بر مغبچگان می پرستم بخشای
بر این منگر که باده در دست منست بر آنکه دهد باده بدستم بخشای

- مولوی -

مولانا جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد بن حسین

در سال ۶۰۴ هجری در - بلخ - متولد و در کودکی مقارن حملهٔ مغول - با پدرش معروف به - بهاء الدین ولد - به اسیای صغیر رفت و در شهر - قونیه - منزل کرد و در آنجا در تاریخ ۶۷۲ وفات کرد و امروز مدفنش زیارتگاه پیروان او میباشد .

مولوی - در - قونیه - به تعلیم علوم دینی اشتغال داشت تا زمانیکه با عارف بزرگ - شمس الدین محمد علی ملکزاد - تبریزی ملاقات کرد و پس از مفارقت تاثیر عظیمی در وی بروز کرده و تا آخر عمر بهمین وضع باقی بوده و در این دورهٔ پرشور است که آثار ادبی کم نظیر خود را بوجود آورده .

دیوان مثنوی — یکی از بزرگترین آثار عالم عرفان است مولوی - دیوان دیگری بنام - شمس تبریزی - سروده

که مقرون به شور والتهابی است که در حالات گوناگون
به او دست میداده و همیشه روی سُخنش با مرادی گُم گشته
است که در هجران بی پایان او بر رشتهٔ نظم درآورده .

. واینک چند رباعی از مولوی .

بازیچهٔ قدرت خدائیم همه اوهست توانگر و گدائیم همه
بر یکدگر این زیادتی جستن چیست
آخر ز در یکی سرائیم همه

یاری که بنزد او گُل و خار یکیست در مذهب او مُصحف و زنّار یکیست
ما را غم آن یار چرا باید خورد
کو را خر لنگ و اسب رهوار یکیست

در دایرهٔ وجود موجود علی است اندر دو جهان مقصد و مقصود علی است
گر خانهٔ اعتقاد ویران نشدی
من فاش بگفتمی که معبود علی است

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

نشاط

معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب - درسال ۱۱۷۵ هجری در- اصفهان- متولد شده وی از بزرگترین شاعران دورهٔ قاجاریه است مجموعهٔ آثارش بنام- گنجینه- بطبع رسیده وفات او در تاریخ ۱۲۴۴ اتفاق افتاده .

غزل -

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است
کاخ دل در خور اورنگ شهی باید کرد

شب که خورشید جهانتاب نهان از نظر است
قطع این مرحله با نور - مهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگهی باید داشت
کشور خصم تبه از سپهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه نشاط
سجده از دور بهر صبحگهی باید کرد

شاه - نعمت الله ولی -

امیر سید نور الدین شاه نعمت الله ولی ماهانی کرمانی

در روز پنجشنبهٔ ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری در قصبهٔ کوه بنان - کرمان تولّد یافته و بقولی نسبتش به حضرت - امام محمد باقر - میرسد وی پس از کسب علوم مُقدّماتی در سنّ ۱۴ سالگی به - مکّه - مشرّف شده و سالها بریاضت و تزکیهٔ نفس پرداخته تا عاقبت از دست - شیخ عبدالله - یکی از عرفای عصر خویش - خرقه - پوشیده و پس از توقّف مدتی در - یزد - به - ماهان - مراجعت و به ارشاد مجذوبان پرداخت .

شاه نعمت اللّه - در تصوّف مؤسّس سلسلهٔ - نعمت اللهی - است و در عرفان مقامی بلند دارد .

شاه نعمت اللّه - در سرودن شعر گاهی - نعمت الله - و گاهی سیّد - تخلّص کرده وی قریب ۱۰۰ سال عمر کرده است

وفاتِ او را بعضی سال ۸۲۷ قمری نوشته اند .

وصال شیرازی

ایکه در کوی حقیقت ز مجاز آمده ای
باده خور باده که از راه دراز آمده ای

دشمنان را اثر باده بهم دوست کند
تو شدی مست و بما عربده ساز آمده ای

چه شد ای صوفی سالوس که در محفل قرب
توبه این ازرق و دغل محرم راز آمده ای

کعبه بتخانه چه شد قابل طاعت نبود
خودی خویش بنه گر به مجاز آمده ای

خرقه و دفتر و سجاده و تسبیح وصال
همه دادی مگر از میکده باز آمده ای

وحشی بافقی

کمال الدین - در قصبهٔ - بافق کرمان - متولد و بیشتر اقامت او در - یزد - بوده و شهرت وحشی بواسطه ترکیب بندهای اواست وی در سال ۹۹۱ هجری وفات یافته .

دوستان شرح پریشانی من گوش کنید داستان غم پنهانی من گوش کنید
قصهٔ بیسروسامانی من گوش کنید گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید
شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی
سوختم سوختم این سوز نهفتن تا کی
روزگاری من و دل ساکن کوئی بودیم ساکن کوی بت عربده جوئی بودیم
عقل و دین باخته دیوانهٔ روئی بودیم بستهٔ سلسلهٔ سلسله موئی - بودیم
کس در آن سلسله غیر از من و دل بند نبود
یک گرفتار از این جمله که هستند نبود
نرگس غمزده اش اینهمه بیمار نداشت سنبل پر شکنش هیچ گرفتار نداشت
اینهمه مشتری و گرمی بازار نداشت یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت
اول آنکس که خریدار شدش من بودم
باعث گرمی بازار شدش من بودم
عشق من شد سبب خوبی و رعنائی او داد رسوائی من شهرت زیبائی او
بسکه دادم همه جا شهرت زیبائی او شهر پر گشت ز غوغای تماشائی او
اینزمان عاشق سرگشته فراوان دارد
کی سر و برگ من بیسروسامان دارد
چاره این است و ندارم به از این رای دگر که دهم جای دگر دل به دلارای دگر
چشم خود فرش کنم زیر کف پای دگر بر کف پای دگر بوسه زنم جای دگر

بعد ازاین رای من اینست وهمین خواهد بود
من براین هستم والبتهٔ چنین خواهد بود

مدتی در ره عشق تو دویدیم بس است
راه صد بادیهٔ درد بریدیم بس است

قدم از راه طلب باز کشیدیم بس است
اول و آخر این مرحله دیدیم بس است

بعد ازاین ما و سر کوی دلارای ـ دگر
با غزالی بغزلخوانی و غوغای ـ دگر

گرچه از خاطر وحشی هوس روی تو رفت
شد دل آزرده و آزرده دل از کوی تو رفت

از دلش آرزوی قامت دلجوی تو رفت
با دل پرگله از ناخوشی کوی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کند
سخن مصلحت آمیز کسان گوش کند

هلالی جغتائی

هلالی جغتائی استرابادی ـ از شعرای اواخر قرن نهم واوایل قرن دهم هجری است وی غیر از دیوان غزلیات وقصاید ورباعیات منظومه های دیگری بنام شاه ودرویش

لیلی و مجنون - صفات العاشقین - دارد .

هلالی - اصلش ترک بوده و در اوایل عهد صفویه در سال ۹۲۶ هجری بدستور - عبدالله خان ازبک - در هرات - بقتل رسیده وی از اقسام شعر غزل را بهتر میسروده و باید او را از شاعران نامدار عصر خود بشمار آورد .

غزل .

به یار بیوفا عمری وفا کردم ندانستم
به امید وفا بر خود جفا کردم ندانستم

دل آزاریکه هرگز دیده بر مردم نیندازد
بسان مردمش در دیده جا کردم ندانستم

بلای جان من آن شوخ و من افتاده در کویش
دریغا خانه در کوی بلا کردم ندانستم

گرفتم آن سر زلف و کشیدم صد گرفتاری
بدست خویش خود را مبتلا کردم ندانستم

هلالی پیش آن مه شرمسارم زین شکایتها
در این معنی بغایت ماجرا کردم ندانستم

هاتف اصفهانی

سید احمد هاتف - از شعرای بزرگ قرن سیزدهم هجری است و در اصفهان در سال ۱۱۹۸ وفات یافته. هاتف در حکمت و طب نیز دست داشته.

شاهکار هاتف - ترجیع بند - عارفانه و عاشقانهٔ او است که از جهت اسلوب کلام و ترکیب الفاظ و معانی و مضامین فارسی کم نظیر میباشد.

ترجیع بند

ای فدای تو هم دل و هم جان — وی نثار رهت همین و همان
دل فدای تو چون توئی دلبر — جان فدای تو چون توئی جانان
دل رهاندن ز دست تو مشکل — جان فشاندن بپای تو آسان
راه وصل تو راه پرآشوب — درد عشق تو درد بیدرمان
بندگانیم جان و دل بر کف — چشم بر حکم و گوش بر فرمان
گر سر صلح داری اینک دل — ور سر جنگ داری اینک جان
دوش از سوز عشق و جذبهٔ شوق — هر طرف میشتافتم حیران
آخر کار شوق - دیدارم — سوی دیر مغان کشید عنان

چشم بد دور خلوتی دیدم روشن از نور حق نه از نیران
هر طرف دیدم آتشی کانشب دید در طور موسی عمران
پیری آنجا به آتش افروزی به ادب گرد پیر مغبچگان
همه سیمین عذار و گل رخسار همه شیرین زبان و تنگ دهان
عود و چنگ و دف و نی و بربط شمع و نقل و گل و می و ریحان
ساقی ماهروی مشکین موی مطرب بذله گوی خوش الحان
مغ و مغزاده موبد و دستور خدمتش را تمام بسته میان
من شرمنده از مسلمانی شدم آنجا به گوشه‌ای پنهان
پیر پرسید کیست این گفتند عاشقی بیقرار و سرگردان
گفت جامی دهیدش از می ناب گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ساقی آتش پرست و آتش دست ریخت در ساغر آتش سوزان
چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
مست افتادم و در آن مستی به زبانی که شرح آن نتوان
این سخن می‌شنیدم از اعضا همه حتی الورید و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

از تو ای دوست نگسلم پیوند در به تیغم بُرند بند از بند
الحق ارزان بود ز ما صد جان وز دهان تو نیم شکر خند

ای پدر پند کم ده از عشقم / که نخواهد شد اهل این فرزند
من ره کوی عافیت دانم / چکنم کاوفتاده‌ام بکمند
پند آنان دهند خلق ایکاش / که ز عشق تو میدهندم پند
در کلیسا به دلبری ترسا / گفتم ای دل بدام تو دربند
ایکه دارد به تار زنارت / هر سر موی من جدا پیوند
ره به وحدت نیافتن تا کی / ننگ تثلیث بر یکی تا چند
نام حق یگانه چون شاید / که اَب و اِبن و روح قُدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت / وز شکرخنده ریخت آب از قند
که گر از سر وحدت آگاهی / تهمت کافری بما مپسند
در سه آئینه شاهد ازلی / پرتو از روی تابناک افکند
سه نگردد بریشم ار او را / پرنیان خوانی و حریر و پرند
ما در این گفتگو که از یک سو / شد ز ناقوس این ترانه بلند

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

دوش رفتم به کوی باده فروش / ز آتش عشق دل بجوش و خروش
محفلی نغز دیدم و روشن / میر آن بزم پیر باده فروش
چاکران ایستاده صف در صف / باده خواران نشسته دوش بدوش
پیر در صدر و می کشان دورش / پاره ای مست و پاره ای مدهوش

سینه بی کینه و درون صافی — دل پر از گفتگو و لب خاموش
همه را از عنایت - ازلی — چشم حق بین و گوش راست نیوش
سخن این به آن هنیئاً لک — پاسخ آن به این که بادت نوش
گوش بر چنگ و چشم بر ساغر — آرزوی دو کون در آغوش
به ادب پیش رفتم و گفتم — ای ترا دل قرارگاه سروش
عاشقم دردناک و حاجتمند — درد من بنگر و به درمان کوش
پیر خندان بطنز با من گفت — که ای ترا پیر عقل حلقه بگوش
تو کجا ما کجا که از شرمت — دختر رز به شیشه برقع پوش
گفتمش سوخت جانم آبی ده — و آتش من فرونشان از جوش
دوش میسوختم از این آتش — آه اگر امشبم بود چون دوش
گفت خندان که هین پیاله بگیر — ستدم گفت هان زیاده منوش
جرعه‌ای در کشیدم و گشتم — فارغ از رنج عقل و زحمت هوش
چون بهوش آمدم یکی دیدم — مابقی سربسر خطوط و نقوش
ناگهان از صوامع ملکوت — این حدیثم سروش گفت بگوش

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

چشم دل باز کن که جان بینی — آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری — همه آفاق گلستان بینی

بر همه اهل آن زمین بمراد   گردش دور آسمان بینی
آنچه بینی دلت همان خواهد   وآنچه خواهد دلت همان بینی
بی‌سر و پا گدای آنجا را   سر ز ملک جهان گران بینی
هم در آن پا برهنه جمعی را   پای بر فرق فرقدان بینی
هم در آن سر برهنه قومی را   بر سر از عرش سایبان بینی
گاه وجد و سماع هر یک را   بر دو کون آستین فشان بینی
دل هر ذره را که بشکافی   آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر بعشق دهی   کافرم گر جوی زیان بینی
جان گدازی اگر به آتش عشق   عشق را کیمیای جان بینی
از مضیق جهات درگذری   وسعت ملک لامکان بینی
آنچه نشنیده گوشت آن شنوی   وآنچه نادیده چشمت آن بینی
تا بجائی رساندت که یکی   از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورزی از دل و جان   تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او
وحده لا اله الا هو

یار بی پرده از در و دیوار   در تجلی است یا اولی الابصار
شمع جوئی و آفتاب بلند   روز بس روشن و تو در شب تار
گر ز ظلمات خود رهی بینی   همه عالم مشارق الانوار

کور و کش تا بد و عصا طلبی … به از این راه روشن و هموار
چشم بگشا به گلستان و ببین … جلوهٔ آب صاف در گل و خار
ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ … لاله و گل نگر در آن گلزار
پا به راه طلب نه از ره عشق … بهر این راه توشه‌ای بردار
شود آسان ز عشق کاری چند … که بود نزد عقل بس دشوار
صد رهت لن ترانی ار گوید … باز میدار دیده بر دیدار
تا بجائی رسی که می نرسد … پای اوهام و پایهٔ افکار
بار یابی به محفلی کانجا … جبرئیل امین ندارد بار
این ره آن زاد راه و این منزل … مرد راهی اگر بیا و بیار
ور نه‌ای مرد راه چون دگران … یار میگرد و پشت سر میخار
هاتف ارباب معرفت که گهی … مست خوانندشان و گه هشیار
از می و بزم و ساقی و مطرب … وز مغ و دیر و شاهد و زنار
قصد ایشان نهفته اسراریست … که به ایما کنند گاه اظهار
پی بری گر به رازشان دانی … که همین است سرّ آن اسرار
که یکی هست و هیچ نیست جز او … وحده لا اله الا هو

یغمای جندقی -

ابو الحسن فرزند ابراهیم قلی - امیر اسمعیل خان عرب حاکم - جندق وبیابانک - اورا از هفت سالگی به فرزندی خود قبول کرد وپس از تحصیلات مقدماتی در ایران به - عراق - رفته ودر سال ۱۲۷۶ قمری وفات یافته است .

غزل .

نگاه کن که نریزد دهی چه باده بدستم | فدای چشم تو ساقی بهوش باش که مستم
چنین که سجده برم بی حفاظ پیش جمالت | بعالمی شده روشن که آفتاب پرستم
نه شیخ میدهدم توبه ونه پیر مغان می | زبسکه توبه نمودم زبسکه توبه شکستم
کنم مصالحه یکسر به ناصحان می کوثر | بشرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم

حرام گشت به نیما بهشت روی تو روزی
که دل به گندم آدم فریب روی تو بستم

تنی چند

از وزیران

و سیاستمداران

خواجه نظام الملک

ابو علی حسن بن اسحق طوسی - بیهقی سبزواری
وزیر دانشمند - سلجوقیان - و صاحب کتاب مشهور
سیاست نامه -

در روز جمعه ۲۱ ذیقعده سال ۴۱۰ هجری در شهرستان
- طوس - متولد و در روز دهم رمضان سال ۴۸۵ ه
بدست یکی از فدائیان در - صحنه بین همدان و کرمانشاه
مقتول گردیده است .

وی مدت ۴۰ سال در خدمت - سلجوقیان - بوده
از تاسیسات نظام الملک مدرسه نظامیه - بغداد -

است که - سعدی - در آنجا کسب علم نموده
و - امام محمد غزالی - نیز مدرس و استاد همان
مدرسه بوده است .

نوشته اند بنای مدرسهٔ نظامیه مدت دو سال بطول
انجامیده و بالغ بر ۲۰۰ هزار دینار هزینهٔ آن بنا
گردیده است .

مقبرهٔ خواجه - در - اصفهان و استاد - محمود نطنزی
باکاشی و منبت آنرا زینت داده است .

خواجه نصیر الدین طوسی

محمد بن حسن - جهرودی - طوسی کنیه اش - ابو جعفر -
و لقبش - نصیر الدین - در تاریخ ۱۱ جمادی الاول

سال ۵۹۵ قمری متولّد شده و وزیر هلاکو خان بوده وی در سال ۶۵۷ رسد خانه ای در شمال - مراغه - بالای تلّی از خاک ساخته و در سال ۶۷۲ در بغداد وفات کرده و جنازه او را به - کاظمین - نقل کرده اند از تالیفات او که متجاوز از ۷۰ جلد کتاب میباشد معروف ترین آنها .

اخلاق ناصری - اوصاف الأشراف - اصول کافی - رساله ای در عروض - و اقسام الحکمت - میباشد .

مورخین نوشته اند حمله - هلاکو خان - به بغداد برحسب صلاحدید و اغوای خواجه نصیر الدّین بوده و و پس از تسلّط بر - بغداد - ابتدا دستور میدهد تا

سر از تن همهٔ همراهان خلیفه جدا کنند آنگاه
از ـ مستعصم بالله ـ آخرین خلیفهٔ ـ عبّاسی میخواهد
که تمام گنجهای بنی عبّاسی را به او تسلیم نماید و بعد
ویرا از زندانی میکند و چون به ـ هلاکو ـ گفته بودند
اگر خون خلیفه ریخته شود زلزله شده و آسمان بزمین
خواهد رسید از کشتن او و پسرش بیم داشت ولی تردید
ولی ـ خواجه نصیرالدّین ـ که به انتقام خون آزاد مردان
ایرانی نمیتوانست از کشتن او درگذرد دستور میدهد
ابتدا خلیفه و پسرش را در گلیمی بپیچیده و آهسته آهسته
بمالند که اگر زلزله ای به وقوع پیوست و یا در
آسمان و زمین آثاری پیدا شد دست از آنها
بردارند ولی چون هیچگونه اثری از خشم طبیعت ـ

ظاهر نگردید و بعد با چوب های سنگینی که
در دست ماموران بود بر گلیمی که خلیفه و پسرش را بسته
بودند آنقدر زدند که تمام استخوانهای بدنشان خورد شد
و جان تسلیم کردند .

قائم مقام فراهانی

میرزا ابوالقاسم فرزند - میرزا بزرگ - در سال ۱۱۹۳
هجری متولد شده وی مردی خردمند و بسیار لایق بوده و
بعد از پدرش به وزارت - عباس میرزا - و پس سالها
بخدمتگذاری - محمد شاه قاجار - مشغول بوده و چون
در نظر داشته دست درباریان فاسد را از کارهای دولتی
و آزار و تعدی نسبت به رعایا کوتاه نماید و آنان نیروی را

سد راه خود می بینند به سعایت او پرداختند

وچون شاه قاجار در حرم - حضرت رضا - سوگند

یاد کرده بود که خون او را نریزد لذا در روز ۳۰ ماه صفر در

سال ۱۲۵۱ هجری وسیلهٔ - اسمعیل قراجه داغی در باغ

نگارستان (محل فعلی اداره هنرهای زیبا) او را بنام اینکه

شاه احضار کرده داخل حوضخانه میبرند و با دستمال خفه میکنند

وپس از کشتن جسد او را در گلیمی پیچیده و در - حضرت عبدالعظیم -

بدون غسل و کفن در مقبرهٔ - شیخ ابو الفتوح رازی -

به خاک می سپارند .

< نوشته اند کسی که در آنموقع جنازهٔ دیده بازوانش >

< خونین بوده ومعلوم میشود شاه نتوانسته سوگند >

< خود را محترم بشمارد >

قائم مقام - صاحب خطی شیوا و در نظم
و نثر مقامی ارجمند داشته است .

امیرکبیر

میرزا تقی خان - امیرکبیر فراهانی - از بزرگترین ولایق ترین و
معروفترین وزیران ایران است که در سال ۲۲۲ قمری
تولد یافته پدرش - استاد قربانعلی - در دستگاه قائم مقام
ابتدا شغل آشپزی و بعداً نظارت دربار را داشته .
قائم مقام - دربارهٔ - امیرکبیر - چنین نوشته .
< الحق جوانی بسیار با هوش ولایق وقابل ترقی میباشد >
امیرکبیر - در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بمقام
صدارت عظمی رسید و به دامادی خاندان سلطنت مفتخر شد



امیرکبیر

نقاش ابوالحسن بهار

وشاه زاده - عزّت الدّوله - خواهر ناصرالدین شاه
را به عقد خود درآورد .

تحوّلات بزرگی در زمان - **امیرکبیر** - در تمام شئون -
سیاسی - فرهنگی - اقتصادی - نظامی -
و اجتماعی - مملکت حاصل شد .

وی مدرسه - دار الفنون - را تأسیس کرد و در آنجا رشته های
پیاده نظام - سوار - توپخانه - مهندسی -
طب و جرّاحی - داروسازی - تدریس میشد وضمناً
زبانهای - عربی - فرانسه - ومعلّم و مدرّسین
زیادی هم از اروپا استخدام کرد و برای شاگردان هر رشته لباس
مخصوصی انتخاب نمود و همهٔ محصّلین نهار را در مدرسه میخوردند
امّا - افسوس که خود او موفّق به افتتاح آن نگردید چون .

دشمنان سرسختی در ایران و خارج داشت
نزد شاه از او بدگوئی کردند مخصوصاً ـ مَهد عُلیا ـ
مادر ـ **ناصرالدین شاه** ـ بیشتر ذهن شاه را مشوب کرد
تا بالاخره وی را در روز پنجشنبهٔ ۲۰ مُحرّم سال ۱۲۶۸ هجری
از مقام صدارت و سایر مشاغل عزل و به ـ کاشان ـ
تبعیدش کردند و پس از ۴۰ روز در روز دوشنبهٔ ۱۸
ربیع الاوّل سال ۱۲۶۸ ق مُطابق ۱۹ دیماه ۱۲۲۷ شمسی
در سنّ ۴۲ سالگی در حمام باغ ـ فین ـ کاشان به
قتلش رسانیدند و مامور انجام این جنایت ـ حاجی علیخان مراغه‌ای
ملقّب به ـ اعتمادالسلطنه ـ فرّاشباشی بود مینویسند
این جنایتکار امیر و ولینعمت خود را در انتخاب طرز اجرای
مأموریّت و کشتن وی مُختار میگذارد ـ امیر کبیر ـ

به - خاصه تراش - خود میگوید تا

بهردو دست او - نیلشتی - بزنند وازریزش خونش نیز

جلوگیری نکنند و در همین حالت به شاه لعنت میفرستد

واین شعر را میخواند .

روزگار راست آنکه که عزت دهد گه خوار دارد ×

× چرخ بازیگر ازاین بازیچه ها بسیار دارد

وروی زمین می اُفتد پس ازآن - حاجی علیخان -

برای آنکه کار را زودتر انجام دهد با چکمه به پشت او میزند

و به این عمل غیرانسانی و ناجوانمردانه هم قناعت نکرده

و - حوله حمام - را به حلق او فرو کرده آنقدر فشار میدهد

تا بخواب ابدی فرو میرود وجنازه اش را در - کاشان -

بخاک میسپارند ولی - عزت الدوله - عیالش دو باره

جنازهٔ او را از خاک بیرون آورده و به
- کربلا - میفرستد و در کربلا مدفون میشود .

میرزا حسینخان سپه سالار

حسینخان فرزند - امیر دیوان قزوینی - متولد سال ۱۲۴۰
قمری و از شاگردان مدرسهٔ - دار الفنون - و در سال
۱۲۷۹ قمری بمقام سپه سالاری رسید .
سپه سالار - ناصر الدین شاه - را به فرنگ
برد ولی در غیاب او - ملا علی کنی - و عده‌ای دیگر
از علما او را تکفیر کردند .
باغ بهارستان - و - مجلس شورای ملی -
خانه شخصی او بوده و - مسجد سپه سالار - راهم



سپهسالار

نقاش ابوالحسن بهار

او ساخته نوشته اند که وی غالباً می گفته روزی
این خانه بصورت ـ پارلمان ـ درخواهد آمد و
ریشهٔ ـ استبداد ـ کنده میشود .

وفات سپه سالار در روز ۲۱ ماه ذیحجهٔ سال ۱۲۹۸ھ
اتفاق افتاده .

مُستوفی المَمالک .

حَسَن مُستوفی ـ مُستوفی المَمالک فرزند میرزا یوسف
ـ آشتیانی ـ در ماه رمضان سال ۱۲۹۱ قمری متولد
و در روز یکشنبهٔ ۲۵ ربیع الثانی ۱۳۵۱ ق برابر با
۶ شهریور سال ۱۳۱۱ خورشیدی در اثر سکتهٔ قلبی
درگذشته است .

مُستوفی - از مشهورترین و شریفترین خانواده های ایرانی و به آزادیخواهی و میهن پرستی معروف بوده است .

مستوفی - از آوان جوانی بمقام - مُستوفی الممالکی رسیده و مردم او را - **آقا** - خطاب میکردند او بارها به نمایندگی مجلس و وزارت و ۱۱ بار نخست وزیر و خیلی طرف توجه اعلیحضرت فقید بوده است .

امیر نظام گروسی

ادیب و دانشمند و خوشنویس دورهٔ - قاجاریه - در سال ۱۲۳۶ قمری متولد شده و در جنگ - هرات - اولین کسی استکه وارد قلعهٔ آن شهر شده و در سفر اول

ناصرالدّین شاه - همراه او به - اروپا -
رفت وهمچنین در موقعیکه - مظفرالدّینشاه - به عنوان
ولایت عهد در - تبریز - بوده سمت پیشکاری
ویرا داشته - امیرنظام - مدّتی هم حکمران - کرمانشاه
بوده است .

اللّهوردیخان

اللّهوردی خان - یکی از سرداران نامی وفداکار
وکاردان - شاه عباس کبیر - واصلاً - ارمنی - وازمردم
گرجستان وعیسوی مذهب بوده وی ابتدا بخدمت
شاه طهماسب صفوی - درآمد وسپس درسال ۱۰۰۴ ق
شاه عبّاس - اورا علیرغم سرداران - قزلباش -

به حکومت فارس وسپه سالاری ایران انتخاب

کرد - اللّه وردی خان - پس از مدّتها خدمت

صادقانه دراوایل ماه ربیع الاول سال ۱۰۲۳ هجری

دراثر بیماری درگذشت ودر مراسم تشییع جنازهٔ آن مرد

نیکوسرشت - شاه عبّاس - وامرای دربار وچندین هزار

نفراز ازکلیهٔ طبقات مردم شرکت داشتند وجنازه اش را

در - مشهد - درمحلّیکه خود وی آنجارا قبلاً آماده کرده

بود بخاک سپرده اند .

پل معروف - اللّه وردیخان - و - سی وسه پل -

بادستور ونظارت وی برروی رود - زاینده رود -

بسته وساخته شده است .

افکار و عقاید

فلاسفهٔ شرق

ایران

- فلسفه در چین -

فلسفه در چین مُبتنی بر آزادی است و پیروان این فلسفه باید قسم یاد کنند که هیچ موجودی را نکشند - دروغ نگویند - بدون اجازه از مال دیگران استفاده نکنند.

- در روزهای معیّن روزه بگیرند.

هر روز مقداری از ثروت خود را وقف دیگران نمایند.

برطبق - فلسفه چین - هیچ حیوانی هرگز نمی میرد و سیر مراحل روحی را می پیماید و هم او گاهی بصورت حیوانی دیگر و زمانی به شکل فرشته بیرون میآید.

— مَهاویره — mehavire -

بُنیان گذار فلسفهٔ چین - بنام - مهاویره - مینویسند ۱۰۰ سال عمر کرده وی در جوانی مانند - بودا -

شاهزاده بوده و در آغاز شباب از زندگی در
کاخ و خوشی های اینچنین زندگانی بیزاری جست و
از قصر پدریش فرار کرد و بقیهٔ عمر را در زهد و تقوی و ارشاد
مردم گذرانید .

مستشرقین - وفات او را در سال ۵۲۶ قبل از میلاد
نوشته اند وی همیشه به پیروانش توصیه میکرد و میگفت
از آزار به دیگران - دروغگوئی - دزدی اجتناب کنید
- عفیف باشید - از لذات دنیا حتی المقدور پرهیز نمائید
خلاصه نصایح - مهاویره -

خردمند باید در نظر داشته باشد که در این دنیا تنها او نیست
که رنج میبرد بلکه تمام موجودات در تلاش و زحمت هستند
مرد باتقوی - کم میخورد - کم مینوشد - و کم میخوابد - .

– نادان را به آسانی میتوان گمراه کرد .

زنان – با یک مرد قلباً – با دیگری لساناً – و با سوّمی عملاً عشق میورزند – .

– کُنفوسیوس –

نام خانوادگیش – خونک – بوده و – کُنفوسیوس – نام تحریف شده و بمعنی – اَرباب – میباشد .

پدر کُنفوسیوس از زن اوّلش ۹ دختر و از دوّمین زن تنها یک پسر که آنهم – کنفوسیوس – بوده داشته است .

چینی ها میگویند وی در هنگام تولّد قیافه ای عجیب داشته در عکسهائی که از او تهیه شده گوشهایش خیلی بزرگ دیده میشود و همین بزرگی گوش را دلیل خردمندی او میدانند .

- کنفوسیوس - دارای قدّی بلند -
وخیلی پُرطاقت و در سفرهائیکه باشاگردانش میکرده
تحمّل فوق العادّه ای ازخود نشان میداده .

چون پدرش در جوانی مُرد ناچار شد در ۱۷ سالگی مدرسه را
ترک کند وبکار مشغول شود وی ابتدا مُدّتی انبارداری کرد
ولی دراثر کاردانی ولیاقت به حفاظت املاک گماشته شد
کنفوسیوس - هرکاری که به او محوّل میشد درنهایت درستی
وباجدّیت انجام میداد وهرگز درفکر تحصیل ثروت برنیامد
ودرهیچ حال ازمطالعه غفلت نمیورزید .

وی در ۱۹ سالگی زن گرفت در ۲۲ سالگی معلّم شد
ودرمدرسه به تعلیم ادب واخلاق پرداخت .

او درزمان سلطنت - لُو - به وزارت رسید وپیوسته

- بدون رحم مجازات میکرد .

کنفوسیوس - متجاوز از ۷۰ سال عمر کرده مینویسند در موقع مرگش در حالیکه کاملاً سالم و تندرست بنظر میرسید به شاگردانش گفت مرد دانا هم باید مانند نهال پژمرده گردد و سر بر بالین نهاده و پس از لحظه ای بخواب ابدی فرو رفت .

فلسفه اخلاقی کنفوسیوس - خیلی ساده و روی اصل انجام وظیفه استوار گردیده .

او میگوید ارتباط میان سلطان و رعیّت - پدر و فرزند - زن و شوهر باید روی اصول تقوی باشد - و شرح میدهد

۱ انسانیّت - رحم و انصاف بتمام همنوعان .

۲ عدالت - حقوق هرکس را درحقّ او رعی داشتن

بدون قائل شدن امتیازی .

۳ اطاعت از قوانین زندگی و مذهبی تا همهٔ مردم به یک نظام باشند .

۴ راستی و درستکاری در بارهٔ خود و دیگران .

۵ صداقت و حُسن نیت تا موجب اعتماد همهٔ مردم باشد و پرهیز و کناره گیری از حیله و تزویر چه در رفتار یا گُفتار .

چون نوشته های - کنفوسیوس - پُر از پند و اندرز است یکی از مورّخین نوشته که علم - حکمت الهی - را او اختراع کرده .

پس از مرگ کُنفوسیوس مجموعهٔ اندیشه و گفتار او را شاگردان وی به نام - مُنتخبات - جمع آوری و در ۲۰ دفتر که هر دفتر دارای چند فصل کوتاه میباشد تدوین و ثبت

- نموده اند - کنفوسیوس - درباره بهشت وجهنم چیزی
ذکر نکرده و برای اعمال این دنیا جز آرامش وجدان
پاداشی وعده نداده و درنهایت شهامت اعتراف کرده
که من دارای حکمت آسمانی وتقوای کامل نیستم تنها چیزی
که ممکن است درمورد من بگویند این است که از راهی
که درپیش گرفته ام هرگز منحرف نمیشوم وازتعلیم دیگرانهم خسته
نمیشوم - چنانچه ازکیش این پیامبر- چینی - پیداست
به الهامات اهمیتی قائل نبوده وازموهومات وخرافات
سخت نفرت داشته است .

اندیشه‌های کنفوسیوس -

تملق باکرامت اخلاق به ندرت دریکجا جمع میشود .
فقط کسانی تغییر ناپذیرند که خیلی احمق ویا خیلی خردمند هستند .

اگر مردم مرا نشناسند متاسف نمیشوم ولی اگر من مردم را
نشناسم غُصّه میخورم .

کلمات قصار = فقط پرهیزکاران شایستگی آنرا دارند
که کسی را دوست بدارند یا از کسی متُنفر باشند .

فقط کسانیکه واقعاً علاقه به فضیلت دارند از بدی پرهیز میکنند
معایب هرکس بستگی به نوع فکر او دارد اگر میخواهید به فضایل
کسی پی برید به مَعایبش نظر افکنید .

من هرگز کسی را ندیده ام که معایب خود را به بیند و خود
را محکوم کند .

وجدان و صمیمیّت را راهنمای خود سازید و هر وقت
اشتباهی از شما سر زد در اصلاح آن کوتاهی نکنید .

خردمند در رفتار خود نسبت به دنیا نه تعصّب دارد و نه

تمایل و پیوسته طرفدار حق و حقیقت خواهد بود .

دانشمند آنچه را میخواهد در خود میجوید و مرد فرومایه هرچه میخواهد از دیگران طلب میکند .

خردمند وظیفه را وسیلهٔ امرار معاش قرار نمیدهد بلکه انجام وظیفه برای او هدف زندگانی است .

دوستی با مردم خوش ظاهر - متملّق - وچرب زبان زیان آور است .

گُناهانیکه قابل عَفو نیست -

کسیکه در ظاهر خود را متّقی نشان دهد و در باطن مُرتکب خیانت شود .

کسیکه نادرستی و فساد بکرات از او سرزده باشد .

کسیکه دروغی را بصورت راستی جلوه دهد .

کسیکه کینهٔ دیگری را مدتها در دل نگاهداشته
و در لباس دوستی انتقام بگیرد .
افتخار در آن نیست که شخص هرگز سقوط نکند بلکه
افتخار در آنستکه پس از هر سقوط دوباره برخیزد .
بجای اینکه بتاریکی لعنت فرستید یک شمع روشن کنید .
تماشا کردن ستمکاران و گوش فرادادن به سخنان آنان
آغاز ستمکاری است .
قبل از شروع هر کار مقدمات آنرا فراهم کن تا دچار تشویش
نشوی .
ثروت و افتخاریکه از راه نامشروع بدست آمده باشد
به ـ ابری ـ زود گذر میماند .

- لائوتسه -

- لائوتسه - رؤیاهای عجیبی برای بشر دیده و سخنان غریبی درباره زندگانی گفته است .

نوشته های او پراز اصطلاحات عرفانی است .

کتاب - تائوته کینگ - ازبزرگترین کتابهای دنیا است .

لائوتسه - کراراً پیروان خود را به پرهیزکاری وریاضت دعوت کرده - او شکایت میکند که مردم از اصل چشم پوشیده و به سایه نظر دوخته اند و در جستجوی فضایلی هستند که تنها ظاهرش زیبا است امّا خود او به دو گوهر گرانبها اهمیّت فراوان میدهد

۱ شفقت ۲ تواضع

و میگوید با رحمدل بودن میتوانیم سخی باشیم .

با تواضع میتوانیم پیشوای مردم شویم .

ازگفته های مائوتسه -

آنکس که درزندگی سخت تلاش میکند زود هلاک میشود -

بادهای سخت تابامدادان دوام نمی آورند .

بارانی که سیل آسا فرو میریزد دیری نمیگذرد که قطع میشود

چه خوبست بجای عیب جوئی ازدیگران دراصلاح خود بکوشیم

اختلاف - لائوتسه - با - کنفوسیوس - این بود که کنفوسیوس زیاد تاکید نمیکرد پیروانش مافوق طاقت خود خویشتن دار باشند .

ولی - لائوتسه - به خویشتن داری اهمیت فوق العاده ای داده وگفته توانا کسی است که بر نفس خود غالب گردد .

اندیشه های مائوتسه -

دانا انتظار ندارد کارهای او را تمجید کنند .

- بزرگترین جهانگشایان کسانی هستند که بدون برپا کردن جنگ بر دشمنان خود غلبه کنند .

کسی غنی است که درمی یابد چه موقع بی نیاز است .

کسیکه دیگرانرا میشناسد زرنگ است ولی آنکه خودرا می شناسد منوّر و روشندل است .

هیچ گناهی بزرگتر از جاه طلبی نیست .

صفتی بدتر از طمع نیست .

شخص قانع همیشه بی نیاز است .

عاقل نه تنها میل به شُهرت ندارد بلکه از آن فرار میکند .

پرهیزکاری زُهد فروشی نیست .

لکه های ببر و پلنگ و چالاکی میمون باعث هدف تیر قرار گرفتن آنان میگردد .

حُسن سُلوک مانند آب جاری موجب خرّمی وحاصلخیزی اطراف خود میشود .

تولّد آغاز زندگی ولی مرگ پایان آن نیست .

ضرب المثلهای چینی .

یک متر طلا نمیتواند یکمتر وقت را بخرد .

مرد بُزرگ عیب مرد کوچک را نمی بیند .

خداوند همهٔ درها را بروی بُردباران میگشاید .

بهترین آشنائی آشنائی دلهاست .

سُود دیگران خواستن بسُود خود ماست .

بادام نصیب کسی میشود که دندان ندارد .

نسبت به همه چنان رفتار کن که گوئی از میهمان پذیرائی میکنی

همه کالاها مُشتری دارد .

- برای مرد توانا هیچ باری سنگین نیست .

برای دانشمند هیچ کشوری بیگانه نیست .

نجات یک انسان از مرگ بسی بهتر از ساختن یک مَعْبَدِ هفت طبقه است .

برای رسیدن به کمال صد سال کافی نیست ولی برای بدنامی یکروز بس است .

کسیکه دنبال سعادت میرود سایه را تعقیب میکند .

خوشبختی ما سطحی و دردهایمان عمیق است .

راستی تنها سکه ای است که همیشه و همه جا خریدار دارد .

دنیا یعنی دریای بزرگی از آب تلخ .

مهربانی بزرگتر از قانون است .

دوست مهربان از برادر نامهربان بهتر است .

-بُودا-

مردم - سیلان - عقیده دارند که کهنسال ترین درخت جهان در کشور آنهاست آنان میگویند آن درخت از شاخه درختی بنام - بُو - به وجود آمده و در زیر شاخهٔ آن - سید هاتا گوتاما - الهام گرفته و پس از آن لقب -بُودا - یعنی روشندل و عارف به حقیقت را اختیار نموده نام فامیل او - گوتاما - gautama و بوداها - budaha - یعنی -منوّر- زن و فرزند داشته و از طایفهٔ اشراف بوده است .

بُودا - با دیده ژرف بین خود زندگی دنیا را مطالعه کرده و به این نتیجه رسیده بود که زندگی یک نفرین و یک لعنت ابدی

است او دریافته بود ما تیره روزان بی پناهی هستیم
که همه جا برخوردمان با آدمهای بیشماری است. واین دنیا
یک دنیای موهوم و پُر از اشباح و کاوس وحشت آوری
استکه از تماشایش جز دیوانگان لذت نمی برند .
او بخوبی دریافته بود که آدمی چون ـ جیوه ـ بیقرار و چون ـ آتش ـ
سوزان و چون ـ سنگ ـ بی حس و بی عاطفه است .
او بخوبی میدید در بیابان خوش نمای حیات گیاهی جز خارغم نمیروید
بودا ـ این حقایق عُریان را میدید و از دَرد بخود می پیچید .
بُودا ـ پس از تماشای مناظری حُزن انگیز بکلّی اززندگی
بیزار شد و درصدد برآمد هوسهای نفسانیش را قید و بند نماید .
بودا ـ تا پیش از درک این حقایق کام دل میجست ولی
یکباره ازگردش ایّام سخت ملول وافسرده شد تا سرانجام

یکشب تصمیم گرفت که از بستر نرم و گرم و زن و فرزند -
صرفنظر نماید و همانشب سوار اسب شد و در جنگلهای هند
درجستجوی حقیقت آواره گردید و مدتها بریاضت کشی پرداخت
و بقدری بنحو سخت گرفت که پس از ۶ سال به پوست و
استخوانی مبدل گردید حتی یکروز از فرط ریاضت و گرسنگی برزمین
افتاد و پیروانش گمان کردند مرده است لذا برای مدتی
از ریاضت دست کشید .
بودا - عقیده داشت رستگاری آدمی در این است که
ریشهٔ امیال را بسوزاند - بودا - در این هنگام ۳۵
سال از عمرش گذشته بود او در سخنوری استادی بزرگ بود
و شاگردانش همگی مجذوب گفتارش میشدند .
بودا - کتاب دیگری بنام دهاماپادا dehamapade

ـ نوشته که محتوی کلمات قصار او است بُودا
چهار حقیقت را کراراً تذکّر میداد .

۱ درد ۲ شهوت ۳ طریق خاموش کردن شهوت ۴
راه اصلاح .

بُودا ـ به نذر و نیاز ـ بُت پرستی ـ قربانی کردن اعتنائی
نداشت و میگفت اعمال بشر مثل سایه او را دنبال میکند .
وی هرکس را مسئول سرنوشت خود میدانست .

بُودا ـ عقیده داشت از حقیقت باید چون چراغی در تاریکی
حفاظت کرد .

در مذهب بودا **مَعاصی کبیره** از اینقرار بوده .

۱ گناه مربوط به جِسم ـ قتل ـ سرقت ـ زنا ـ
۲ گناه مربوط به زبان ـ دروغ ـ افترا ـ دشنام ـ

گناه مربوط به رنجش - طمع - نفرت - اشتباه
در مذهب بودا ریاضت کشی وجود ندارد .

بودا - بقدری زندگی بشر را کوتاه میداند که دوام آنرا
تنها یک لحظهٔ ناپایدار می انگارد .

دیگر از بزرگواری بودا آنکه درباره امور مجهول ابداً اظهار نظر نکرده

- از گفته های بودا -

همانطوریکه باران در سقف سست و ضعیف نفوذ میکند
همچنان شهوت در مغز آدمی که تربیت نیافته راه پیدا میکند
- چطور ممکن است در این دنیا که پیوسته مشتعل است
خنده و شادی وجود داشته باشد .

همانطوریکه زنگ آهن را میخورد اعمال بد نیز گناهکاران

- را بفرجام بد دُچار میکند .

لکّه ای وجود دارد که از هر لکّه ای بدتر است و این لکّه جهالت نام دارد .

نکوکاران همچون قُلَل - هیمالیا - از دور رسید رخشند .

هیچ لذّتی بالاتر از همنشین خوب و هیچ عذابی بدتر از مُونس بد نیست .

خشم در مرد عاقل موجه نیست .

- خُلاصِهِ فلسفه در هند -

بَرَهما (نیروی مُقدّس) بُزرگترین نقش را در فلسفهٔ هند بازی میکند .

هِندیان - بَرَهما - را همان حقیقت نهائی ولایزال

میدانند که مافوق هر عملی قرار دارد -
سعی و کوشش. جوکیان. این است که بوسیله
برهما - از شر و بدیها خلاص شوند و عقیده دارند
که به ۳ طریق ممکن است به - برهما - رسید .
۱ علم ۲ احساسات ۳ عمل .
و برای رسیدن به این مقصود به ریاضت میپردازند و
از هرگونه صفات رزیله دوری میکنند و ایمان دارند
برای دیدن حق اول باید شخص درون خود را از هرگونه
آلایش پاک کند تا روشنائی حق چون آفتاب ظهر
بر او بتابد و جهان هستی را چنانکه هست به بیند نه آنطور
که معمولاً بنظر میرسد و به این لحاظ دنیای مادی را
به هیچ می پندارند .

برطبق فلسفهٔ هند کسیکه میخواهد حکیمانه زندگی کند

باید سه مرحله را طی نماید .

— دورهٔ اطاعت .

— دورهٔ زناشوئی .

— ترک خانمان و زندگی زاهدانه در جنگل و در این دوره

چنان از خود بیخود میشود که جسم را بکلی فراموش میکند و حیات

دردناک و پرشکنجه ای را میگذراند .

در فلسفهٔ هند - به تهذیب اخلاق و تذکیهٔ نفس اهمیت

زیادی داده میشود و هر کس را مسئول عمل خود میدانند

بعقیدهٔ بعضی از فلاسفهٔ هند .

نادان دنیا را در حال کثرت میبیند ولی در نظر دانا کثرت

سرابی بیش نیست .

برای آنکه انسان پس این پردهٔ ظاهری را به بیند
باید مدارج علوی را طی نموده و درون خود را تماشا کند
چون نور که از مهر جدا هست و جدا نیست = عالم همه آیات خدا هست و جدا نیست

مرگ در مصر و در هند -

ارزشهای زندگی هر قوم وابسطه به فلسفه ای استکه آنان در بارهٔ مرگ دارند - هندیان - چون مرگ را هدف اصلی زندگی میدانند لذا برای زندگی ارزشی قائل نیستند . ولی - مصریان - مرگ را هدف و پایان زندگی نمیدانند وسعی دارند تا در قید حیات هستند به کامرانی بپردازند و برای حیات پس از مرگ مقابر - محکم و باشکوهی بسازند و برای مراجعت روح به جسم اجساد را مومیائی میکردند و در محلّی مخصوص نگاهداری مینمودند که متلاشی نشود

- تا درصورتیکه روح بخواهد به قالب خود برگردد -
سرگردان نشود .

گاو آپیس - گاو آپیس در نظر مصریان بسیار مقدس
و دارای علائمی به این شرح بوده است .
« سیاه رنگ و علامت سفیدی به شکل عقاب روی
« پیشانی دارد و این گاو در جایگاه مخصوص در **ممفیس**
« نگاهداری میشده و نبایستی بیش از ۲۵ سال عمر کند
« در غیر اینصورت او را پنهانی میکشته اند » .

- مختصری از زندگی گاندی -

گاندی - در یکی از - راجه - نشینهای کوچک هند
در شمال - بمبئی - متولد شده جد و پدرش در آن ولایت

وزیر بوده اند .

نوشته اند گاندی - درجوانی بسیار شهوت پرست بوده و در سیزده سالگی زن گرفته واز همان تاریخ نیز ازخوردن گوشت خودداری کرده است .

گاندی - در ۱۸ سالگی به -انگلستان رفته وپس از سه سال تحصیل در دانشگاه به شغل وکالت پرداخته ودر سال ۱۸۹۱ میلادی ازطرف شرکتی به جنوب -افریقا- ماموریت رفته ودر سن ۴۵ سالگی افریقا راترک نموده به -هند - بازمیگردد .

-گاندی - در هندوستان -ضمن مسافرت بتمام نقاط هند پوشیدن وهرگونه استفاده ازپارچه انگلیسی را تحریم وخود تنها بایک پیراهن وکلاه سفید ظاهرمیشده

پیروانش نیز همین لباس را داشته اند .

گاندی - از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۴ درزندان بوده وپس از آزادی مدتی همراه ۷۰ نفر از پیروانش پیاده راه پیمائی کرده سالها درکنفرانسها و روزنامه های جهان شجاعت و جسارت او را منعکس میکردند .

گاندی - سالیان درازی روزه گرفت وبالاخره روی انسان دوستی گشته شد .

گاندی - درروز آخر ژانویه سال ۱۹۳۸ بضرب گلوله یکنفر هندی متعصب ازپای درآمد .

ازگفته های گاندی -

نیکی وبخشایش هر اندازه باشد زیاد نیست .

همبستگی وپیوند با دیگران باید آرزوی هرکسی باشد

وابستگی به جامعه درس انسانیت را بفرد - میاموزد - راه طلائی زندگی در دوست داشتن و برخوردار ساختن دیگران از مُحبّت و امکانات خویش است .

فیلسوف بزرگ ایران باستان

زردشت - نام وی در کتب متعدّد گاهی - زراتشت - زردشت - زردهُشت و زارتشت . نوشته شده .

زرتشت سپنتمان - پسر - پوروشسب - و دُغدو

در محلی در ایران نزدیک کوه - سبلان - به دنیا آمده

وی در اوان جوانی بفرا گرفتن علم و حکمت پرداخت و

مدت تحصیل او ۸ سال دوام یافت .

سال تولد - زردشت - کاملاً معلوم نیست و اغلب تاریخ

نویسان تولد وظهور ویرا بین قرن هشتم تا ششم قبل از

میلاد نوشته اند .

زردشت - پس از پنجال پرستاری از بینوایان و

مجروحین جنگ نزد پدرش که زارع بود برگشت و با دختری بنام

هِرُدِی [illegible] ازدواج کرد .

زردُشت - با اینکه زندگی نسبتاً مرفهی داشت روح او

از ظلم و بی قیدی مردُم ناراحت بود و سرانجام برای

مدتی از همهٔ مردُم کناره گیری کرد تا بتواند دربارهٔ راز وجود

عمیقتر فکر کند و برای رسیدن به این مقصود
در سی سالگی خانهٔ خود را ترک کرد و به کوه ـ سبلان
رفت و تا ۱۰ سال در آنجا بسر بُرد تا آنکه بگوهری که در
جستجویش بود دست یافت وسپس با شور فراوان برای
تعلیم و تربیت مردم بشهر آمد امّا مَردُم بُت پرست به تعلیم
او اعتنائی نکردند.

زردشت ـ از رفتار مردم محل خود رنجیده خاطر شده
و به ـ بَلخ ـ رفت و در ابتدای ورود با مُخالفت و
بدگوئی روحانیون روبرو گشت و او را به مباحثه دعوت
کردند ولی پس از سه روز آنان را با دلائل منطقی مُجاب
نمود تا جائیکه پیشرفت آئین او در ایران موجب وحشت
ـ تورانیان ـ که بُت پرست بودند شد و برای از میان

بُردن او جنگها کردند و مُدّت ۱۷ سال سعی
وکوشش آنان برای ازبین بُردن او بی نتیجه ماند تا
آخرالامر روزی یکنفر ـ تورانی ـ اورا در آتشکده در
حال عبادت بقتل رسانید .

ـ مَزایای تعالیم زردُشت ـ

زردشت ـ برخلاف اصول مسیحیّت نمیگوید بابدان
به نیکی رفتار کُن و با بدی به سازش بپرداز بلکه برعکس اکیداً
دستور میدهد با بدی بیرحمانه مُبارزه کُن و بر دشمنانت چیره شو
آئین زردشت ازلحاظ اخلاقی نیز برتری خاصی دارد .
غالب مُورّخین ومُستشرقین مُعترفند که آئین زردشت مَعقولتر
وسالمترین سیستم اخلاقی است .
ـ گاتها ـ که شامخ ترین کتاب ادبی و فلسفی جهان

میباشد با قلم خود - زرتشت - نوشته شده
وحاوی اساسی ترین اصول کیش اوست این میراث
بزرگ آریائی دربرابر طوفانهای زمانه چون صخره ای با
صلابت تمام ایستادگی کرده تا آنجا که باد سوزان ومرگبار
سامی نیز نتوانست آنرا نابود کند .

گاتها - بصورت مکالمه بین زردشت و - اهورامزدا -
نوشته شده ومحتوی نکات دقیق فلسفی است این کتاب
بزرگترین اسلحه برای مبارزه با دروغگویان و - خادمین اهریمن -
است او آئین یکتا پرستی را مقرر داشته وازبرای ذات
پروردگار دلایل کافی ذکر کرده ودر دفاع از راستی جدیت
فراوان بخرج داده است .

اوستا (قانون) پیام زردشت در کتاب

ـ اَوِستا ـ به بهترین صورتی بیان شده .

در این دریای گوهر خیز نومیدی نمی باشد ═ غنی شد چون صدف هرکس دهان خود گشود اینجا

مجموعاً اوستا در اصل ۱۰۰۰ فصل داشته و مشتمل بر ۲۱

جلد بوده و غالباً بصورت شعر سروده شده ولی اوستای فعلی

شامل ۵ دفتر است بشرح زیر .

۱ـ یسنا ۲ـ ویسپرد ۳ـ وندیداد ۴ـ یشت ۵ـ خورده اوستا

با در نظر گرفتن این حقیقت که زرتشت نخستین موحّد

عالم بوده است و با بُت پرستی و هر نوع خرافات دیگر

بشدّت مبارزه کرده باید گفت مدّتها قبل از اینکه پیامبر یهود

اعلام کند ـ یَهُوَه ـ خدای یکتا است او ـ اَهُورامزدا ـ

را بعنوان خدای یگانه شناخته و معرّفی کرده است .

زرتشت ـ میگوید در درون آدمی دو نیروی خیر و شر

وجود دارد که باید بابدیها مبارزه کرد چنانچه -
مولوی - به این مطلب اشاره کرده .

نیم خر خود مایل سفلی بود   نیم دیگر مایل علوی بود
تا کدامین غالب آید در نبرد   زین دو گانه تا کدامین برد نرد

از خصوصیات بزرگ - زردشت - اهمیت فوق العاده ای استکه به - راستی - میدهد هیچکس نه قبل و نه بعد از او اینهمه براستی اهمیت نداده وی همیشه و در همه جا گفته در در جهان تنها یکی آنهم راستی است .

چراغ دروغ فروغ ندارد - زردشت میگوید راه دروغ درازترین راهها است زیرا کسیکه دروغ میگوید مجبور است برای اثبات اینکه دروغ نگفته دروغ های دیگری هم بگوید ولی از آنجائیکه پیروزی همیشه با راستی است

- دروغگو سرانجام در دام افتاده و ناچار است براستی اعتراف کند و بهمین جهت عاقلانه ترین راه این است که آدمی از اول کوتاهترین راه را در پیش گرفته راست بگوید.

آزادی اراده -

یکی دیگر از برتریهای - زردشت - ارزش بسیاری استکه به آزادی اراده میدهد و میگوید هرکس خود تار و پود زندگی خود را می بافد.

خواهی که نه تلخ باشدت حاصل   در مزرعه تخم تلخ میراکن
هنگام زراعت آنچه کشتی   آنت برسد بموسم خرمن

مفهوم گناه از نظر زردشت

در آئین زردشت اگرچه بدی یک واقعیت قابل درمان نیست ولی با مفهوم گناه در سایر ادیان فرق دارد

بعبارت دیگر گناه طبق اصول مسیحیت نیروی شرّی استکه در نهاد آدم وجود دارد و آدمی را بضلالت میبرد ولی ارادهٔ انسان در آیین زردشت قویتر از گناه است و به دلخواه خود میتواند از آن پرهیز کند .

گناهانیکه زردشت در اَوِستا نوشته .

بی عفتی - خسّت - خُودخواهی - طمع - رباخواری
حَسَد - حق ناشناسی - غُرور - خُودبینی - تمرّد -
کلاه برداری - جادوگری - خَرافات - پیمان شکنی -
بیعدالتی - سِرقَت - دِنائت - بَدخواهی - خَشم -
اِفترا - سُخن چینی - کاهلی - آزار حیوانات - تَعَدّی
ریاضت کشی - فَحشا - زِنا - لَواط - اِنتحار - قَتل -
گریه برای مُرده - عدم رعایت بهداشت - دروغ که شاه گناهان است

سه ستون پولادین

۱ پندار نیک ۲ گفتار نیک ۳ کردار نیک

در کیش زردشت دانش اندوزی ارزش بسیار دارد خود او علاوه بر اینکه یک مصلح بزرگ بوده در علم طب و هیئت ـ نیز تحصیل داشته است .

فروهر

در شکل فروهر دو بال کشیده شده و این بالها نشانه آنستکه آدمی پیوسته باید رو بترقی رود و روی بالها به قسمت و رتبه تقسیم شده که نمودار پندار نیک ـ گفتار نیک ـ کردار نیک میباشد ـ در میان و کمر حلقه ای آویخته شده و آن دایره علامت روزگار است که محل تجمع انسانها و پروانست

فلسفهٔ آتش ـ

آتش - جوهر ائین زردشت پاکی و بی آلایشی است و چون آتش بزرگترین پاک کننده است و در عین حال نیز پاکترین عنصر میباشد از ایزد سَمْبُل ائین اوگشته -

نظر کلی به فلسفه زردشت و نصایح او

زردشت با پیش گرفتن روش آشتی ناپذیر نسبت به بدی و شر بهیچوجه با - اَهْرِیمَن - سر سازش ندارد و میگوید .

۱- کاهلی را از خود دور سازید وگرنه شما را از کردار نیک باز میدارد

۲- خوشی برای کسی استکه برای خوشی دیگران بکوشد .

۳- کسیکه بر نفس خود غلبه نکرده بر هیچ چیز غالب نمیشود .

۴- راستی ائین ایزدی و قانون پارسائیست .

۵- نه برای راستی و نه برای دروغ سوگند مخور .

عُرَفاٰ وُمتَصَوِّفینِ وَ جوُیندِگانِ حق وَحقیقَت

تصوّف -

افکار و عقاید صوفیانه و منشاء - تصوّف - ریشهٔ عمیق و قدیمی دارد و امری تازه نیست و از زمانهای بسیار قدیم فُضلا و دانشمندانی بوده اند که جهت دوری جستن از مفاسد اجتماع که مادّه و مادّیات و توجّه بمقام و منصب که جامعهٔ بشری را بطرف اضمحلال سوق میدهد کناره گیری کرده و حتّی افکار بلند عده ای از این مردان راه حق به پایه ای رسیده که دنیا و کلیهٔ علائق مادّی و دنیوی را ترک گفته و خود را از قید ماده و مادّیات آزاد کرده اند و عقیده دارند آنچه ناپایدار است ارزش آنرا ندارد که آدمی را پای بند خود قرار دهد.

در روی همین معنی مکاتب و شُعب مُختلفی بوجود آمده که

ـــ اساس همهٔ آنها از زوا و گوشه گیری و قطع علائق مادی و توجّه بحقایق عالم بشریّت و سیر و سلوک است و بعضی از آن مکاتب همّت خود را بعد از ترک جهان مادّی در راه خدمت به خلق قرار داده اند و همهٔ مردم را تحت لوای حق و حقیقت به صلح و صفا دعوت کرده اند .

مونس علیشاه میگوید .

باهمه خلق جهان صُلحم و اندر بر من | جُور اغیار و سر مرحمت یار یکیست

و حتّی صَفای درون را تا آنجا ببرند که ـ مَغربی ـ میگوید

آنچه کفر است بر خلق بر ما دین است | تلخ و ترش همه عالم بر ما شیرین است

و اینک اسامی عده ای از علمای بزرگ اشراق و تصوّف

ابراهیم خواص ـ ابوسعید ابوالخیر ـ ابن سینا ـ

آملی ـ بایزید بسطامی ـ باباطاهر ـ بهاءالدین ولد

جلال الدین رومی - جنید بغدادی - جامی
حافظ - حسین حلاج - خیام - خواجه نصیر طوسی
ذوالنون مصری - سنائی غزنوی - شبستری
شیخ صفی اردبیلی - شاه نعمت الله ولی - شیخ اکبر -
شبلی - صفی علیشاه - صفاعلیشاه - عطار -
عین القضات همدانی - عراقی - غزالی - عبدالله انصاری
میرداماد - ملاصدرا - ملاهادی سبزواری
مونس علیشاه - نجم الدین کبرا - نورعلیشاه -

مراحل تصوف واشراق

وادی طلب - باید از اسباب دنیوی دست شوید.

وادی عشق - سالک در آتش عشق ایزدی میسوزد وخود را فراموش میکند

وادی معرفت - به وادی بی پا وسر معروف است.

وادی استغنا - در این وادی سالک خود را از قید همهٔ
علایق دنیوی آزاد میسکند .

وادی توحید - در آن منزل مسافر درمی یابد که خدا
برهمهٔ اسرار واقف است و بسر حدّ وحدت پی میبرد .

وادی حیرت - یکباره از خود بیخود شده متحیّر میگردد

وادی فقر و فنا - در این وادی سالک آرامش یافته
و فراغت میگزیند .

- حلّاج -

یکنفر مستشرق فرانسوی بنام - لوئی ماسین یون .
massignon پس از زحمات بسیار و تحقیقات بیشمار
و مدّتی توقّف در - بغداد - که شهادتگاه حلّاج است
در بررسیهای خود چنین مینویسد .

حلاّج - همانند - عیسی مسیح - وهم نام خود - اباعبدالله الحسین - باشهامت وشجاعت زیادی که مافوق آن تصوّر پذیر نیست جان داد و صدای حقّانیت خود را بگوش عالمیان رسانید و اگرچه شهرت او در ردیف علمای بسیار نامی ومشهور قرار نگرفته تقصیری بر او وارد نیست واین گناه تاریخ است که همیشه حق ناشناس بوده است .

نامش - ابوعبدالله حسین - پسر - منصور - واهل - بیضای فارس - در سال ۲۴۴ هجری متولّد شد ولی تحصیل اولیه وتربیتش در - عراق درشهر واسط بوده است .

حلاّج - در ۱۶ سالگی بشاگردی - سهل بن عبدالله تستری

که از مشاهیر و مشایخ صوفیان بوده در آمد و در ۱۸ سالگی در - بصره - بخدمت و شاگردی - المکّی - که او نیز از سالکان طریقت بوده وارد شده .

حلّاج ۱۸ ماه در - بغداد - پیش - المکّی . ماند و با اُمّ الحُسین دختر - ابو یعقوب الا قطاع - ازدواج کرد .

یکسال بعد در بغداد بخدمت - جُنید - معروف در آمد و در سال ۲۸۴ به مکّه مشرّف و به گوشه گیری و انزوا بسر بُرد .

حَلّاج - در مراجعت از مکّه با - ابراهیم خواص و جُنید در - کوفه - و - بغداد - مباحثی دارد که مشهور است وی پس از ملاقات با صوفیان ۲ سال در - تستر - انزوا اختیار کرده و میگوید .

من نخواهم شد از این خلوت برون زانکه مشغولم به احوال درون

وی از سال ۲۸۶ ق به بعد مدت ۵ سال - بمسافرت - خراسان و - فارس - پرداخت و در مساجد و منابر و کوچه و بازار بموعظه و ارشاد مردم پرداخت و در آنجا بود که به او کنیه - ابو المغیث - دادند و در همین احوال به تالیف و تصنیف کتابهای نظم و نثر پرداخت .

حلاج - در سال ۲۹۱ برای دومین بار از راه بصره به مکه - رفت و در این سفر با عده ای از مشاهیر اهواز ملاقات و پس از آن یکسال در بغداد توقف نمود .

حلاج - در تاریخ ۲۹۳ قمری از راه دریا به هندوستان - و از آنجا به - ترکستان - رفته و در همه جا به ارشاد مردم و موعظه آنان مشغول بود تا در سال ۲۹۴ برای سومین بار به - مکه - رفت و در آنجا سکونت گزید و پس از دو سال

به - بغداد - مراجعت و در مساجد و منابر به نطق و
خطابهٔ عمومی پرداخت تا بالاخره در سال ۲۹۵ هـ در بغداد
ابن داود اصفهانی فتوائی علیه حلاج صادر کرد و او را تحت نظر
پلیس قرار دادند ولی پس از یکسال از بغداد گریخته به - اهواز
برگشت امّا در سال ۳۰۱ برای دومین بار او را دستگیر و در
بغداد - در حضور - ابن عیسی - وزیر محاکمه اش کرده و بعد از
شکنجهٔ بسیار به ۸ سال زندان محکومش کردند امّا در زندان هم
دست از اظهار عقیده و ارشاد برنداشته و رفته رفته در
زندان طرفدارانی پیدا کرد و مخصوصاً چند نفر از درباریان خلیفه
بحمایت او برخاستند و بهمین لحاظ با محاکمه ای مجدّد و
خالی از حقیقت از طرف سه تن از علمای بغداد بمرگ
محکوم گردید و حتّی - شبلی - که از دوستان نزدیک او بود

کمکی به او نکردند در روز ۲۴ ذیقعدهٔ سال

۳۰۹ هجری بر حسب دستور خلیفه در جلو خان زندان

مُقابل - باب الطاق - اوّل او را - حَدّ - زدند و پس از

بُریدن دست و پا و زبانش و کندن چشمها بدارش آویخته

آنگاه جسد او را سوزانیده و خاکسترش را به دجله ریختند .

شهادت حَلّاج

شیخ فریدالدین عطّار در کتاب - تذکرة الاولیا مینویسد وقتی

حَلّاج - را برای کشتن بپای دار میبُردند میخرامید دست یاران

و عیّاران گفتند این خرامیدن چیست گفت به - نحرگاه -

میروم و این بیت را زمزمه میکرد .

منصور عهد خود منم بهر بلا کم دار کو　　بانگ انا الحق میزنم دیّار کو دیّار کو

در آن میان درویشی از او پُرسید عشق چیست گفت

امروز بینی - فردا هم می بینی - پس فردا نیز خواهی دید آنروزش کشتند - دیگر روز جسدش را بسوختند - و روز سوم خاکسترش را بر باد دادند (یعنی عشق اینست)

وچون پای دارش بُردند بوسه بر چوبهٔ دار زد و این بیت بخواند

در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید منزلگه مردان موحّد سر دار است

وآنگاه پای بر کُرسی دار گُذاشت پرسیدند حالت چیست گفت مِعْراج - مردان بالای دار است و رو بسوی اسمان کرده گفت آنچه او داند کس نداند .

نور علیشاه میگوید .

سرّی است نهان در دل مردان رهٔ عشق کانرا نتوان گفت عیان جز به سر دار

رازی که نهان بود پس پرده حریفان کردند ملا با دَف و نی بر سر بازار

و دیوانهٔ قُمشه ای نیز گفته .

منصور نیست هر که چو منصور پای دار   اندر گذشتن از سر و جان پایدار نیست

شیخ عطّار در بارهٔ او سروده .

چو شد منصور مامور شریعت   بمعنی دید اسرار حقیقت

بکلی گشت فانی در ره حق   زبانش گشت گویای اناالحق

چو آخر آشکارا کرد اسرار   ببردند جاهلانش بر سر دار

شوی گر در حقیقت همچو منصور   اناالحق گوئی و گردی همه نور

و همچنین مولانا جلال الدّین در حقانیت او گوید .

چون قلم در دست غدّاری بود   لاجرم منصور بر داری بود

نوشته اند وقتی دستش جدا میکردند خندید گفت دست آدمی بسته قطع کردن کاری آسانست مرد آنستکه دست صفات که کُلاه همت از تارک افلاک درمیکشد قطع نماید .

سپس پاهایش نیز ببریدند تبسّمی کرد و گفت بدین پای

سفر خاکی میکردم ولی پای دیگری دارم که هم
اکنون سفر هر دو عالم میکنم اگر توانید آنرا قطع نمائید .
حَلاّج - در اینحال دو دست بریده و خونین خود را در روی
مالید و دو ساعد و صورت خون آلود کرد گفتند این کار چرا
کردی گفت خون بسیار از من رفته و دانم رویم زرد شده و
شما پندارید زردی روی من از ترس است و خون مالیدم
تا در چشم شما سرخ روی باشم که گلگونهٔ خون سُرخاب مردان
است گفتند اگر روی را بخون سرخ کردی باری بازوان
را چرا آلودی گفت . وُضُو - ساختم .
رَکعَتان فی العِشْقِ لایَصِحّ وُضُوهُما اِلاّبِالدَّمّ -
پس چشمهایش برکندند - قیامتی از خلق برآمد بعضی میگریستند
و جماعتی بر او سنگ میانداختند و چون خواستند زبانش

قطع کنند گفت چندان صبر کنید تا سخنی گویم
و رو بسوی آسمان کرد و گفت الٰهی بدین رنج که روی
بندگیم به تو برمن وارد میاورند محرومشان مگردان .

و پس این دو آیه از قرآن مجید را قرائت کرد .

سوره شوری آیه ۱۶ - ۱۷

اَللّٰهُ الَّذِی اَنْزَلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِیزَانَ وَمَا یُدْرِیکَ
لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ .

< خداوند است آنکه فرستاد قرآن را براستی که میزان سنجش نیک و بد
< کردار مردم است چه دانی شاید قیامت نزدیک باشد >

یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِینَ
آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَیَعْلَمُونَ اَنَّهَا الْحَقُّ
اَلَا اِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلَالٍ

تعبید .

< شتاب کننده به قیامت آندسته که ایمان ندارند به استهزا

< سخن از قیامت میگویند و آنانکه ایمان دارند ترسانند از آن و میدانند

< که قیامت راست است پس آگاه باشید کسانیکه مخاصمه د

< انکار دارند در گمراهی و از حق دورند >

در اینوقت عجوزه ای با کوزهٔ آب از آنجا میگذشت چون

حلاج -را در تلاوت قرآن دید بانگ زد پس گفتند

این -حلاجک- کافر است .

پس زبانش نیز بریدند و در حالیکه تبسمی برلب داشت

گوی رضا بمیدان قضا برد روز دیگر گفتند این فتنه

بیش از این خواهد بود پس اعضای او بسوختند باز هم

از خاکسترش آواز انا الحق شنیده میشد چون درمانده شدند

خاکسترش رابرود - دجله - ریختند .

وبازهم شیخ عطّار درابنباره چنین سروده .

چون شد آن حلاّج بردار آنزمان | جز انا الحق می نزفتش برزبان
چون زبان او همی نشناختند | چهاردست و پای او انداختند
گفت چون گلگونهٔ مرداست خون | روی خود گلگونه کردم من کنون
چون جهانم حلقهٔ میمی بود | کی چنین جائی مرا بیمی بود

پیش خاکستر منصور چه خوش گفت آن رند
آنکه میگفت انا الحق بسر دار کجاست

أبُو سَعِيد أبي الخَير

شیخ ابو سعید فضل الله بن ابی الخیر - در اوّل

ماه مُحرّم سال ۳۷۹ هجری در ناحیهٔ خاوران خراسان

متولد شده و در روز چهارم شعبان سال ۴۴۰ درگذشته

وی اولین شاعری است که بصورت رُباعی شعر سروده .

شیخ - همیشه بمریدانش توصیه میکرد که در طریقت و حقیقت

اولین منزل علم است و این علم دو نوع است .

علم ظاهر و علم باطن - علم ظاهر آنستکه علمای شرع

به آن اشتغال دارند ولی علم باطن را بدون طی دورهٔ کامل

علم ظاهر نمیتوان حاصل کرد .

شیخ - سفری به آمُل کرد و خدمت - اَبو العَباس قَصّاب

رفته یکسال بخدمت او مشغول بوده و از دست ان شیخ خرقه

پُوشیده است .

تاریخ نویسان نوشته اند بین - ابوسعد - و اَبوعلی سینا -

قبل ازانکه یکدیگر را دیده باشند مکاتبه بوده

واین دو آرزومند دیدارهم بوده اند تا انکه ابوعلی سینا
بطرف ـ میهنه ـ حرکت میکند و وقتی به آنمحل میرسد که
که شیخ درصدر مجلس با مریدانش گرم مباحثه بوده ابن سینا
در کنجی می نشیند بطوریکه کسی از ورد او باخبر نمیشود و شیخ در
حالیکه گرم صحبت بوده میگوید مگر امروز ـ بوعلی ـ
درمجلس ما حضور دارد که سخن همه درباره ـ قانون ـ دور میزند
وقتی شیخ این جمله را بیان میکند ابن سینا برپای خاسته
و پس از معرفی خود به شیخ مدتی باهم خلوت میکنند .
بعد ازاین ملاقات مریدان شیخ از ـ ابن سینا ـ میپرسند
مرادآنان را چگونه دیده است جواب میدهد اگر قرار بود
بعداز ـ محمد ـ بدیگری درجه نبوت بخشند بجز شیخ

دیگری سزاوار نبود

حکایت - روزی شیخ را گفتند فُلان مُریدت مَست در راه اُفتاده گفت بحمد الله که در راه افتاده و از راه بیرون نرفته.

بازهم نوشته اند که وقتی بخدمت - شیخ ابوالعبّاس اُملی - رسید این رباعی بخواند.

تا شیر بُدم شکار ما بود پلنگ
سالار بُدم بهر که کردم آهنگ
تا عشق ترا ببر در آوردم تنگ
از بیشه برُون کرد مرا روبه لنگ

و همچنین این دو رباعی بین ابن سینا و ابوسعید مُبادِله شده.

ابن سینا سرُوده

مائیم به عفو تو تولا کرده
در طاعت و معرفت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد
ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

ابوسعید در جواب بوعلی سینا مینویسد .

ای هیچ نکرده و بدیها کرده   وانگه بخلاص خود تمنی کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود   ناکرده چه کرده کرده چون ناکرده

بهاء الدین ولد

سلطان العلما بهاء الدین ولد - محمد بن حسین بلخی معروف به بهاء الدین ولد .

وی از بزرگان مشایخ صوفیه و در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میزیسته ونسبت آنهارا به - ابوبکر صدیق - میدهند بهاء الدین - از تربیت یافتگان - نجم الدین کبری - است و در حدود ۶۰۸ قمری از موطن خود مهاجرت و در شهر نیشابور - با شیخ عطار ملاقات و شیخ کتاب اسرارنامه

را به پسر او - جلال الدین هدیه میکند .

بهاء الدین ولد از نیشابور به - بغداد - واز آنجا به مکه وپس از مسافرتهای زیادی به - شام - و - روم - وبالاخره به - قونیه - رفته ودر آنجا به وعظ وارشاد مردم پرداخت تا در ماه ربیع الاول سال ٦٢٨ هـ درگذشت تنها اثری که ازاو باقیمانده کتاب - المعارف است وی پدر مولوی صوفی وشاعر معروف میباشد .

جَلال الدین مُحَمَّد بلخی

< مُلّای رومی >

مولانا جلال الدین محمد مولوی در سال ٦٧٢ قمری در شهر قونیه - واقع در آسیای صغیر که امروز جزء خاک - ترکیه -

است درخانقاهی که هنوز پس از ۷۰۰ سال باقیست
از دنیا رفت .

این مرد بزرگ و صوفی وارسته هزاران مرید که پادشاهان
و وزیران و مردمان محتشم روزگار درین آنان بوده اند داشته
مولانا - ۴۴ سال در - قونیه - بوده و سفرهائی هم به حلب
دمشق - کرده وچون در سال ۶۰۴ در - بلخ - متولد
شده اورا - بلخی - نیز میگویند .
مولانا - موقعیکه همراه پدر خود - سلطان العلما - از شهر
نیشابور - عبور میکرده عارف مشهور عطار بزرگواری مولوی
را پیش بینی کرده و کتاب - اسرارنامه - خود را نیز به او داده است
وضمناً از این شعر مولوی استنباط میشود که مولوی در تصوف
و شاعری پیرو - سنائی - و - عطار - بوده است .

عطار روی بود و سنائی دو چشم او　　ما از پی سنائی و عطار آمدیم

مولوی - در چهارده سالگی زن گرفته و چون در - روم -
به تحصیلاتش ادامه داده که در آنزمان به - اسیای صغیر - معروف
بوده به - ملای روم - نیز شهرت دارد .

مولانا در مسافرت به حلب - و - دمشق - از محاضر - ابن عربی
محی الدین ابوبکر - کسب فیض کرده و از بزرگترین واقعه ای
که در دوران حیات او روی داد ملاقاتش با - شمس الدین محمد بن
علی ملکداد - تبریزی است که عارف بزرگ آن عصر بوده .

داستان دیدار مولوی با شمس

نوشته اند - مولوی روزی سوار بر استری با کوکبه تمام همراه
مریدانش در شهر بگردش مشغول بوده در بازار - قونیه - نزدیک
سرای - شکر فروشان - با شمس الدین ملکداد تبریزی - ملاقات

میکند- مولانا - در این برخورد از- شمس -
میپرسد علم چیست - شمس - جواب میدهد علم همین است
که تورا به معلومات ظاهری رسانیده ولی تا شاهراه معنی
وحقیقت راه زیادی در پیش داری روز دیگر شمس تمامی کتابهای
مولوی را که در پیش رو داشته در آب می اندازد- مولوی
میگوید ای درویش در این کُتُب که تو در آب انداختی بعضی
مَطالب و فواید علمی بود که دیگر یافت نشود و تو آنها را
ضایع کردی شمس با شنیدن بیانات مولوی یکایک دفترچه
هارا بدون اینکه آب در آنها اثر کرده باشد از داخل چشمه
بیرون میاورد مولانا میپرسد یا درویش این چه رازی بود •
شمس - جواب میدهد اینکار ذوق و حالیست که تورا
از این اسرار خبری نیست - مولوی - تا حدّی شیفتهٔ

- و مجذوب شمس میشود که سر و پای برهنه دنبال او در کوچه و بازار میدود ولی مریدان مولوی که مقتدای خود را تا این حد پریشان می بینند به او نسبت گمراهی میدهند مولوی - بی اعتنا به قیل و قال مریدان پسرش را دنبال شمس فرستاده و این شعر را زمزمه میکند .

بروید ای حریفان بکشید یار ما را — بمن آورید باری صنم گریز پا را

اگر او بوعده گوید که دمی دگر بیایم — مخورید مکر او را بفریبد او شما را

نوشته اند بار دیگر شمس با **مولوی** ملاقات کرده و در خانه بخلوت نشسته بوده اند که ناگاه کسی از بیرون به **شمس** اشارت میکند مولوی میپرسد کیست و چه میگوید آنجناب جواب میدهد به قتلم میخواند و چون از حجره بیرون میرود مولوی در اثر صدای ناله ای بخارج حجره میرود اما فقط

قطرهٔ خونی می‌بیند و دیگر اثری از شمس پیدا نمیکنند آری از شمس تنها چون عنقا و سیمرغ نامی برای مولوی باقی میماند .

مولوی ـ از آن پس بکلّی تغییر حالت داده و بطوریکه مینویسند تا وقتیکه ـ شمس ـ را ندیده مردی حکیم و فقیه و پای بند شریعت بوده ولی پس از ملاقات با شمس بصورت صوفی خرقه پوشی در آمده و سلسلهٔ **مولویه** ـ را فراهم کرده است و بهمین لحاظ کتابی بزرگ که بیشتر نام شمس در آن یاد شده بنام ـ شمس تبریزی ـ به نظم سروده و پایهٔ بندگی و ارادت و اطاعت خود را به شمس تا انجا رسانید که میگوید

روح من و روان من راحت جسم و جان من　　فاش بگویم این سخن شمس من و خدای من

کعبهٔ من کنشت من دوزخ من بهشت من　　مونس و سرنوشت من شمس من و خدای من

مولوی دیوان خود را که - قرآن تصوّف نام دارد
در ۶ جلد به نظم درآورده و جلد هفتم را نیز در نظر داشته به اتمام
برساند که اجل مُهلتش نداده .
درباره شعر گفتن مُولوی نوشته‌اند که غالباً در مجلس - سماع -
در - خانقاه - در حال پایکوبی و رقص میسروده است .
از کُتب دیگر او - فیه ما فیه - و - مکاتیب - میباشد .
وفاتش در سال ۷۱۲ (ق) اتّفاق افتاده .

ما ئیم که گه نهان و گه پیدائیم — گه مُؤمن و گه یهود و گه ترسائیم
تا این دل ما قالب هر دل گردد — هر روز بصورت دگر میائیم

بازیچهٔ قدرت خدائیم همه — از هست توانگر و گدائیم همه
بر یکدگر این زیادتی جُستن چیست — آخر زدر یکی سرائیم همه

عطّار

شیخ فریدالدّین محمّد بن ابراهیم - نویسنده و از بزرگان و پیشوایان - متصوّفه - است وی در اواسط قرن ششم روزگار جوانیرا به کسب معارف و خدمت مشایخ گذرانیده و سرانجام خود بمقام ارشاد رسید .

کُنیه اش - ابوطالب - و او را شیخ الاولیا و الاصفیا خوانده اند پدرش در - شادیاخ - دُکّان عطّاری داشته که آن دکه را بعد از خود به عطّار سپرده است

عطّار - در حکمت الهی و طبیعی کم نظیر بوده و آنچه مُسلّم است طبّ آنزمان را بخوبی میدانسته .

شیخ عطّار - با بسیاری از مشایخ کُبار مُلاقات و مُباحثه داشته بعضی مثنوی نامه های او عبارتند از .

اسرارنامه - الهی نامه - مصیبت نامه
منطق الطیر - تذکرة الاولیا - وجوهر ذات - میباشد
ولادت عطار در سال ۵۱۲ هجری و رحلت وشهادتش
در ۶۱۸ در شهر شادیاخ بدست یکی از مغولان چنگیزی .
صورت گرفته و مقبره اش در نیم فرسنگی - نیشابور - است .

حکایت - خواجه حسن مؤدب - نوشته
چون آوازهٔ شیخ عطار در - نیشابور - منتشر شد ومن عقیده
داشتم که صوفیان صاحب علم وکرامتی نیستند روزی بر
سبیل امتحان بمجلس شیخ رفتم ویرا دیدم درآنجا با مریدان
بحثی دارند ضمناً شیخ برای درویشی طلب جامه کرد من فکر
کردم دستارم را بدهم ولی بعد پشیمان شدم وبا خود گفتم نه
خدایا این عمامه را برای من از - امل - فرستاده اند

و ۱۰ دینار قیمت دارد چرا بدهم برای بار دوّم شیخ از حاضران دستار خواست و من بار بفکرم رسید که دستار به درویش دهم امّا منصرف شدم پیری پهلوم نشسته بود از شیخ پرسید آیا خدا و بندگانش باهم سخن میگویند شیخ گفت آری - آنمرد که پهلوی تو نشسته دو بار باخود گفت که این دستار که در سر دارم به درویش دهم بعد گفت نه خدایا چرا بدهم اینرا از - آمل - برای من هدیه آورده اند و ۱۰ دینار ارزش دارد .

خواجه حسن - مینویسد چون این سخن از شیخ شنیدم لرزه براندامم افتاد و بپیش شیخ رفتم و بوسه بر پایش زدم دستار و جامه به درویش دادم و هرچه داشتم در راه شیخ نثار کردم .

عطّار در این رباعی اشاره میکند .

گفتم دل و دین بر سر کارت کردم　　هر چیز که داشتم نثارت کردم
گفتا تو که باشی که کنی یا نکنی　　این من بودم که بیقرارت کردم

شیخ سفری به - آمل - کرده و خدمت شیخ ابوالعباس قصاب مشرف و او خرقه را به شیخ پوشانیده است .

شاه نعمت الله ولی

امیر سید نور الدین - شاه نعمت الله ولی - ماهانی کرمانی . در روز پنجشنبه ۲۲ رجب سال ۷۳۰ هجری در قصبه کوه بنان کرمان - تولد یافته

شاه نعمت الله - بنا بقولی نسبتش به حضرت - امام محمد باقر - میرسد وی پس از کسب علوم مقدماتی - بلاغت - فقه - اصول - درسن ۱۴ سالگی مکه - رفت و سالها بریاضت

وتزکیهٔ نفس مشغول بود تا عاقبت از دست
شیخ عبدالله - یکی از عُرفای عصر خویش - خرقه - پوشید
و مدّتی در - یزد - سکونت کرد و سرانجام در قصبهٔ ماهان
اقامت گزید و به تربیت و ارشاد مجذوبان پرداخت .
شاه نعمت الله - مؤسّس سلسلهٔ - نعمت اللّهی - است
و در عرفان مقامی بلند دارد وی در اشعاری که سروده
گاهی **نعمت الله** و گاه - سیّد - تخلص نموده و
دیوانش مشتمل بر ۱۴ هزار بیت میباشد .
شاه نعمت الله - قریب ۱۰۰ سال عمر کرده وفات
ویرا بعضی در سال ۸۲۷ هـ نوشته اند .

شاهدی از دکان باده فروش — برهی میگذشت سرخوش دوش
حلقهٔ بندگی پیر مغان — کرده چون دُر عاشقی در گوش

بسته زنار همچو ترسایان　　جام بر دست و طیلسان بر دوش
گفتم ای دستگیر مخموران　　از کجا میرسی چنین مدهوش
جام گیتی نمای بر من داد　　گفت ازاین باده جرعه‌ای کن نوش
گفتم این باده از پیالهٔ کیست　　لب به دندان گزید و گفت خموش
آخر از پیر دیر پرسیدم　　که ز سودای کیست اینهمه جوش
هیچکس زین حدیث لب نگشود　　ناگهان چنگ برکشید خروش

که سراسر جهان و هرچه دراوست
عکس یک پرتویست از رخ دوست

شام و سحر و بلبل و گلزار یکیست　　پروانه و شمع و عاشق و یار یکیست
هر چند درون خانه را مینگرم
خود دایره و نقطهٔ پرگار یکیست

باباطاهر

از تاریخ ولادت و وفات ـ باباطاهر عُریان ـ این شاعر و عارف بزرگ اطلاع صحیحی در دست نیست امّا مجمع الفُصحا ـ تاریخ فوت او را ۴۱۰ھ ضبط کرده و آنچه مُسلّم است ـ بابا ـ از مردم ـ همَدان ـ و از علما و عُرفای نامی عصر خود بوده و در کُتُب ـ صُوفیّه ـ کرامات زیادی از وی نقل شده و مزارش در غرب ـ همدان ـ و زیارتگاه اهل دل است . این صوفی روشن ضمیر در هر دلی از اهل ذوق مقامی بس ارجمند دارد .

دل شاد از دل زارش خبر نیست　　سلامت روز بیمارش خبر نیست

نه تقصیر تو این رسم قدیم است　　که آزاد از گرفتارش خبر نیست

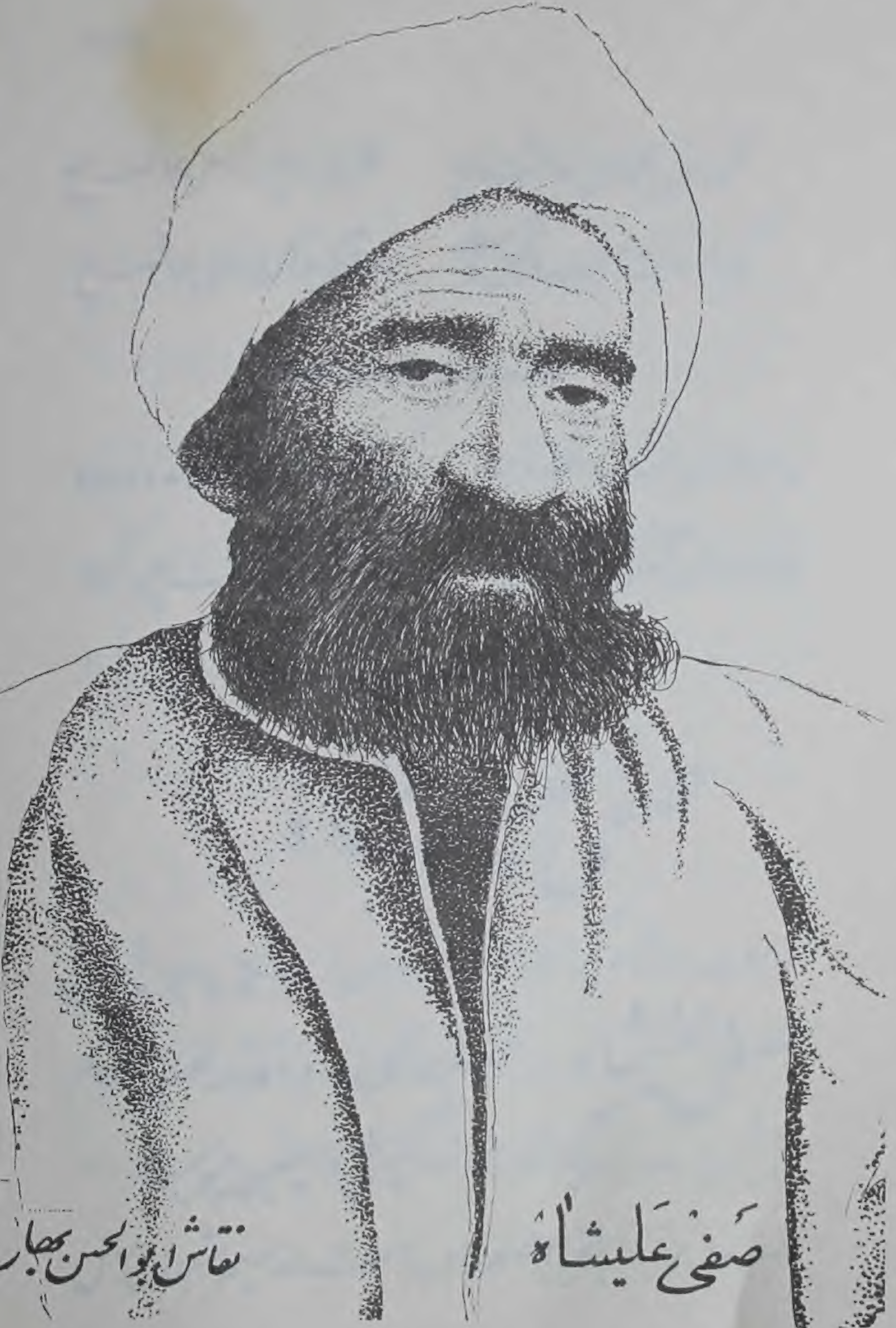
اگر زرّین کلاهی عاقبت هیچ　　بتخت ار پادشاهی عاقبت هیچ
گرت ملک سلیمان در نگین است　　در آخر خاک راهی عاقبت هیچ

به دُنیا دل نبنده هر که مَرده　　که دنیا سر بسر اَندوه و دَرده
به قبرستان گُذر کُن تا ببینی　　که دنیا با رفیقانت چه کرده

صَفی عَلیشاه

عارف و شاعر گرانمایه شادروان حاجی میرزا حَسَن صفی علیشاه - اِصْفَهانی - در مُقدّمه تفسیر منظوم قرآن - سرگذشت زندگیش را چنین مینویسد .

مسقط الرّأس فقیر اصفهان است در سیّم شعبان سال


صفی علیشاه
نقاش ابوالحسن بهار

۱۲۵۱ ق تولد یافتم پدرم تاجر بود از اصفهان به ـ یزد
رفت و آنجا مسکن گزید فقیر مدت ۲۰ سال در یزد توقف
نمودم و بعد از طرف ـ هندوستان ـ به ـ حجاز ـ رفتم
و اغلب از مشایخ ـ ایران ـ و ـ هند ـ و ـ روم ـ را ملاقات
کردم از بعضی قلیل مستفیض شدم و فواید فقر و سلوک را که
اخذش منحصر بخدمت و ارادت و قبول ارادت است بدست
آوردم در ـ هندوستان به تألیف ـ زبدة الاسرار ـ
به نظم که در اسرار شهادت و منطبق با سلوک الله است موفق شدم
سپس بعزم ارض اقدس رضوی از راه ـ عتبات عالیات
به ـ شیراز ـ و ـ یزد ـ مراجعت کردم و به دار الخلافه
آمدم چون سکنای در مرکز از سایر بلاد امن تر است فقیر هم
در ـ طهران ـ متوقف شدم و بیش از ۲۰ سال است

در تهران سکونت دارم و بیشتر اوقاتم مصروف تحریر است ورساله ـ عرفان الحق ـ و ـ میزان المعرفه ـ را در این چند سال نوشتم و قریب دو سالست مشغول نظم تفسیر ـ قرآن ـ هستم شاید اجر فقیر عند الله ضایع نگردد .

شستند بمی خرقهٔ آلوده مارا   کردند منزه ز دغل دودهٔ مارا

بشکست و فرو کوفت چو در هاون تسلیم   بر باد فنا داد فلک سودهٔ مارا

بود از کرم پیر خرابات اگر داد   صد گونه عطا خدمت بیهودهٔ مارا

ای شیخ مبر وقت خود از وعدهٔ معدوم   در میکده بین نعمت موجودهٔ مارا

افزود بما پیر مغان زاهد اگر کاست   هرگز نتوان کاستن افزودهٔ مارا

میگفت صفی بر در میخانه که از عشق
معمار ازل ریخته شالودهٔ مارا

خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری - از مشاهیر عرفا و - فقها و محدثین و کنیه اش - ابواسمعیل - و لقبش شیخ الاسلام - است .

تولد وی در سال ۳۹۶ هجری در - هرات - و مرگش در تاریخ ۴۸۱ اتفاق افتاده از تالیفات او شمس المجالس دزم الکلام - مناجات - فارسی میباشد .

الهی - میدانی که ناتوانم - پس از بلاها برهانم

الهی - میلرزم از اینکه به جوی نیرزم

الهی - در ملکوت تو کمتر از مویم - سخن بیهوده تا کی گویم

الٰهی - می بینی و میدانی و برآوردن میتوانی .

الٰهی - عُمر بر باد کردم و بر تن خود بیداد کردم - گُفتی و فرمان نکردم - درماندم و درمان نکردم -

الٰهی - بر رُخ از خجالت گرد دارم - در دل از حسرت درد دارم - روی از شرم گناه زرد دارم .

الٰهی - حجابها از راه بردار - ما را به ما وامگذار

برحمتک یا عزیز - یا غفّار - یا حلیم - یا ستّار -

عینُ القُضاة

اَبُوالمَعالی عَبدُالله بن مُحَمَّد بن عَلی بن حَسَن بن علی - میانجی هَمَدانی - وی در خاندان فضل

وادب پا بعرصهٔ وجود نهاد و قبل از رسیدن به سن
بلوغ در - ادب - صرف - نحو - فقه - کلام -
حدیث - اصول ومنطق - سرآمد عصر خود گردید .
وی چون از علوم ظاهری فراغت حاصل کرد متوجه - صوفیه -
شده و درحدود سنهٔ ۵۰۷ه رسالهٔ خود را دربارهٔ تصوف .
برشتهٔ تحریر درآورد و پس از اندک مدتی بمقام - خاص الخاص
رسید ومحسود مخالفین قرار گرفت تا آنکه در سال ۵۲۵ ق،
در سن ۳۳ سالگی منصوروار به دار آویخته شد .
درحقیقت باید گفت این صوفی عالیمقام دومین قربانی
عرفانی - استکه بایستی ویرا از هر لحاظ پیشوای عارفان
زمان بعد دانست ولی افسوس آنچه شایستهٔ مقام او بود
احوالش شناخته نشده .

- **طریقت** - در طریقت او را از جمله شاگردان -شیخ احمد غزّالی دانسته وهمچنین با -خواجهٔ حَمَوی - نیز صحبت داشته ویکی دیگر از مشایخی که -عین القضاة - از حضورش استفاده کرده -شیخ بِرکِه‌ای -همدانی است .

مُعاصرین او - اَحمد غزّالی - شیخ بِرکِه‌ای -خیّام ابوالمَجد مجدود بنِ آدم سنائی غزنوی - بوده اند .

آنچه مُسلّم است درمورد قتل وی اشعار وعبارات و کلمات رساله‌اش را دستاویز قرار داده اند ومینویسند مجلس ومحضر درسش ترتیب مُعیّنی نداشته وشهادت خود را قبلاً خبر داده وگفته چون مُخالفین از درک سُخنانم عاجز بستند بمن نسبت کُفر وبیدینی داده برای کشتنم تلاش میکنند . تا بالاخره وسیلهٔ -ابوالقاسم حریرگزینی - دستگیر وبادست بسته

به - بغداد - میفرستند و مجدداً به - همدان - عودتش داده به - دار - میکشند نوشته‌اند که وی پیش از دستگیریش کاغذی سربسته و ممهور بیکی از علمای همدان سپرده و از او خواسته است که در فلان روز آن نامه را باز کند و این تاریخ درست فردای روزی بوده که جسد وی را از دار پائین کشیده و با نفت آتش زده اند .

نوشته اند در نامهٔ - عین القضات - این رباعی نوشته بوده .

ما مرگ و شهادت از خدا خواسته‌ایم = انهم به سه چیز کم بها خواسته ایم
گر دوست چنان کند که ما خواسته‌ایم = ما نفت و حصیر و بوریا خواسته ایم

مورخین نوشته اند به سعی - ابوالقاسم درگزینی - پوست تن او را اکنده و در بوریای نفت آلود پیچیده و سوختند بهمان قسمی که خود پیش بینی کرده بوده .

ازآثار او - زبدة الحقایق - رسالهٔ جمالی - رسالهٔ لوایح - مکاتبات وبسیاری کتب دیگر

در بتکده گر نشان ز معشوقهٔ ماست — رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه از او بوی ندارد کنش است — با بوی وصال او کنش کعبهٔ ماست

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش — عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تا کی بنهم عشق نهان در دل خویش — مقصود رهم توئی نه دینست و نه کیش

واما افسانه‌ای هم دربارهٔ جسد عین القضاة ذکر شده. گفته اند پس ازانکه جسد را ازدار پائین کشیده و سر از تنش جدا کردند ودر وسط میدان معروف ـ همدان ـ که امروز بمیدان

ذُغال فرُوشان - مشهور است انداختند و
تمامی مردم دور او حلقه زده بودند - بابا طاهرِ عُریان -
که این وضع را می بیند نزدیک جسد آمده و سَر پائی به او
زده میگوید < مردان خدا چنین نخسبند >
جسد عین القضاة - با شنیدن این جمله فوری برپای خاسته
و سر بُریدهٔ خویش را زیر بغل زده و بطرف - گورستان عمومی
شهر که به - اهل قبوُر - مَعرُوفست دویده و در آنجا در
حالیکه عدهٔ کثیری او را تعقیب میکرده اند در داخل گودالی
که امروز به چالهٔ - عین القضات - مَعرُوفست فرو رفته و از انظار
ناپدید میشود .

شیخ صَفی الدّین - اَرْدبیلی

سیّد اسحاق فرزند سیّد امین الدّین جبرئیل

از مشاهیر عُرفا و صُوفیه و جدّ اعلای سلاطین صَفَویه است وفات وی در دوازدهم محرّم سال ۷۳۵ قمری در اردبیل اتّفاق افتاده و در همانجا مدفون است.

بعضی از مورّخین نوشته اند که او با ۱۹ واسطه به حَمزة بن مُوسی بن جعفر میرسد و از سادات جلیل مُوسوی است.

مینویسند وقتی امیر تیمور به اَردَبیل آمد همهٔ بزرگان و مشایخ به استقبالش رفتند وی از آنان پُرسید آیا کسی هست به استقبال من نیامده باشد گُفتند آری شیخ صفی الدّین در حُجره نشسته است.

امیر تیمور برای او پیغام فرستاد که نزد ما بیا شیخ در جواب گفت مرا با تیمُور که سلطانی فاتح است چه کار من در کُنجی خلوت

ومشغول عبادت هستم -تیمور- چون این پاسخ
شنید خود بدیدن -شیخ- رفت وچون زندگی بیریا و
پاکدامنی و زهد او را دید گفت ازمن چیزی بخواه -شیخ-
گفت تو نمیتوانی خواسته مرا مستجاب کنی وچون تکرار و پافشاری
-تیمور- را دید گفت حال که چنین میخواهی به گنجایش این حجره
از اسیران جنگی بمن ببخش تیمور قبول کرد و دستور داد از ۱۰۰۰
اسیر جنگی که همراه آورده بود به حجره کوچک شیخ چند نفری روانه
نمایند امّا در کمال حیرت دید که تا آخرین اسیر در آن حجره کوچک
جای گرفتند و -شیخ- ازجیب جامه اش به تمامی اُسرا
کاغذی میداد که روی آنها نوشته شده بود- آزادگان شیخ صفی-
پس ازاین واقعه بسیاری از اسیران به وطنشان بازگشتند
وعده ای بپاس این کرامت در -اردبیل- وحوالی

حُجرهٔ ـ شیخ ـ ماندگار شدند و حلقهٔ شاگردی و مُریدی
او را بر گردن نهادند و همین محلّ است که بنام ـ صوفی نشین ـ
معرُوف شده است .

عَراقی

شیخ فخر الدّین ابراهیم بن بزُرگمهر بن عبد الغفّار
جَوالقی همدانی ـ مُتخلّص به ـ عَراقی ـ در دهکدهٔ
کوَنجان ـ یا ـ کومیجان خارج شهر ـ همدان ـ مُتولّد شده
و در شهر ـ دمَشق ـ در ۸ ذیقعدهٔ سال ۶۸۸ ه‍ درگذشته
تاریخ تولّدش را ۶۱۰ نوشته اند .
عَراقی ـ تا وقتی ـ مُولَوی حیات داشته در قونیه ـ بوده
و بعد از فوت وی به ـ مصر ـ رفته و سلطان مصر مُرید
وی گردیده و به او لقب ـ شیخ الشّیوخ مِصری داده است

عراقی مدتی شاگرد و بعد هم مرید شهاب الدین سهروردی
بوده و دیوان. لمعات. را در. قونیه - نوشته است
نام پسرش. کبیر الدین. و او هم دوازده سال پس از فوت
پدر بدرود حیات گفته و در جوار پدرش در. دمشق. مدفون
شده است - و - معین الدین پروانه - برای عراقی خانقاهی
در - ترکیه - ساخته است.

عراقی - با شمس الدین صاحب جوینی. رابطه
داشته و - عشاق نامه - را برای او سروده.

دیگر از تالیفات وی - نامه ایست که بین متصوفه مشهور است

میخانه و مسجد همه از اسبابست هر کس که چنین نداند او در خوابست
انجا که به بینند خدا را پاکان نه مسجد و میخانه و نه محرابست

فخرالدّین عراقی را در غزلسرائی عاشقانه و شورانگیز یکی از سرایندگان بزرگ میدانند .

مینویسند در سنّ هشت سالگی در همدان مشهور شد و هر روز بعد از نماز عصر قرآن را با چنان صوت خوبی میخواند که یکروز موقعیکه سورهٔ - طه - را میخواند چند نفر - یهودی - با شنیدن تلاوت قرآنش داخل مسجد شده و مسلمان شدند .

عراقی - در ۱۷ سالگی بر جملهٔ علوم دینی از معقول - و منقول - آگاهی داشت و در همان اوقات با دختر شیخ عمادالدّین ازدواج کرد

مارخت ز مسجد بخرابات کشیدیم — خط بر ورق زهد و کرامات کشیدیم
در کوی مغان در صف عشاق نشستیم — جام از کف رندان خرابات کشیدیم

شبستری

شیخ محمود امین الدّین - ازبزرگان عرفاو
مشاهیر مشایخ صوفیه است که درزمان - الجیاتو -
در - تبریز - زندگی میکرده و مرجع خاص وعام بوده -
نوشته اند میرحسینی سادات هروی که درآنزمان درخراسان
میزیسته ۱۷ بیت مشتمل بر ۱۷ سؤال دایر بحقایق سیر وسلوک
وعرفان پیش اوفرستاده اونیز به اشارهٔ پیر ومرشد خویش
بهاء الدّین یعقوب - تبریزی درجواب هربیت مطالبی را
که - سادات هروی - خواسته بوده نوشته واشارات دیگری
هم ضمیمه کرده وآنرا - گلشن راز - نامگذارده است .
ازآثار - شبستری - علاوه بر - گلشن راز - مرات المحققین

و - سعادت نامه - میباشد .

تولّد ویرا درسال ۶۸۵ هجری و وفاتش را سال ۷۲۰ در تبریز نوشته اند .

جُنیدِ - بغدادی -

درسال ۲۰۷ قمری در - بغداد - متولّدشده ولی دراصل - نهاوندی - میباشد .

وی ازبزرگان - صوفیّه - است وبه - طاوس العلما - و - سلطان المحقّقین - مُلقّب گردیده

جُنید - درآخرین روزسال ۲۹۷ هجری وفات یافته .

مینویسند برجنازهٔ او ۶۰ هزارنفر نماز گذارده است .

نجم الدین کبرا

نجم الدین ابو الجناب احمد خیوقی - ملقب به - طامة الکبری - ویا - شیخ ولی - بوده است .

۲۵ ساله بوده که از شهر خیوه - بیرون رفته واز - خراسان - و - جزیرة العرب - و - عراق - و - شام - تا کنار رود - نیل - راپیمود و در شهرهای بزرگ از استادان و دانشمندان کسب فیض نموده و در نیشابور از - ابو المعالی - در همدان - حافظ ابو العلا - در اسکندریه - ابو طالب سلفی بهره مند شده و به همهٔ دانشهای آن روز دست یافته .

شهر - خیوه - از شهرهای بزرگ - خوارزم - بشمار میرفته

پدر نجم الدّین نیز از دانشمندان بنام بوده .

احمد - چندی که در - قاهره - بوده از محضر استاد بزرگوار - روزبهان - استفاده کرده و دختر او را هم به عقد خود درآورد و پس از چندی از آنجا به - خوزستان - رفت و جزء شاگردان - اِسمعیل قصری - درآمد سپس به - تبریز - رفته و چندی هم در خانقاه خدمت امام - ابونصر - زیست کرد وضمناً با - بابا فرج تبریزی - هم ملاقات کرده و مدّتی در محضر او که عقیده داشت حقیقت را فقط او کشف کرده و تنها با وسیله - اشراق ربّانی - ممکن است به حقیقت رسید و با عمّار یاسر بدلیسی - مکتب - عرفان - و - تصوّف - را بپایان رسانید .

تولّد - **نجم الدّین** - را در سال ۵۴۰ قمری نوشته اند .

از تالیفات او .

رسالة الخائف - فواتح الجمال - منهاج السالکین - میباشد در مورد مرگ وی مینویسند .

در سال ۶۱۰ هجری در فتنهٔ مغول - در شهر خوارزم - بدست سربازان مغول مقتول گردیده و خود او حدوث حملهٔ مغول و مرگ خویش را بدست آنان خبر داده است .

- سه حکیم مسلمان -

۱- ابن سینا ۲- شیخ اکبر ۳- سهروردی

۱- حجة الحق شیخ الرئیس شرف الملک ابو علی حسین بن عبد الله سینا امیر پزشکان -

از اهالی بلخ - و مادرش - ستاره - نام داشته .

وی از جملهٔ بزرگترین حکمای ایران و همهٔ جهانست
او در سوم ماه صفر سال ۳۶۳ قمری متولد شده .
ابن سینا - مردی نیرومند و زیبا روی بوده تالیفاتش
قریب ۲۳۸ کتاب و رساله و نامه و دیوان اشعار است
که معروفترین آنها دو کتاب - قانون - و - شفا - میباشد
وی در سال ۴۲۸ هـ در حالیکه همراه - علاء الدّوله - به همدان
میرفته بمرض - قولنج - درگذشت و در همانجا مدفون شد .
ابن سینا - برخلاف گفتهٔ عده ای مسلمان متدیّنی هم
بوده و تفسیری نیز بر - قرآن - نوشته این رباعی از اوست

کفر چو منی گزاف و آسان نبود ... محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چو من یکی و آنهم کافر ... پس در همهٔ دهر یک مسلمان نبود

وی علاوه بر پیروی در فلسفه که از ـ سقراط ـ و ـ افلاطون ـ متابعت مینموده در طریقهٔ ـ تصوّف ـ هم از دین ـ اسلام ـ الهام گرفته است .

ابن سینا ـ در سن ۱۰ سالگی تمام ـ قرآن ـ و ـ صرف ـ و ـ نحو ـ را فراگرفته و در ۱۶ سالگی در تمام علوم زمان خود استاد بوده است .

مائیم به عفو تو تولّا کرده — وز طاعت و معصیت تبرّا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد — ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

---

۲ سُهروردی

شَهاب الدّین سُهروردی (شیخ الاشراق)

در دهکدهٔ ـ سُهرورد زنجان ـ متولّد شده و تحصیلات

اوّلیه اش را در ـ اصفهان ـ طی کرده و تمام عمر خود را
به سیر و سلوک گذرانیده است تا بالاخره در ـ حَلَب ـ
با ـ مَلِک ظاهر ـ پسر ـ صلاح الدّین اَیوّبی ـ برخورد و در
خدمت او درمیاید ولی چون در بیان عقیده اش بی پروا
بوده دشمنان زیادی در دربار از او بدگوئی میکنند و روی
شکایت عده ای از علما بدستور ـ ملک ظاهر ـ در سال ۴۹۷
در سن ۳۸ سالگی او را زندانی و در زندان فوت میکند .
سُهروَرْدی ـ در تصوّف از شاگردان مکتب ـ حَلاّج ـ
و ـ غزّالی ـ بوده از وی ۵۰ کتاب تالیف شده که دو
کتاب معروفش ـ حکمت الاشراق ـ و ـ نورُ الانوار ـ میباشد
وی پیروان اشراق را شاگردان ـ افلاطون ـ و کهنه مصر ـ
میدانسته تولّدش را سال ۴۵۹ هجری نوشته اند .

شیخ اکبر - یا - ابن عربی

۳ ابوبکر محمد بن محی الدین معروف به ابن عربی یا شیخ اکبر
در سال ۵۶۰ هجری در - اسپانیا - و از خانواده عرب بوده
و در تاریخ ۶۳۸ ق در - دمشق - فوت کرده و آرامگاهش نیز
در آنشهر است یکی از شاگردانش بنام - صدرالدین - که خود
هم کوهی از معنویت اسلامی بوده کتب و عقاید - ابن عربی -
در کلیه مشرق و بین دوستداران - تصوف - و - اشراق -
رواج دارد و مورد استفاده عمومی است .

ضمناً - ابن عربی - با عراقی - و قطب الدین شیرازی -
و خواجه نصیر الدین طوسی - هم عصر بوده است .

از کتابهای معروفش نگین های حکمت - و فتوحات - میباشد .

واما عقاید هر سه حکیم

۱ ابن سینا ۲ سهروردی ۳ شیخ اکبر.

عقاید هر سه حکیم در طریقت وارشاد به اشراق - وحدت وجود بوده وپایهٔ اصلی - تصوف - و - اشراق - را - کشف وشهود ومبتنی بر دو اصل - نور - و - ظلمت - میدانسته اند. و وصال بحق را نتیجهٔ تدریجی تصفیهٔ نفس وفضائل روحانی میدانسته اند بااین تفاوت که - ابن عربی - زوال را که خود مستلزم وجود هستی است رد کرده وعقیده دارد تاکسی خودرا فنای مطلق نداند نمیتواند خدارا بشناسد.

بدیهی است به فتوای هر سه حکیم بالاترین رسیدگان بعالم غیب - و - شهود - امام یا قطب میباشند.

سنائی

ابو المجد مجدود بن آدم - سنائی غزنوی
علما او را - حکیم - و صوفیه وی را - شیخ - نامیده اند
و در تصوف او را مرید - خواجه یوسف همدانی - نوشته اند .
حکیم سنائی - در بیشتر شهرهای - بلخ - و - هرات -
و نیشابور - و - سرخس - بسر برده و بزیارت - مکه -
نیز مشرف شده و در آخر عمر در - غزنین - بوده و متصوفه
اغلب به اشعار وی استشهاد کرده اند از آثار - سنائی
مثنوی کارنامه - حدیقة الحقیقه میباشد .
وفات - سنائی - را - علامهٔ قزوینی - در سال ۵۴۵ هـ
تائید کرده است .

نور علیشاه

میرزا محمد علی فرزند میرزا عبد الحسین -
اصل و موطنش در یکی از قراء - طوس - بوده
نوشته اند جمعی از ارباب غرض نسبت به وی از در انکار
در آمده و پیش علما او را به کفر متهم کرده اند ولی او بهر طرف
رو میکرد مردم گرداگردش جمع میشدند .

نور علیشاه - غالباً در حال حرکت قصیده سرائی میکرده
وی در اواخر عمر مدت پنجسال در - عراق عرب - مجاور
بوده است تا اینکه در سال ۱۲۱۲ قمری در - موصل -
بدرود حیات گفته و در جوار حرم حضرت - یونس - بخاک
سپرده شده .

از- نورعلیشاه - رسالهٔ جامع الاسرار- به سبک- گلستان سعدی - ورسالهٔ - اصول وفروع - وتفسیر سورهٔ بقره - بصورت منظوم و دیوانی حاوی قصاید وغزلیات باقی مانده .

باز آمدم موسی صفت ظاهر ید وبیضا کنم | فرعون و قومش سربسر مستغرق دریا کنم
باز آمدم همچون خلیل از معجزات دمبدم | نمرودی ونمرود را معدوم وناپیدا کنم
باز آمدم عیسی صفت گردن زنم دجال را | ورامر مهدی عالمی با یکنفس احیا کنم
گه ماه را تابان کنم خورشید وش در آسمان | گاهی چو یونس سوی یم در بطن ماهی جا کنم
زاهد چه میلافی برو کنجی بمیر ودم مزن | ورنه سراسر پرده ٔ ارزوی کارت وا کنم
من مظهر حق آمدم لاقید مطلق - آمدم | هر لحظه در دیوان دل دیباچهٔ انشا کنم
نورعلی نورعلی شد در دلم چون منجلی | زان عاشقانه در جهان سر نهان پیدا کنم

این رباعی نیز از اوست .

سِرّیست نهان در دل مردان رهِ عشق   کانرا نتوان گفت عیان جز بسرِ دار

رازی که نهان بود پس پرده حریفان   کردند ملا با دف و دفی بر سرِ بازار

صفاعلیشاه

مرحوم علیخان ظهیرُ الدّوله مُلقب به صفاعلیشاه و مُتخلّص به صفا - شرح حال خود را در دفترچهٔ خاطرات (چنتهٔ درویش) چنین نوشته

پدرم مُحمّد خان قاجار - دَوَلّو - پسر مرحوم - ابراهیم خان سردار پسر - جانمحمّد خان سردار - پسر - قراخان - وهمیشه در خدمت دولت بوده اند .



ظہیر الدولہ

نقاش ابو الحسن بجار

پس از مراجعت پدرم از حکومت ـ فارس ـ در سنه ۱۲۸۱ ق
در ـ جبال اباد شمیران ـ در ساعت ۴ بعد از غروب روز
۱۶ ربیع الاوّل متولد شدم .
سفرهائی به ـ خراسان ـ و ـ گیلان ـ رفته ام .
از سال ۱۲۹۴ که پدرم به دار فانی شتافت مدت ۳۰ سال
در خدمت دولت بوده ام و در سال ۱۳۰۳ خدمت حضرت
ولایت مرتبت ـ صفی علیشاه ـ به افتخار فقر و درویشی مفتخر
شدم از کتابهائی که نوشته ام .
مسبحه صفا ـ مرآت الصفا ـ روح الارواح ـ مطلع الانوار
میباشد و در سال ۱۳۱۶ قمری پس از رحلت آنحضرت
مامور خدمت به خلق شدم .
این رباعی و حکایت منظوم از سروده های اوست .

خوشدل مشو از اینکه عذابم کردی
انگشت نمای شیخ و شابم کردی

چون گنج به ویرانه نهانست هنوز
غم نیست اگر خانه خرابم کردی

حکایت .

بود در شهری یکی دیوانه ای
از خرد عاری ز خود بیگانه ای

روزی از شهر آمد آن مجنون برون
در جنون سر حلقهٔ اهل فنون

ناگهان رفت و بقبرستان رسید
دست عقل آمد گریبانش کشید

خنده ای کرد و سپس بگریست زار
اشک افشان کرد چون ابر بهار

هین بمیر از خویش وارَه از خودی
تا رسی اندر حیاتِ سرمدی

این بگفت و رسم خواب آورد پیش
که بجا خوش یافتم ماوای خویش

در بیابان فنا خوش تاخته
منزلی از بهر خود پرداخته

مونس علیشاه

یکی دیگر از پیشوایان متصوفین معاصر - حاجی میرزا عبدالحسین
ذوالریاستین - مونسعلیشاه - فرزند حاجی علی آقا
وفاعلیشاه - شیرازی - است .
وی پس از - سید اسمعیل اجاق - کرمانشاهی و همزمان — با
سید حسن اجاق میباشد .
از تالیفات - مونس علیشاه .
دلیل السالکین - جبر و تفویض - و دیوان اشعار
میباشد .
آنمرحوم خانقاهی در - کرمانشاهان - بنا کرده و فاتش در
سال ۱۳۴۰ قمری اتفاق افتاده است

کفر و دین در بر عُشاق نکو کار یکیست
کعبه و بتکده و سبحه و زنّار یکیست

اگر از دیدهٔ تحقیق به عالم نگری
عشق و معشوقه و عاشق دل و دلدار یکیست

تا که در میکده من پای نهادم دیدم
اهل آنجا همه مست می و هُشیار یکیست

گرچه ذرات جهان جمله انا الحق گویند
لیک از آنجمله گرفتار سر دار یکیست

افتاب رخ او تافت به مرآت وجود
مُختلف گرچه نماید همه انوار یکیست

با همه خلق جهان صلحم و اندر بر من
جور اغیار و سر رحمت یار یکیست

مُختلف گرچه بود دردمن و درمانش
خوشدلم زانکه طبیبم یک و عطّار یکیست

پیش اغیار نهان به سُخن حق مُونس
که بر او صدف و گوهر شهوار یکیست

سرداران و جانبازان بعد از اسلام

برمکیان

بعضی از مورخین این خانواده را از باز ماندگان ـ ساسان
و دارای مذهب ـ زرتشتی ـ میدانند و مینویسند ـ جعفر ـ
جد برامکه در ـ بلخ ـ روزگار خود را در آتشکده ـ نوبهار ـ
به عبادت میگذرانیده و پس از آنکه آئین ـ اسلام ـ
در ماوراء النهر وسعت یافت با خاندان خود و مال فراوان
به ـ دمشق ـ رفت .

حمدالله مستوفی در ـ تاریخ گزیده ـ مینویسد
اول کسیکه از آل برمک به وزارت رسید ـ جعفر ـ بود و
این منصب از طرف ـ منصور ـ به او اعطا شد .
خالد بن جعفر برمکی ـ در سال ۹۰ هجری بدنیا آمد

و در سال ۱۶۵ بدرود حیات گفت و او فقط دارای
یک پسر بنام - یحیی - بوده .
یحیی مردی کریم و با سخاوت و با دشمنان خود نیز با نرمی
رفتار میکرده - یحیی دارای چهار پسر بنامهای - فضل -
جعفر - محمّد - و موسی - بوده است .
فَضل - در جود و کرم بین اَقران خود بی مانند و بسیار مغرور
و متکبّر و حتی نسبت به بزرگان بی اعتنا و خضوع و خشوع
را بهیچوجه مرعی نمیداشته است .
جَعفَر - هم مانند فضل در سخاوت و بخشش مشهور و
وضیع و شریف از خوان نعمت او برخوردار و در دربار
هارون الرّشید - رتبتی بسیار بلند داشته تا آنجاکه
نوشته اندروزی - اسحق موصلی - جهت درک صحبت

هارون - به قصر وی میرفته و چون خلیفه در آنموقع
در حال استراحت بوده عزم بازگشت مینماید در اینوقت
جعفر - او را می بیند و میگوید حال که نتوانستی خدمت
خلیفه بروی بمنزل من بیا و ساعتی استراحت کن و پس از
رسیدن بخانه در حالیکه - جعفر - و - اسحق - و کنیزان
بعشرت مشغول بوده اند - عبدالملک - عموی هارون
که در اثر حسن مناعت حاضر نبوده به دربار - هارون - برود
داخل منزل و مجلس جعفر - میشود و به او میگوید نمیدانم
چرا خلیفه نسبت بمن بی لطف شده - جعفر - میگوید
هرچه از خلیفه میخواهی من انجام میدهم .
عبدالملک - میگوید اولاً پسرم به سنی رسیده که باید
وارد دستگاه خلافت شود و بعلاوه مبالغی مقروض شده ام

جعفر - میگوید پسرت را بحکومت - مصر - میفرستم
و وامت راهم پرداخت میکنم .
اسحق - میگوید که عبدالملک آهسته بمن گفت جعفر
در عالم مستی چه وعده ها میدهد اما روز بعد - هارون -
عبدالملک را به دربار احضار و میگوید پسرت را به دامادی
خودم مفتخر و او را بحکومت - مصر - منصوب کرده ام
و قرض تو را هم هرچه هست پرداخت میکنم و بدان کدورت
بین من و تو به صفا مبدل شد .
نتیجه - اینکه این حکایت خود دلیل واضحی بر تقرب
جعفر - نزد - هارون - میباشد .
در تاریخ - بیهقی - نوشته شده کار - برمکیان - در
زمان هارون الرشید چنان بالا گرفت که او - یحیی -

را - پدر - خطاب میکرد و پسران او فضل وجعفر را به
درجات بالا رسانید .

نوشته شده در اوایل خلافت - هارون الرشید - مردی
از سادات علوی واز خاندان پیغمبر بنام - یحیی علوی -
گرگان - و - طبرستان - و - گیلان - را بگرفت
بقسمی که هارون سخت بیمناک شد و دربارهٔ دفع او
با یحیی برمکی بمشورت پرداخت تا درمورد او چاره ای نماید
یحیی برمکی - فرزند خود - فضل - را خواست وباگرفتن
فرمانی ازخلیفه همراه ۵۰ هزار سوار از - بغداد - بجانب
ری - و - خراسان - حرکت داد .

فضل - پس از ورود به - ری یحیی را ملاقات وبدون
زد وخورد ازخلیفه امان نامه ای برایش گرفته واورا روانه بغداد

نمود و خود پس از ختم این غائله برحسب دستور
خلیفه برای مدت دو سال به حکمرانی ـ خراسان ـ
منصوب گردید و پس از اتمام مأموریت با گرفتن مرخصی
به ـ بغداد ـ برگشت البته هدایائی هم جهت خلیفه آورد
ـ هارون ـ پس از او ـ علی بن عیسی ماهان ـ راکه مردی
ظالم و با برمکیان نیز خصومت دیرینه داشت بجای فضل
والی ـ خراسان ـ کرد ولی در مدت حکومت او مردم آن ناحیه
از ستم و بیداد وی بجان آمده و هرچه برای دادخواهی از او
به ـ بغداد ـ میامدند خلیفه بعرایض آنان توجهی نمیکرد .
و از طرفی ـ علی بن عیسی ـ پس از دو سال از اموالی که
با آزار و اذیت از مردم گرفته بود و تمامی اهالی ـ خراسان ـ
خوارزم ـ ماوراء النهر ـ ری ـ طبرستان ـ گرگان

گیلان - سپاهان - وسیستان را ازهستی ساقط کرده بود هدایای بیشمار وارزشمندی برای - هارون - فرستاد نوشته اند درروزیکه این هدایا به - بغداد - رسید هارون در ایوانی بلند نشسته و یحیی - و - فضل - و جعفر - را مخصوصاً پیش خود نشانید تا ببینند که فضل در دو سال حکومت خود چه خیانت بزرگی به او کرده وبجای اینهمه هدایا فقط مختصری تحفه برای وی آورده است .

واما هدایای علی بن عیسی - ۱۰۰۰ غلام ترک ۱۰۰۰ کنیز ترک که در دستهای هرکدام جامهائی ازززبوده - ۱۰۰ غلام هندی ۱۰۰ کنیز هندی با جامه های زربفت - ۱۰۰ فیل نرو ماده با پوشش حریر و جواهرنشان ۱۰۰ اسب ترکمن با زینهای مرصع - ۱۰۰۰ شتر با محمل های کم نظیر صدها جفت گاو وبیش از هزارها پارچه ظروف چینی فغفوری

ومقادیر بسیار زیادی مروارید و چندین تخته فرشهای گرانبهای ترکمن و خراسان -

هارون - پس از دیدن اینهمه هدایا رو بطرف یحیی - کرد و گفت در زمان حکومت پسرت - فضل - اینها در کجا بود که برای ما نفرستاد - یحیی - گفت روزگار خلیفه دراز باد اینهاکه - عیسی - امروز برای شما فرستاده در زمان حکمرانی فرزندم در خانه های صاحبانش بوده است .

هارون - از جواب - یحیی - سخت خشمگین شد و پس از مراجعت بمنزل پسران یحیی به او گفتند پدر این چه جواب درشتی بود به - هارون - گفت او میگوید فرزندانم من میفهمم که دولت ما به آخر رسیده ولی در هر حال نباید تا دم مرگ از سخن حق خودداری کرد ولو یار بخش خلیفه تمام شود .

حتی نوشته اند - یحیی - در روز بعد ۱۰ نفر از گوهر فروشان

- بغداد - را احضار و میگوید خلیفه ۳۰۰ هزار دینار جواهر

خواسته که بخرد و آنها هم آن مقدار جواهر گرانبها را خدمت

خلیفه عرضه کردند - یحیی - گفت امروز اینها را امانت

بگذارید و دستخطی از خلیفه گرفته به آنان میدهد که تا فردا در

بارهٔ پرداخت قیمت مذاکره کنند - هارون - پس از رفتن

گوهر فروشان میگوید ای - پدر - منکه در خزانه چنین پولی

ندارم تکلیف چیست - یحیی - جواب میدهد زندگانی

امیر دراز باد جواهر نگاهدار فردا من نوشته را از آنها میگیرم

و پاره میکنم آنان جرأت ندارند از خلیفه شکایت کنند .

- هارون - پاسخ میدهد این ممکن است ولی جواب

خداوند را در عرصات قیامت چه خواهم گفت .

یحیی - میگوید چگونه از تظلم ۱۰ نفر گوهرفروش
از فردای قیامت ترس دارید درحالیکه - علی بن عیسی
اموال صدها هزار مردم مسلمان را در کلیهٔ بلاد اسلامی که
که باید در حمایت خلیفه باشند به جبر و شکنجه گرفته و تازه یک
عُشر آن را برای شما فرستاده از خدا نمیترسید خلیفه از این جواب
در فکر فرو میرود باری روز دیگر - یحیی - گوهرفروشانرا
با عُذر اینکه خلیفه فعلاً پول مُوجود ندارد خواسته و جواهر را
به آنان پس میدهد.

مورّخین نوشته اند - مدّتی از این رویداد نگذشت همانطور یکه
یحیی - پیش بینی کرده بود مردم کلیّهٔ بلاد سر بطُغیان
برداشتند تا آنجا که - هارون - با سپاهی بسیار برای سرکوبی
آنان بطرف - خُراسان حرکت کرد و - علی بن عیسی - را هم

که موجب اینهمه سرکشی مردم شده بود زندانی و اموال
اورا ضبط کرد - هارون - با - مأمون - مدتی درخراسان
و - طوس - بوده تا در همانجا درگذشت و تا آخرین ساعت
حیات پس ازحبس وقتل برمکیان افسوس میخورد که چرا
به نصایح آنان توجه نکرده و برخلاف مروت نسبت به آنان
ستم روا داشته است .

و اما علل دیگریکه رفتار - هارون - را نسبت به - برامکه -
تغییر داده بشرح زیر است .

۱ـ داستان یحیی علوی - یحیی بن عبدالله علوی
که درزمان هارون خروج کرده و در آخر عمر در زندان هارون بود
هارون - به - جعفر - دستور میدهد که علوی را که از اعضاء
خاندان جلیل امیرالمومنین (ع) بوده زندانی و دربند نماید

ولی جعفر برخلاف دستور - رشید - او را آزاد
میکند و چون خلیفه از این امر آگاه میشود - جعفر -
را احضار و از حال - یحییٰ علوی - میپرسد جعفر میگوید
همانطوریکه دستور داده اید در محل تنگ و تاریکی محبوس است
- هارون - میگوید این حقیقت را میتوانی با قید
سوگند بجان من ثابت کنی - جعفر - بفراست در می یابد و
میگوید سوگند یاد میکنم که چون او را پیرمردی بی آزار دیدم
فهمیدم که قدرت مخالفت با خلیفه را ندارد و آزادش کردم
مینویسند - وقتی - جعفر - از پیش - رشید - خارج شد
رو به حاضران کرده میگوید خدا مرا بکشد اگر خون جعفر را نریزم .

۲ داستان عَبّاسه -

نوشته اند که رشید - جعفر برمکی - و همچنین - عَبّاسه -

خواهر خود را بسیار دوست میداشت تا آنجا که هرگاه با جعفر
بوده بسبب دوری ـ عباسه ـ عیشش ناقص و زمانیکه با
خواهرش خلوت میکرده از غیبت ـ جعفر ـ در عذاب لاجرم عباسه را
به عقد جعفر درمیاورد لکن از جعفر پیمان میگیرد که با عباسه جز در
محضر خود او خلوت نکرده و تمتّعی از او نبرد ـ جعفر ـ بدّقی از اینکار
استنکاف میورزد ولی بالاخره بدستور خلیفه تن درداده و
سوگند یاد میکند که با ـ عبّاسه ـ خلوت نکند و ـ رشید ـ
پس از عقد عباسه دیگر با حضور آنده و در محضر خود شادمان بوده است
ولی ـ عبّاسه ـ رفته رفته رغبتی تمام نسبت به ـ جعفر ـ در خواد احساس
میکند و طالب وصال او میگردد و هرچه اصرار داشته که با او
جمع شود ـ جعفر ـ بسبب سوگندی که یاد کرده بود و از طرفی
ترس از رشید مطیع نظر ـ عبّاسه ـ نشده و از وصل او سر باز میزند

تا آنکه ـ عَبّاسه ـ نزد ـ عُبّاده ـ مادر ـ جعفر ـ میرود
ونسبت به او محبّت بسیار کرده و مال زیادی به او میدهد و اورا
با خود همراه کرده و سُخن وصل جعفر را درمیان میگذارد
مادر ـ جعفر ـ که ازعاقبت امر بی خبر بوده فریفتهٔ مال فراوان .
عبّاسه شده و به او وعده میدهد که با جعفر هم بسترش کند
و به ـ جعفر ـ نیز میگوید کنیزکی دیده ام صاحب جمال ومیخواهم
اورا برایت بخرم تا با او عیشت کامل شود و هر بار وعده را به تاخیر
میاندازد تا جائیکه ـ جعفر ـ شوقش بنهایت میرسد و بالاخره
مادرش درشبی که جعفر درحال مستی و بیخبری بمنزل میرسد عبّاسه
را با او همبستر میکند و پس ازفراغت ازکامجوئی عبّاسه به جعفر
میگوید حیلهٔ دختران ملوک راچگونه دیدی ـ جعفر ـ ابتدا
بحرف او توجّهی نمیکند ولی پس ازتکرار مطلب و شناختن

.عباسه. بخود لرزید و گفت ای عباسه مرا بقیمت
خیلی ارزان فروختی و اتفاقاً در همانشب هم از جعفر حامله شده
و پس از زائیدن از ترس .رشید. بچه را با دایه به .مکه.
میفرستند .از طرفی .زبیده. زوجه هارون الرشید که
بجهت سخت گیریهای جعفر در امر معاش دربار از او دلتنگ بود
پس از اطلاع از جریان امر ماوقع را به .هارون. خبر میدهد
و او هم سفر حج را بهانه قرار داده و چون صحت امر برایش
مُسلّم میشود تصمیم میگیرد دولت .برمکیان. را ذایل کند
و پس از مراجعت به .بغداد. مَسرُور خادم را طلبیده
و میگوید میخواهم امشب .جعفر. را گردن زده سر او را
برایم بیاوری. مَسرُور. پیش جعفر رفته و دستور .رشید
را به او ابلاغ میکند .جعفر. ابتدا تصور میکند یا مُسرور

و یا - هارون - قصد شوخی داشته اند اما - مسرور
میگوید من مست نیستم و سخن به جد میگویم - جعفر -
به او میگوید که من بر تو حقوقی دارم حال که چنین است مرا
بکنار خیمه - رشید - ببر و یکبار دیگر درباره قتلم با او
مراجعه کن اگر بار دوم به کشتنم فرمان داد مرا گردن بزن و همراه او
بطرف خیمهٔ رشید میرود - مسرور - میگوید ای خلیفه جعفر حاضر
است جواب میدهد زودتر سرش را نزد من بیاور و گرنه تورا میکشم
پس چشمان جعفر را بسته سرش را از تن جدا کرده پیش - رشید
میبرد - هارون - آنگاه به - مسرور - فرمان میدهد فوراً
چند نفر دیگر را بحضور بیاورد و به آنان میگوید فی المجلس مسرور
را گردن بزنند و اظهار میدارد من طاقت دیدن قاتل جعفر را
ندارم .

واقعهٔ - قتل جعفر در سال ۱۸۹ هجری و در آن تاریخ او ۴۵ ساله بوده - هارون - پس از او - یحیی بن خالد - و پسر او فضل - را هم زندانی کرد و در سال ۱۹۰ یحیی و سه سال بعد فضل در زندان رشید جان سپردند و دولت این خاندان ایرانی وایران دوست مُنقرض گردید . مدت دولت برامکه ۱۷ سال و ۷ ماه بوده و باز مورّخین نوشته اند -

هارون الرشید - پس از حبس و قتل برمکیان دستور اکید صادر میکند که مردم از مدح و ثنای آنان خودداری نمایند ولی در همان اوقات به او خبر میدهند که پیرمردی هر شب در کوی برمکیان با آواز بلند بشرح مکارم و فضائل آنان میپردازد .

رشید - سخت از این خبر برآشفته و امر به جلب و قتل او میدهد و چون پیرمرد را بحضور میآورند میگوید اجازه خواست لحظه ای

به او مهلت داده شود تا شرح حالش را بازگو نماید .

و پس از اخذ اجازه میگوید من از اعاظم رجال شام بودم
و نامم مُنذر بن مُغیَره - است وقتی دچار فقر و فلاکت شدم
و با عیال و اولادم به - بغداد - آمدم و آنان را در مسجدی در
این شهر سکنی دادم و خود در طلب معاش بیرون شدم تا در برابر
سرائی رسیدم و جمعی کثیر را دیدم و با آنان داخل قصری شدم و فهمیدم
خانهٔ - فضل برمکی - است پس از ورود طبقی طعام و قبالهٔ
ملکی نزد من نهادند و بهمهٔ واردین غذای کافی دادند من پس از
صرف نهار قصد خروج داشتم که - فضل - مرا طلبید و گفت
ای مرد گویا در این شهر غریب باشی من داستان خود را به او گفتم
و از محل اقامت زن و فرزندانم ویرا آگاه کردم او بلا تأمل دستوری
به خادمی داد و بمن آنشب رخصت رفتن نداده و در قصر خود

از من پذیرائی کرد تا روز بعد به اتفاق همان خادم به محلّی سرسبز و دلنشین پیش خانواده و کودکانم رفتم و آنان را با جامه های فاخر مشاهده کردم و همان خادم همه روزه وسائل آسایش ما را فراهم میکرد و من با دیدن اینهمه بزرگواری بملازمت و خدمت بَرمکیان ـ درآمدم و بودم تا اقبال آنان به ادبار مُبدّل گردید بنابراین هرچه از زبان جانم براید در شرح محاسن و سخاوت آنان کوتاهی نمیکنم .

نوشته شده . هادی ـ با شنیدن این داستان بگریه افتاد و هزار دینار به او بخشید پیرمرد چون این سخاوت را از ـ هادی ـ دید گفت یا امیر ـ هٰذا مِنْ بَرَکاتِ البَرامِکَة ـ اینهم از برکت انهاست

داستان محمّد هاشمی ـ

محمّد هاشمی نوشته روز عید قربانی بخانهٔ مادرم داخل شدم

دیدم پیره زنی با جامه های کهنه پیش او نشسته
مادرم گفت این زن را می شناسی گفتم نه گفت این خانم
عُبّاده - مادر جعفر بر مکیست پس من از حال او پرسیدم
گفت پسر جان مثل چنین روزی در حالیکه ۴۰۰ کنیز
در خدمتم ایستاده بودند میگفتم جعفر - حق مرا ادا نکرده
وامروز نیز عید است که منتهی آرزویم دو پوست گوسفنداست
که یکی را فرش و دیگری را لحاف و پوشش خود نمایم .
محمد - مینویسد من فوراً ۵۰۰ درهم به او دادم چنان شادمان
شد که نزدیک بود قالب تهی کند و از آن پس گاهگاهی نزد
ما میآمد تا از دنیا رفت . (برای عبرت از بیوفائی دنیا این داستان درس بزرگیست)

ابومسلم

بعضی از مورخین ابومسلم را یکی از اعقاب بزرگمهر - وزیر - انوشیروان عادل نوشته اند و برخی دیگر ویرا از - آل سلیط میدانند و معتقدند که - سلیط - یکی از پسران عبدالله بن عباس واجداد - ابومسلم - بوده و - میرخوانده - مؤلف کتاب تاریخ روضة الصفا - این قول را تائید میکنند نام - ابومسلم - را به اختلاف - مسلم - و - عثمان - و - ابراهیم - آورده اند و کنیهٔ او را - اسحق - ذکر کرده اند .

بنا بروایت - حمزهٔ اصفهانی ابومسلم در سال ۱۰۰ قمری پا بعرصهٔ وجود گذاشته و در - کوفه - بسن رشد و تمیز رسیده و در ۱۹ سالگی در خدمت - ابراهیم امام درآمده و چون ابراهیم آثار درایت و فتانت بر رخسار او می بیند ویرا در نزد خویش معزز داشته و به او میگوید نام و کنیتی جز آنچه قبلاً به آن

شهرت داشته اختیار کند وی نیز این امر را اطاعت
و نام و کنیهٔ خویش را - عبدالرحمن - و - اَبو مُسلِم - انتخاب کرد
ابراهیم امام - پس از چندی - اَبو مُسلِم - را بریاست
طرفداران خود گمارده واو را در سال ۱۲۴ هجری جهت گرفتن
بیعت بجانب - خراسان - گسیل داشت .

اَبو مُسلِم - چند سالی در آغاز امر نهانی برای - آل عبّاس
از مردم بیعت گرفت و در سال ۱۲۸ ابراهیم امام - نامه هائی
به پیروان خود در - خراسان - نوشت که بموجب آن تمام خطهٔ
خراسان - را رسماً تحت اختیار - اَبو مسلم - گذاشت و به
آنان گوشزد کرد که وی در امور مربوط بحکومت و بیعت همه گونه
اختیار و استقلال تام دارد و - ابو مُسلم - از آن پس با سعی
و کوشش فراوان به امر بیعت راجع به - امام - ادامه میداد

نهضت اَبو مُسلم .

در سال ۱۲۹ هجری ابراهیم امام ابومسلم را از ـ خُراسان ـ به ـ جزیرة العرب ـ خواست و او در اطاعت امر با ۷۰ نفر از نجبا بدانصوب عزیمت کرد ولی در بین راه نامهٔ دیگری از طرف ـ امام ـ دریافت کرد مُشعِر بر اینکه بوصول آن دستور در هر کجا هست به ـ خُراسان ـ مُراجعت و به امر بیعت آشکارا قیام نماید و ـ قحطبة بن شبیب ـ را بجای خود پیش امام ـ بفرستد .

ابومسلم ـ قحطبه ـ را با تحُف و هدایای بسیار بخدمت امام که در آنتاریخ در ـ مکّه ـ بود فرستاد و خود به ـ مَرْو ـ بازگشت و نامهٔ ـ ابراهیم ـ را برای مُسلمانان خوانده و جمعی از اشراف و بزرگان را به اطراف و جوانب خُراسان

فرستاد تا اهل بیت امام را بشارت دهند که در اخر
ماه رمضان نهضت برضدّ ـ امویان ـ شروع میشود .
سپس به پیروان خود دستور داد تا ـ جامهٔ سیاه ـ را برای خود
جامهٔ متحد الشکّل قرار دهند .

اَبو مُسلم ـ در سال ۱۲۹ در ماه رمضان برابر قراریکه با پیروان
خود و امام گذاشته بود به جمیع همراهان دستور داد با سلیمان کثیر
در نزدیکی ـ مَرْو ـ گردایند و در آنشب بگفتهٔ صاحب کتاب
حبیب السّیر ـ آتش بسیار افروختند و در روز اوّل ماه شعبان
سَلیمان کثیر ـ را دستور داد تا نماز عید را بر خلاف سُنّت .
اَمَویان ـ بجای آورد و خود بالای ـ منبر ـ رفته و با کمال
فصاحت و بلاغت ـ خُطبه ـ خواند و چون از منبر پائین آمد
بساط غذا گسترد و جمیع همراهان را طعام داد .

چون -ابومُسلم- عده پیروان خود را روز بروز درافزایش دید
نامه‌ای به -نصربن سیّار- والی خُراسان نوشت واورا به بیعت
دعوت کرد نصربن سیّار پس از ٤ ماه -یزید- غلام خود را به
همراهی سپاه بسیاری بمحاربهٔ -ابومسلم- فرستاد و ابومسلم نیز
سالک بن هیثم خزاعی - را مامور مُقابله با وی کرد و پس از جنگی شدید
سپاه -نصر- شکست خورد و -عبدالله طائی- یکی از همراهان
ابومسلم - یزید- را مجروح و اسیر کرد -ابومسلم- پس از
مُعالجه و بهبود -یزید- ومُحبّت فراوان وی را آزاد کرد و یزید که
که مراتب مهر و مُحبّت را از -ابومُسلم - دیده بود برای مَخدُوم خود
شرح داد و اضافه کرد که دیری نمیگذرد که کار او بالا میگیرد .
پیش گوئی -یَزید- جامهٔ عمل پوشید و دسته دسته شیعهٔ از
آل عبّاس به ابومسلم پیوست و در نتیجهٔ زد و خوردی که بین

-ابومسلم- با -نصر بن سیار- رویداد -نصر- شکست خورد واوّل از ترس به -سرخس- وبعد به -طوس- واز آنجا به -ری- رفت ودر -ساوه- بدرود حیات گفت

ابومسلم - پس از فتح -مرو- جمع کثیری از امویان -رانجاک هلاک انداخت وکار او بازهم بالاگرفت تا آنجاکه بر تمام خاک خراسان -تسلط یافت .

داستان حج رفتن ابومسلم

درسال ۱۳۶ هجری ابومسلم از -خراسان- بخدمت -سفاح آمده وازوی اجازهٔ رفتن به -مکه- راخواست خلیفه مقدم این رادمرد ایرانی راگرامی شمرد ودرحق او احترام تمام روا داشت ودرمدت توقف -ابومسلم- نزدخلیفه -جعفر منصور برادروی پیوسته او راتحریک میکرد که -ابومسلم- رابه قتل برساند

اما-خلیفه- که این اقدام را نمک ناشناسی نسبت بخدمات گرانبهای ابومسلم در راه رسیدن عبّاسیان بخلافت میدانست اعتنائی بگفتهٔ برادر نکرد و بالعکس در اکرام وی کوشش بسیار نمود و او را برفتن حج اجازه داد منتهی امارت حج را در آن سفر به برادرش- منصور- سپرد و-ابومسلم- را گفت منصور مدّتی است تقاضای این مقام را دارد و من به او وعده داده و خلف وعده نتوانم.

اَبوُمُسلم - را ازاین معنی خوش نیامد ولی ناگزیر رضا بقضا داد و همراه-جعفر- راه سفر-مکه- را پیش گرفت.

مینویسند - دراین سفر ۴۰۰ شُتر بار و بُنهٔ مطبخ ابومُسلم را حمل میکرده و چون قصد داشت نسبت به-منصور بی اعتنائی کند همیشه یک منزل از او جلوتر میرفت و در بین

راه دستور داد هیچیک از افراد کاروان حج نباید بطبخ غذا مُبادرت نمایند و جملگی میهمان او هستند و در تمام مدّت اعمال مراسم حج این سردار بزرگ ایرانی در انعام زائرین و مُجاوران خانهٔ خدا مراتب جود و سخاوت را به کمال رسانید و از فقیران و مساکین دستگیری نمود .

در مراجعت "ابوجعفر" و "ابومسلم" ازمکه در بین راه خبر فوت خلیفه "را بمرض "آبله" شنیدند و "جعفر منصور" باشنیدن این خبر "ابومُسلم" را با ۱۰ هزار سپاه بجانب "انبار" فرستاد تا مقدّمات ورود او را فراهم کند و از بروز شورش و اغتشاش جلوگیری نماید و اتفاقاً این پیشگیری کاملاً بجا بوده چه در "انبار" بمحض فوت خلیفه بر سر امر خلافت اختلاف بروز کرد و ضمناً عیسی بن مُوسی در اینموقع از مردم برای خود بیعت گرفته بود .

ـ اَبُومُسلم ـ بمحض رسیدن به آنجا از بیعت مردم با ـ عیسی ـ
جلوگیری کرد تا ـ اَبومنصور رسیده و بجای برادر نشست .

دَفعِ عبدُالله بنْ علی بدِستِ اَبومُسلم

ابوجعفر ـ برای بار دوم ـ ابومسلم ـ را با سپاهی بیکران بدفع
عبدالله بن علی ـ که دعوی خلافت میکرد روانه نمود و ـ ابومسلم ـ
اورا هم شکست داده فراری ساخت .

قتل اَبومُسلِم با دَست منصور

غلام ـ منصور ـ پس از خاتمهٔ کار عبدالله بن علی نزد ـ ابومُسلم
آمده نامه ایرا که منصور بدست او داده و ماموریّت تقسیم غنایم
را به او واگذار کرده بود به وی داد ـ ابومسلم ـ دیگر تاب این اهانت
را نیاورده و نامه را پیش ـ مالک هیثم ـ پرتاب کرده و با این عمل
خلیفه ـ را خفیف کرد و چون ناظرین خشم و آشفتگی ابومسلم

رادیدند در خفا جریان رفتار و خشم و خشونت .اَبُومسلم -
رابرای .خلیفه - نوشته و او را در قتل ابومسلم - مُصمّم نمودند
وچون ابومسلم ازاین امر آگاهی یافت بدون کسب اجازه
از .خلیفه - راه .خُراسان - راپیش گرفت .خلیفه .حیله ای
اندیشید و به او نامه ای نوشت که برای حکومت .شام - و
مصر - که به او مُحوّل شده عازم محل مأموریت شود .
خواص ابومسلم که پی برُده بودند .منصور- قصد فریب او را
دارد و یرا از رفتن منع کردند ولی .ابومُسلم - برخلاف رای
یارانش بجانب .مَدایِن .که در آن تاریخ .منصور- در انجا
بود حرکت کرد و چون بپیش .خلیفه - رفت ابتدا در حق وی
ملاطفت کرد و سه روز او را جهت استراحت آزاد گذاشت
و گفت پس از سه روز بخدمت آید .

ضمناً به چند نفر از سپاهیان خود دستور میدهد در ساعت ورود او در پشت پرده مخفی شوند و هنگامیکه او دست بر دست زند داخل شده و کارش را بسازند .

مینویسند - وقتی - ابومسلم - بر - خلیفه - وارد شد به او گفته شنیده ام در جنگ با - عبدالله علی - شمشیر مرصعی از او گرفته ای اَبو مُسلم - بلادرنگ شمشیر خود را از کمر باز کرده به او میدهد منصور پس از گرفتن شمشیر دست بر دست میزند و سربازانی که پنهان شده بودند بر - ابو مُسلم - حمله کرده و خونش را میریزند .

و به این ترتیب حامی و سرداریکه خلافت را به عَبّاسیان انتقال داده بود ناجوانمردانه کشته شد چهارشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۷ هجری .

اَبو مُسلِم - مَعروف به صاحب الدّوله و صاحب الدّعوه

درفصاحت و بلاغت کم نظیر و بزبانهای فارسی
و عربی تکلم میکرده .
دربرابر حوادث چون کوه پابرجای و هیچگاه ملال بخود راه نمیداده
ازرفتار وی جوانمردی و بزرگواری آشکار بوده است .
به یارانش توصیه میکرده کار امروز به فردا نیفکنید .
نوشته اند - مأمون - مگر گفته ابومسلم - از بزرگان زمانه بوده
طرفدارانش اورا - امام - میخوانده اند .

طاهر - ذوالیمینین -

ابوالطیب طاهر بن الحسین بن مصعب بن زریق
ملقب به - ذوالیمینین -
درسال ۱۵۹ هجری متولد شده وی ازبزرگترین پشتیبانان

ویاران - مامون عباسی بوده وهم او بود که - امین - برادر مامون را با مختصر سپاهی که همراه داشت شکست داده وکُشت وسرش را به خُراسان - نزد - مامون - فرستاد .

مورخین نوشته اند - طاهر - ازبینائی یک چشم عاری واعور بوده است وعلت ملقب بودن او را به - ذوالیمینین - انیطور مینویسند که وقتیکه - مامون - حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را به ولایت عهدی برگزید به - طاهر - تکلیف میکند با امام بیعت کند او دست چپ خود را پیش آورد و گفت دست راستم در بیعت - خلیفه - است - مامون - در اینموقع میگو دست چپی که با امام بیعت کند دست راست محسوب میشود .

سبب دیگری هم در مورد - ذوالیمینین - ذکرشده و نوشته اند در محاربه ای که با - علی بن ماهان کرده با دست چپ چنان

ضربتی به رئیس سپاه او زد که به دو نیمه شد .

طاهر - در دربار - مأمون - مظهر احترامات بسیار بوده .
ولی در باطن کشته شدن امین وسیله - طاهر - او را رنج میداد
واتفاقاً طاهر هم نگرانی - خلیفه - را احساس میکرد و برای
فرار و دوری از خلیفه حکومت - خراسان - را طلب کرد و
وقتی به آنجا رسید پس از مدتی هوس استقلال و نجات
کشور بسرش افتاد .

- طاهر - در یکی از روزهای جمعه بر - منبر - رفت
و در موقع ایراد خطابه از ذکر نام - خلیفه - خودداری کرد
و چون این خبر بگوش مأمون رسید دستور داد او را در ماه
جمادی الاخر سال ۲۰۷ قمری در شهر - مرو - مسموم کردند
وبعضی دیگر از تاریخ نویسان اظهار داشته اند

فردای روزیکه در مسجد خُطبه خوانده او را در رختخوابش مُرده یافتند.

قیام - سنباد -

اسپهبد - فیروز - معروف به - سنباد - یا - سندباد - از سرداران خراسانی و - زردشتی - بوده وی بخونخواهی ابو مُسلم - قیام کرد و باکمک و یاری جمعی از ایرانیان استقلال طلب بر قسمتی از شمال ایران مُسلط شده تا تا بالاخره - منصور عباسی - سپاهی گران بسر کوبی او فرستاد و در سال ۱۳۷ هجری بدست سپاه - خلیفه - بقتل رسید

مازیار - سپید دینان -

خاندان ـ قارن ـ که ـ مازیار ـ پنجمین امیر این خاندان
است از فرزندان ـ سوخرا ـ پهلوان معروف دربار
ـ فیروز ـ شاه پادشاه ـ ساسانی ـ میباشد .
و ـ قباد ـ شاهنشاه ساسانی در سال ۵۵۶ میلادی حکومت
طبرستان ـ را به ـ قارن ـ داد و این دودمان از آن تاریخ
در شمال ایران فرمانروائی میکردند .

در سال ۲۱۲ قمری خلیفهٔ ـ بغداد ـ نیز حکومت ـ طبرستان
را به ـ مازیار ـ واگذار کرد و او تمامی امراء مسلمان را که دست
نشاندهٔ ـ خلیفه ـ بودند از ـ آمل ـ و سایر بلاد به ـ هرمزاباد
و پیش پیروان ـ زردشتی ـ خود در زندان انداخت .
مازیار ـ سپس نزد ـ مامون ـ خلیفهٔ عباسی به ـ بغداد
رفت و ظاهراً اسلام آورد و چهار سال در ـ بغداد ـ بماند

وسپس بدستور خلیفه به ـ طبرستان ـ برگشت وتمامی آن سرزمین رابتصرف خود درآورد .

ـ مازیار ـ بعدازمراجعت ازنزد خلیفه ـ بنای نافرمانی را راگذاشت ضمناً قاضی ـ آمل ـ به بغدادرفته وبه ـ خلیفه ـ گزارش داد که ـ مازیار ـ نه تنهامسلمان نشده بلکه هرجاکسی ازاسلام یادکند بادست عمال ـ زردشتی ـ او کشته میشود تصادفاً دراینموقع ـ مأمون ـ سرگرم جنگ با ـ رومیان ـ بود وچون قاضی آمل به محل بازگشت بدستور خلیفه چندنفر از ازکارگذاران ـ مازیار ـ راکشت و ـ مازیار ـ پس ازاطلاع به ـ آمل ـ لشکرکشید وسرانجام باکمک ـ کوهیار ـ برادرش شهرآمل راتصرف وتمام اعیان شهررادربند کشید .

درخلال این احوال بودکه ـ مأمون خلیفهٔ عباسی فوت کرد

و برادرش - المعتصم بالله - بجای او نشست وی مردی
بیدادگر بود و می شنید که - مازیار - چگونه مسلمانانرا
از بین برده و به نماینده گان - خلیفه - آزار میرساند از
اینرو به - مازیار - دستوری نوشت که مالیات را از طریق
خراسان - وسیله عبدالله طاهر - به - بغداد - بفرستد
در فته رفته بین مازیار و عبدالله - دشمنی بالا گرفت و از طرفی
افشین - سردار ایرانی که در دستگاه خلیفه بود آرزوی
حکومت - خراسان - را داشت و بهمین لحاظ آتش دشمنی
بین عبدالله - و - مازیار - را دامن میزد و نامه هائی به
مازیار مینوشت و از طرف دیگر - کوهیار - برادر مازیار - که
حکومت را ازاو گرفته و دستش را از دخالت در امور کوتاه
کرده بود کینهٔ برادرش - مازیار - را سخت در دل گرفته بود

و در همین ایام که معتصم بالله ـ ضمن فرمانی ـ عبدالله ـ را مامور جنگ و دستگیری ـ مازیار ـ نموده و عبدالله نیز با کمک ـ حسن ـ عموی خود ـ مازیار ـ را از سه طرف در محاصره گرفت و کار را بر سپاه ـ مازیار ـ و پیروان او که به سفید دینان معروف بودند سخت کردند مخصوصاً چون قریب ۲۰۰ نفر از معروفین و بزرگان ـ ساری و ـ امل را بزنجیر کشیده بود از انتقام خلیفه سخت نگران بود در این زد و خوردها یکی از سرداران سپاه ـ مازیار ـ نیز بنام شهریار ـ دستگیر و کشته شد و باز سردار دیگری را بنام سرخان کشته و سر از تنش جدا کردند و مردم ـ ساری ـ نیز که از ظلم مازیار به تنگ امده بودند با شنیدن خبر شکست و کشته شدن سرداران ـ مازیار ـ برگماشتگان او شوریده زندانهای شهر

راگشودند وازسوی دیگر ـ کوهیار ـ قاصدی نزد عبدالله بن طاهر فرستاد وازاو امان خواست ووعده داد درعوض برادرش ـ مازیار ـ رابه او تسلیم نماید بارسیدن نامه ـ کوهیار ـ بدست ـ خلیفه ـ بسیار شاد شد وبه او وعده همه گونه مساعدت داد وبدستور ـ معتصم ـ یکی از سران عرب براهنمائی ـ کوهیار ـ دردل شب باچند نفر سپاهی به کوه رفتند وکوهیار پیش برادرش رفته وگفت یکی ازامرای ـ عرب ـ میخواهد تورا ملاقات کند ودر فلان محل به انتظارت نشسته ـ مازیار ـ به اتفاق برادرش به آن محل رفته وچون نزدیک میشوند غفلتاً عده ای ازسپاه خلیفه ـ بر مازیار حمله ورشده دست وپایش رامی بندند ومازیار می فهمد که برادرش به او خیانت کرده وسپس بااطلاع

ازمحلّ دفینه وگنجهای او به ـ کوهیار ـ مأموریت میدهند که
به محل رفته و هرچه هست برای تحویل به ـ خلیفه ـ همراه بیاورد
ولی چند نفر از فدائیان ـ مازیار ـ که پی به ماجرا برده بودند
کوهیار ـ را قطعه قطعه میکنند .

مینویسند ـ وقتی ـ مازیار ـ را پیش ـ عبدالله ـ بردند به او
شراب زیادی داد و او هم در حال مستی گفت ـ افشین ـ
قرار است سه روز دیگر خلیفه و پسرانش را دعوت کرده بکشد
عبدالله ـ فوراً مراتب را برای ـ معتصم ـ نوشته و توسّط
کبوتر نامه بر ـ به وی اطلاع میدهد و او نیز افشین ـ را
بزندان انداخته تا پس از ورود ـ مازیار ـ آنان را رد بروی
یکدیگر قرار دهد و پس از رسیدن مازیار به بغداد ـ خلیفه
دستور میدهد فی المجلس ۵۰۰ تازیانه به او میزنند و او هم پس از

نوشیدن مقداری آب فوت میکند وپس از- مازیار-
افشین - راهم به دار میکشند .

مَرداویچ - مَرداویز

نوهٔ - مردانشاه - گیلک وپدر - وشمگیر - میباشد
وی درسال ۳۲۳ قمری بمنظور کوتاه کردن دست تازیان
قصد داشت دوباره دستگاه شاهنشاهی ایران راهمانطوریکه
درزمان سلطنت - ساسانیان - بوده درکناررود - دجله -
بگستراند وی در- اصفهان - که درآنروز یکی از بزرگترین شهرهای
ایران بوده فرمان داد ازکوهها و دشتهای دور دست
هیزم فراوان گردآورده ودرکنار - زنده رود - بانفت
زیادی که با مشکهای بزرگ تهیه شده بود توسط نفت اندازان

پس از ۳۱۰ سال جَشن سَدِه را تجدید نموده و تا
بالای آخرین قله از کوههای اطراف را روشن نمایند و در
شامگاهان روز سوّم چنان خوانی گسترده بود که تا آنروز
در تاریخ جهان چنان سفرهٔ رنگین و دستی بدان بخشندگی
و میزبانی به این سخاوت بیاد نداشته .
در این سُفرهٔ بزرگ کنار - زاینده رود - ۳ هزار گوسفند
۲۰۰ گاو میش و بیش از چند هزار مرغ بریان کرده بودند
و چنان آتشی افروخته بودند که سینهٔ آسمان را روشن میکرد
مَرداَویز - پسر - زیار - از نجیب زادگان پُرشور و صاحب
دو پسر و یک دختر بوده و در اوان جوانی نامش در سراسر
گیلان - معروف و مشهور بوده است .
مردآویز - در پایان کار اَسْفار دیلمی - که حاکم - طارم بوده

براو شوریده و ـ اسفار ـ بطرف قلعهٔ ـ الموت ـ
فرار میکند و از آن پس مرداویز همهٔ سرکشان ـ گرگان
طبرستان و ـ نیشابور ـ را شکست داده و چون عده‌ای
از سپاهیانش در ـ همدان ـ وسیلهٔ ـ عاملی ـ مأمور خلیفه
کشته شده بودند به آنجا لشگر کشیده و مینویسند در یکروز
۴۰ هزار نفر از مردم آنمحل را که با مامورین خلیفه همراهی کرده
بودند به قتل رسانیده و از آنجا با ۵۰ هزار سپاه خود به
ـ اصفهان ـ رفته و ـ اهواز ـ را نیز مسخر نموده است .

مرداویز ـ پس از فتح ـ خوزستان ـ علی پسر ـ بویه ـ را
مأمور تصرف و فتح ـ کرج ـ کرد اما علی نسبت به وی خیانت
کرد چون پهلوان بزرگ مامردی بی باک و دلیر بود و می
پنداشت برای تسلط و کامیابی تنها مردانگی کافیست

و از تدبیر و حیله خبری نداشت و در اینموقع که بهمهٔ نقاط ایران دست یافته بود گروه زیادی از ـ شعبده بازان ـ و ـ فالگیران ـ که از طرف ـ خلیفه ـ مأموریت داشتند از حرکت او بطرف ـ بغداد ـ جلوگیری نمایند به او گفتند وضع ستارگان نشان میدهد که تو باید هر چه زودتر به ـ ری ـ و از آنجا به ـ اصفهان ـ مراجعت کنی .

تصادفاً ـ مرداویج ـ در این ایام نسبت به غلامان ترک بدبین شده و با آنان بدرفتاری میکرد و چند تن از رؤسای سپاه خود را که ترک بودند به سختی مجازات کرد تا روزی که مرداویج ـ بگرمابه رفته بود و او معمولاً ـ خنجرش ـ را همیشه همراه غلامش به ـ گرمابه ـ میفرستاد اما در آنروز عده ای از رؤسای سپاه ترک به او حمله کرده و غلام وی را می کشند مرداویز

که با شنیدن صدای زد و خورد خود را به - سَردخانه -
حَمام میرساند متوجه غیبت غلامش شده و چون خنجرش
هم همراه غلام بوده ناچار درب حمّام را از داخل می بندد
سرانجام امراء ترک بعد از کُشتن غلام و گرفتن - خَنجَر -
درب گرمابه را شکسته و در داخل با او گلاویز میشوند و یکی از
ترکان نابکار کارد بلندی به شکم او فرو میکند .
مُورّخین نوشته اند - مَرداویز - درحالیکه با یکدست
روده های خود را در داخل شکم نگاهداشته بود با دست دیگر
مدّتی با آنان زد و خورد کرده امّا چون عدهٔ مهاجمین مسلح زیاد
بوده و - مَرداویز - نیز دسترسی به سلاح نداشته اَمانش
نداده سر از تنش جُدا میکنند و چون غالب مهاجمین از
طرف - خلیفه - مامور کشتن او بوده اند بهر یک از آنان -

رتبه ومقامی داده شده .

وباینصورت یکی از سرداران بزرگ ایران درسال ۳۲۳ (ق)
درحمام - اصفهان - کشته میشود

بازهم نوشته شده - درتشییع جنازه این دلاورنامدار و
ایراندوست موقعیکه بطرف شهر - ری - حمل میشده قریب
چهارفرسنگ جمعیت انبوهی به استقبال - تابوت - رفته اند

ماه نخشب[۸] - المقنع - هشام

مقنّع راپدرش وسیلهٔ یکی ازجمعیّت جوانمردان در - مرو -
به دبستان سپرد وی ازنخستین روزخود رابالاترازسایرشاگردان
میدید وبالاخره هم جانشین آموزگارشد وبا ابومسلم -
نیزملاقاتها کرده بعضی ازنویسندگان - بعلت انکه

او دربرابر خلفا قیام کرده کافر بنداشته ونسبت به وی
دهان به بدگوئی گشاده ودر ذمتش حکایاتی ساخته اند
وحال انکه بیشتر مورخین باریک بین ودقیق مقنع را
یک ایرانی پاک نژاد و مردی صاحب علم وباخرد دانسته
وبنویسند نیتی جز اعتلا وسربلندی ایران وایرانی نداشته
وچنانچه نسبت هائی ازقبیل دعوی . الوهیت . به او
داده شده نظرش تنها این بوده که هرچه بیشتر پیروانی به دور
خود جمع نماید تا بیاری آنان بتواند شر اجانب راازموطن
موروثی خود برافکند .
برابر شرح حالیکه درکتاب . تاریخ بخارا نوشته شده مقنع
در . گازه . یکی از قراء . مرو . پا بعرصه وجود نهاده ونام
اصلی اورا . عطا . وبعضی . هشام . نوشته اندولی

ـ هشام ـ بیشتر صحیح بنظر میرسد پدرش مردی حکیم واز مردم ـ بلخ ـ وجزء سرهنگان وامرای ـ خراسان ـ ومعاصر ابوجعفر منصور دوانقی خلیفهٔ دوم عباسی (۱۳۶ ـ ۱۶۷) بوده مورخین وجه تسمیهٔ اورا به ـ مُقنّع ـ به این لحاظ نوشته اند که همیشه برصورت خود ـ مقنعه ـ میگذارده است .

نوشته شده ـ مُقنّع ـ صورتی زشت داشته وازیک چشم نیز نابینا بوده است وبرای انکه زشتی خودرا ازانظار پوشیده نگاهدارد نقابی از ـ زر ـ ویاپوششی ـ سبز ـ رنگ روی صورت میکشیده .

مُقنّع ـ قدی کوتاه داشته ودر زیرکی وفراست بین مردم ان سامان انگشت نما ودرتحصیل علوم متداول زمان رنج بسیار کشیده است .

هُشام - در آغاز جوانی مدّتی در خدمت - اَبومُسلم -
و والی خُراسان - بوده و اینکه عده ای نوشته اند که در
دوران شباب به شغل گازُری (رنگ رزی) در - مَرْو -
مشغول بوده بعید بنظر میرسد که فرزند حکیمی دانشمند به چنین
حرفه ای اشتغال داشته باشد .
. مُقنّع - در زمان - منصورِ عبّاسی . که در نهایت ناجوانمردی
اَبومُسلم - را بقتل رسانید با تمام قدرت به مخالفت با
او برخاسته و یکبار در سال ۱۵۰ هجری اسیر شده و مدّتی
در - بغداد - زندانی بوده امّا پس از چندی از زندان
فرار کرده و به - مَرْو - مراجعت میکند و در این بازگشت
جمع کثیری بدور خود جلب و اینبار با قدرتی بیشتر در برابر
منصور - قیام میکند .

- هشام - در نامه هائیکه به رؤسای محلّی و عشایر
مینوشته به این صورت بوده .
پس از بسم اللّه - از من هشام بن حکیم سیّد السّادات
به فلان بن فلان و در آخر نامه اضافه میکرده
بدانند که پادشاهی دو عالم مراست و هر که بمن گروَد
در عالم دیگر بهشت جاویدان در انتظارش خواهد بود
یکی از پیروان - هُشام - مردی عرب بوده و هم او دخترش
را به مُقنَّع داده و در محلّ معروف به - نَخشَب - مردم را
به گرویدن بسوی او تحریص و تشویق میکرده .
نوشته اند از محلهائیکه از - هُشام - پیروی کرده اند - سُویج -
از توابع - کَش - بوده و بعد از آن - سمرقند - و رفته رفته
کار او قوّت گرفته و عدهٔ زیادی از مردُم - خراسان - و

اطراف سند - و - بخارا - دور او جمع شدند -
مُقنّع - در کوه - سیام - قلعهٔ بسیار محکمی بنا کرده
و در داخل آن جمعیّت زیادی را به کشاورزی و
زراعت میگمارد و خود با مال فراوان و آذوقه و عده‌ای
نگهبان در آن قلعه مسکن مینماید.
چون خبر قیام - مُقنّع - به - مهدی خلیفهٔ عباسی
میرسد ابتدا لشگری عظیم از - بغداد - به جنگ مُقنّع -
میفرستد ولی سپاه خلیفه در این جنگ شکست میخورد تا آنکه
خود - المهدی خلیفهٔ سوم - بخراسان حرکت کرده و پس از
توقف مُدّتی در - نیشابور - در حالیکه - مُقنّع - نیز عده‌ای
از - ترکان - را به کمک طلبیده بود و آنان نیز به طمع و جمع
مال به او ملحق شده بودند با اینوصف سپاهیان - خلیفه -

که عدهٔ زیادی بوده اند بطرف قلعهٔ ـ سیام ـ حرکت

و پس از مدتی محاصره بنا به پیشنهاد یکی از سرداران عرب و با

حفر ـ نقبی ـ در زیر دیوار قلعهٔ ـ تو شج ـ و آتش زیاد قسمتی

از دیوار را خراب کرده و سپاهیان ـ خلیفه ـ پس از ورود

بداخل و جنگ سختی با نگهبانان آنجا قوای ـ مُقنّع ـ را

شکست داده و عدهٔ ناچیز باقیمانده نیز تسلیم اعراب میشوند

مُورّخین نوشته اند ـ مُقنّع ـ در آخرین ساعت برای

انکه بدست دشمن اسیر نشود خود و خانواده و نزدیکانش

را داخل تنوری انداخته میسوزاند .

اعراب پیروان ـ مُقنّع ـ را که به فارسی به سفید جامگان

معروف هستند ـ المبیضه ـ میگویند ـ و اما معجزهٔ مُقنّع

ماهی بوده که شب ها از درون چاهی بیرون آمده و مدتی

در آسمان - نخشب - میدرخشیده است .

وبهمین سبب - مُقنّع - راماه سازنده نیز نوشته اند .

بابک - خرّمدین -

بابک در قریهٔ - خُرّم - یکی از دهات - اَرْدبیل - مُتولدشده و در آغاز کار مدّتی شبان - جاویدان شهرک - بوده وپس از مرگ - شهرک - زوجهٔ اورا به ازدواج خود درآورده وائین معروف - خرّمدینان - رابنا نهاد

چون پیروان - بابک - پیراهن سُرخ برتن میکرده اند به سُرخ جامگان شهرت یافته واعراب آنان را - المحمّرة - میگفته اند - بابک - درنظرداشته با احیاء ائین و کیش - مَزْدَک - دست اجانب راازایران کوتاه نماید .

بابک - از سال ۲۰۱ قمری در - آذربایجان -
و حوالی رود - ارس - شروع به قیام کرده و جمع کثیری به
به وی گرویده اند و بیش از ۲۰ سال سپاهیان بسیاری از
اعراب و سرداران معتبر و نامی مامون - و - معتصم -
خلفای عباسی را کشته و از میان برداشته است .
قیام - بابک - بطوریکه مورخین نوشته اند عاقبت با
دست - افشین - که خود او هم ایرانی و از جیره خواران خلیفه
بوده در سالهای ۲۲۰ تا ۲۲۲ هجری خاموش شده بطوریکه
شرح انرا ذیلاً میخوانید .
در سال ۲۲۰ افشین از طرف معتصم عباسی مامور
دفع غائلهٔ - بابک - میشود و از - بغداد - با سپاه فراوان و
و ساز و برگ بسیار بطرف آذربایجان حرکت میکند ولی

.بابک - بموقع راه را برآنان بسته و عدهٔ زیادی از
سپاه خلیفه کشته میشود و مال و غنیمت فراوانی بدست
قشون واافراد - بابک - میرسد اما - افشین - نیز خندقهای
متعددی در اطراف قُلاع - بابک - حفر کرده و از ارتفاعات
کوهها برروی پیروان او سنگ میریخته اند و در آخر هم باکندن
قسمتی از دیوار وارد قلعهٔ - بذ - شده و بر عیال و فرزندان
بابک - دست می یابند و بابک آنچه از وجوه نقد و آذوقه بود
همراه خود گرفته و فرار میکند .

افشین - پس از رفتن - بابک نامه هائی بکلیه حکام
ارمنستان مینویسد تا بهر نحویکه ممکن باشد ویرا دستگیر نمایند
بابک با ۱۵ تن از نزدیکانش در جنگلی انبوه نزدیک
سرحد - آذربایجان - مخفی میشود ولی جاسوسان - افشین

به محل او می‌برند .

دازطرفی با رسیدن نامهٔ افشین - سهل بن سُمباط یکی از حکّام محلّی - بابَک - را به قلعهٔ خود دعوت کرده ومحرمانه به - افشین - اطلاع میدهد و تا رسیدن سپاه - مُعتصم - نسبت به وی مُنتهای مهربانی را انجام میاورد .

تا آنکه پس از رسیدن سپاه - اعراب - روزی - بابک را به بهانهٔ شکار بخارج قلعه بُرده وکسان - افشین اورا دستگیر و در ماه شوّال سال ۲۲۳ هجری - افشین بابک وبرادرش عبدالله - را از راه - سامَرِه پیش مُعتصم - میبرد .

نوشته اند - روز بعد - مُعتصم - دستور میدهد بابک راسوار بر - فیل - و - عبدالله رابالای شتری در - سامره

گردش میدهند سپس امر میکند دست و پای ویرا
بریده و سر از تنش جدا کرده در - سامره - بدار میاویزند
و یکروز دیگر برادرش - عبدالله - را هم به - بغداد - فرستاده
و او را هم بالای - جسر بغداد - بدار میکشند .

حسن صبّاح

پیشوای معروف - اسمعیلیه - اسمش - حسن بن علی
بن جعفر صبّاح - است .
اعراب او را - شیخ الجبال و در ایران و مصر به - سیدنا
و باز اشهب - معروف بوده است .
آنچه مشهور است - حسن صبّاح - و حکیم عمر خیّام
و - خواجه نظام الملک را سه یار دبستانی نوشته و مورّخین

یاد اور شده اند که انان در دوران کودکی هم پیمان شده
اند که تا آخر عمر دست از یاری و مُساعدت یکدیگر برندارند .
حسن - که از طرفی بسیار زیرک و از جهتی مردی باسواد بود
و قبل از او دستجات دیگری بنامهای - خُرمَدینان -
قَرمَطیان - باطنیان - خَلفیان - سیاه پوشان
- سُرخ علمان - سِفیدُ جامِگان - که اهل سنّت
به تمامی آنان - رافضی - میگویند و هریک از این پیشوایان
تا مدتی مردم ایران وحتّی مصر و شام را بر علیه مظالم خُلفای
عبّاسی - و برای استقلال و آزادی کشور ارشاد میکرده
اند در خفا با عده ای از پیروان خود بنام تجدید عهد پیش
خواجه نظام الملک - رفته و اد هم با معرفی او به - ملکشاه -
در ابتدای امر هرچه توانست وسائل رفاه او را در دربار

سلجوقیان - فراهم کرد .

مورخین - بعضی پیروان - صباح - را - باطنیه - و یا ۷ امامی دانسته و مینویسند که آنان عقید داشته اند امامت بحضرت امام جعفر صادق - ختم میشود و آنها را . باطنیه - مختاریه - زندقه - امامیه - واسمعیلیه نوشته و اضافه کرده اند که ایمان دارند که حضرت - قائم - همیشه و درهمه جا حاضر و ناظر هستند .

مراتب هفت گانه فرقه - اسمعیلیه - بقرار زیراست .

۱ مستجب ۲ ماذون اصغر ۳ ماذون اکبر
۴ معلم ۵ داعی ۶ حجت ۷ امامت .

حسن - در مراجعت از مصر - دژ هائی - جهت پیروانش ساخته که مهمترین آنها - قلعه الموت - درطالقان دژ لمسر -

در رود بار - دِژ ناظر - در خوزستان - دِژ شاه زند - در اصفهان و - دِژ میمون - در بهبهان میباشد .

مُعاونین صبّاح - عَطّاش - بُزُرگ امید و مظفّر مُستوفی - بوده اند .

از مشاهیری که پیرو او بوده اند - اِمام فخر رازی و خواجه نصیر الدّین طُوسی - نام برده شده .

نوشته اند ۴۸ سلطان و قاضی و امیر با دست فدائیان - صبّاح - کشته شده اند .

حسن ۳۵ سال در قلعهٔ - اَلَموُت - بسر بُرده .

تاریخچهٔ مشروطیت

و

رهبران نهضت آزادی

و

سرانجام کار آنان

مشروطیت

روی آشنائی مردم ایران با افکار و عقاید و آگاهی آنان
به تحولات سیاسی جهان و بهره مندی ملل مترقی و پیشرفته
از موهبت آزادی نهضت بزرگ و مقدسی که روشنفکرانی
مانند - میرزا تقی خان امیر کبیر - میرزا ملکم خان ناظم
الدوله - پایه گذاری کرده بودند و توسط جمعی از آزادیخواهان
کشور بنام انقلاب مشروطیت در زمان سلطنت مظفرالدینشاه
در ایران به وجود آمد و در این نهضت روحانیان و علما
جانبازی قابل تحسینی از خود نشان داده اند که از آنجمله:
سید جمال الدین اسدآبادی - سید محمد طباطبائی

سید عبدالله بهبهانی - ملک المتکلمین -
وبسیاری از روشنفکران و ناطقین مشهور که بدامن زدن
احساسات مردم علیه حکومت وقت ومفاسد استبداد
شرکت داشته اند .

اتفاقاً درگیرو دار این اقدامات در- تهران . دفعتاً - قند -
گران شد و - علاء الدوله - فرماندار- تهران بدستور
عین الدوله نخست وزیر جهت رفع بحران جمعی از بازرگانان
را توقیف وحتی یکی از آنانرا بنام - سید هاشم - در
جلوی روی مردم شلاق میزنند و در اثر همین رفتار تجار
در- مسجد شاه - اجتماع نموده وبطرز رفتار- عین الدوله -
شدیداً اعتراض میکنند .

و در همین احوال گروه کثیری از طبقات مختلف مردم .

که از مظالم درباریان و هیئت حاکمه به ستوه آمده بودند به آزادیخواهان - ملحق شدند و عده ای از کسبه دکانهارا بسته و به پیشوائی - طباطبائی - و - بهبهانی - بحضرت عبدالعظیم - مهاجرت کردند .

مظفرالدینشاه - که شخصاً پادشاهی آزاده بوده و در ضمن قلباً نیز رئوف و مهربان بوده است بموجب دستخطی شخصاً مستدعیات نهضت طلبان راپذیرفت و علاءالدوله را از کار برکنار کرد لیکن عین الدوله - دست از مخالفت برنداشته وهمچنان درآزار مجاهدین پافشاری میکرده . تا بالاخره آقایان طباطبائی - و - بهبهانی - در تیرماه سال ۱۲۸۵ شمسی به - قم - مهاجرت نمودند .

ازطرف دیگر قریب ۱۵ هزار نفر ازطبقات مختلف مردم



سید جمال الدین اسدابادی

نقاش ابوالحسن بهار

در سفارت - انگلیس - متحصّن شده وصدور فرمان مشروطیت وعزل - عین الدوله - وتاسیس مجلس شورای ملّی را از شاه تقاضا کردند.

سیّد جمال الدّین - اسدابادی -

سیّد جمال الدین - اسدابادی - مشهور به - افغانی - فرزند - سیّد صفدر - از اهالی - اسداباد همدان - است مادرش - سکینه - نام داشته وی در ماه شعبان سال ۱۲۵۴ قمری متولد شده.

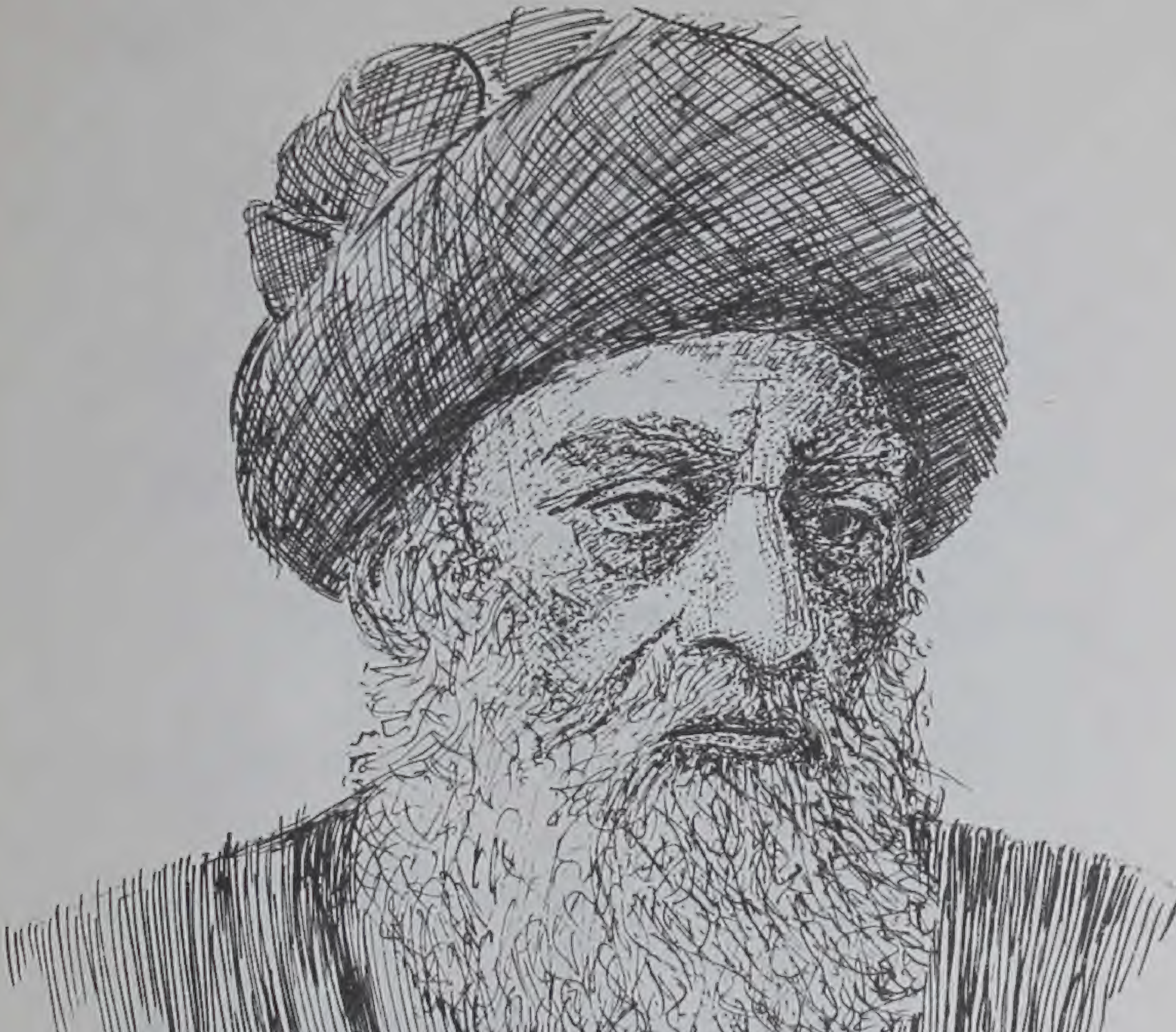
سیّد جمال الدّین - روزنامهٔ - عروة الوثقی - را در پاریس و - ضیاء الخافقین - را بزبانهای انگلیسی و فرانسه و فارسی انتشار داده و در سال ۱۳۰۹ ه‍ به - اسلامبول - مسافرت کرده

و نزد سلطان - عبدالحمید - پادشاه عثمانی تقرّب زیادی پیدا کرد و در تاریخ ۹ مارس سال ۱۸۹۷ میلادی برابر ۱۳۱۴ قمری یکسال پس از قتل - ناصرالدّینشاه - درگذشت و جنازه اش را در مقبره - شیخلر - مدفون کرده اند .

اَسَدآبادی - مردی باسواد و سُخنوری زبردست بوده و مدّتی کوتاه طرفدارانی بدور خود جمع کرده و علاوه بر مُبارزه بر علیه حکومت - اِستبداد - قصد داشته بین همه مُسلمانان جهان اتّحاد برقرار نماید

طباطبائی

سیّد محمّد - فرزند - سیّد صادق - متولد ۱۹ ذیحجّه سال ۱۲۵۷ هجری از پیشوایان صدر مشروطیّت ایران است



طباطبائی

نقاش ابوالحسن بهار

که پس از ائتلاف با ـ سید عبدالله بهبهانی ـ در راه ـ
رسیدن به آزادی تلاش فراوان بعمل آورده است .
طباطبائی در سال ۱۲۹۹ شمسی وفات یافته و در
مقبرهٔ خانوادگیش بخاک سپرده شده ـ حضرت عبدالعظیم ـ
مظفرالدینشاه ـ با اینکه در اینموقع بیمار و بستری بوده و
درباریان او هم مانع از آگاهی او بر احوال مردم و عمّال دولت
میشدند با اینحال کم و بیش به اوضاع متشنج کشور و نهضتهای
مختلف که در گوشه و کنار کشور برپا شده بود آگاهی یافته
و می فهمید پایداری در برابر احساسات مردم کاری محال
و غیر ممکن است بهمین لحاظ ـ عین الدوله ـ نخست وزیر را
معزول و ـ مشیرالدوله ـ را که مردی نیک نفس و خیراندیش
بود بصدارت انتخاب نمود و فرمان ـ مشروطیت ـ را

—— در نیمهٔ اوّل مرداد ماه سال ۱۲۸۵ (ش) صادر کرد
وچندی بعد - مجلس شورای ملی مفتوح و قانون - اساسی -
راکه وسیلهٔ نماینده گان تدوین شده بود امضا کرد وچند روز
بعد فوت کرد و نام نیکی از خود باقی گذاشت .

ماده تاریخ مَشرُوطِه - عَدلِ مُظفّر
وبموجب این فرمان حکومت استبداد به - مَشرُوطِه - مُبدّل
گردید . ۱۳۲۴ ق

بِهبَهانی

سیّد عبدالله بهبهانی - از روحانیون طراز اوّل ،
تهران - ورهبر شجاع آزادیخواهان بوده است .
وی پس از استقرار مشروطه در شب شنبهٔ ۲۴ تیر ماه



بهبهانی

نقاش ابوالحسن بهار

سال ۱۲۸۸ خورشیدی مطابق با ۱۳۲۸ قمری
وسیلهٔ چند نفر تروریست در خانهٔ خود بقتل رسیده .
مینویسند - همانطوریکه - رجب سرابی با گلوله بدهن
جهبهانی - زده واورا کشته است دو سال بعد در تبریز
بادست یکی از سربازان روسی و در اثر گلوله ای که بدهانش
اصابت کرده کشته شده است .

مُحمّدعَلیشاه

مُحمّدعلیشاه - پسر و ولیعهد - مُظفّرالدّینشاه - پیش از
فوت پدر از - تبریز - به - تهران - آمده و در این شهر
پس ازمرگ پدر تا جگذاری کرد این پادشاه مردی خودخواه
و مُستبد و بعلاوه طرفدار دولت - روسیه - درایران

بوده وی در ابتدای سلطنت در ظاهر با مشروطه و
مشروطه خواهان همصدا شده ولی هدف او جز استقرار حکومت
- استبداد و حمایت از - روسیه - و تبعید و کشتن آزادیخواهان
چیز دیگری نبوده و با اعمالیکه در اواخر سلطنت از وی
سر زد نقاب ریا از چهره اش افتاد و این عُنصر خونخوار
بخوبی شناخته شد .

محمّد علیشاه - در آغاز سلطنت - مُشیرالدّوله - را
معزول و - اتابک - را به نخست وزیری مُعرّفی کرد .
مشروطه خواهان که - اتابک - را مردی مُستبد و همفکر
محمد علیشاه - میدانستند بر ضدّ او قیام کردند و در همین
هنگام در نتیجهٔ دسیسه های درباریان - دو جانبون -
دو دستگی بوجود آمد و ضمناً روزیکه - اتابک - از مجلس

خارج شد بضرب گلوله یکی از اعضای
انجمن سری از پای درآمد ۱۲۸۶ شمسی.
مدتی از اینواقعه نگذشته بود که روزی که محمدعلیشاه
سوار کالسکه از خیابان - اکباتان - میگذشت. نارنجکی
بطرف او پرتاب شد و چند نفر از همراهانش را مجروح کرد
پادشاه که با مشاهده این وضعیت خطر را برای خود مسلم دید
بفکر چاره افتاد و بهمین لحاظ - مشیرالسلطنه - را به
تخت وزیری و - امیر بهادر - را بمقام وزارت جنگ
و فرماندهی کل قوا انتخاب کرد و چند نفر از درباریان را
که مخالف خود میپنداشت به زندان انداخت و به بهانه
گرمی هوا به - باغ شاه - رفت و تصمیم گرفت که با
چند هنگ - قزاق - و جمعی از لرهای - سیلاخوری

زیر نظر - لیاخوف روسی - فرمانده قزاقخانه -
تصمیم گرفتند بمجلس شورا حمله ور شوند و در روز دوّم
تیرماه ۱۲۸۷ ه‍.ش - لیاخوف - و چند افسر - روسی - مجلس را
محاصره و به - توپ - بستند و عده ای از آزادیخواهان
را کشته و سیّد عبدالله بهبهانی و سیّد محمّد طباطبائی را دستگیر
و تبعید کردند و - ملک المتکلّمین - و - میرزا جهانگیر شیرازی -
معروف به - صور اسرافیل - مدیر روزنامهٔ - صور اسرافیل -
و چند نفر دیگر را در باغ شاه با وضع فجیعی اعدام کردند .
محمّدعلیشاه - تصوّر کرد با این عمل دیگر خطر مرتفع شده
درحالیکه خبر توپ بستن مجلس همهٔ آزادیخواهان - کشور را
برای برانداختن حکومت - استبداد - و بدست آوردن
آزادی برانگیخت مخصوصاً مردم - تبریز - بسرداری

دو راد مرد ملی - ستارخان - و - باقرخان -
قیام کردند .

- محمدعلیشاه - برای دفع غائله - آذربایجان - و
سرکوبی آنان - عین الدوله - را با سپاهی بسیار به - تبریز -
فرستاد ولی هیچیک از اقدامات او سودی نبخشیده وهمه جا
فتح با - آزادیخواهان - بوده است .

ستارخان

ستارخان - از رهبران نهضت - مشروطه - در
آذربایجان است که بمناسبت رشادت زیادی که در
جنگهای با - مستبدین - وطرفداران محمدعلیشاه
از خود نشان داده به - سردار ملی - لقب داده شده

نوشته اند - برادر و برادرزاده های ستارخان
را روسها در - تبریز - بدار آویخته اند وخود او در روز
۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ قمری در - تهران - فوت کرده
وجنازه اش در - باغ طوطی - در حضرت عبدالعظیم
مدفون گردیده .

ستارخان - ازمردم - قراچه داغ - وازجوانمردان
محله - امیرخیز - تبریز بوده است .

باقرخان

باقرخان - نیزازمردم غیور - آذربایجان - واز
رهبران انقلاب - مشروطه - ایران بوده است
که به او - سالار ملی - لقب داده اند وهمراه - ستارخان



ستارخان

نقاش ابوالحسن بهار

نیروی - محمدعلیشاه - راشکست داد وعازم
فتح - طهران - شد .

وی در جنگ جهانی اول به اتفاق چند نفر از دوستانش
جملگی در نزدیکی - قصر شیرین - بدست کردها کشته شده .
وقاتلین بتصور تصاحب پولهای آنان در خواب همهٔ آنهارا
سر بریده اند .

باقرخان - موقعیکه - مظفرالدینشاه بعنوان
ولیعهد در - تبریز - بوده فراش حکومت بوده است .

یپرم خان سردار

آزادمردی که در فتح - قزوین - و - طهران - همراه آزادیخواهان
وفدائیان در راه آزادی جانبازی بسیار ازخود نشان داده

ونامش پیوسته بااحترام ذکرمیشود

یپرم خان - اهل - گنجه - ودرسال ۱۲۵۱ شمسی

متولدشده ودرتاریخ ۱۲۸۷ به اتفاق سپهبد خلعتبری -

به اردوی - مجاهدین بختیاری - در - شهریار - پیوست ودرفتح

- تهران - بریاست شهربانی منسوب گردید واز شجاعت

اوحکایات زیادی نقل شده ومورخین نوشته اندچنانچه

درثمر رسانیدن انقلاب نقشی حساستر از ستارخان وباقرخان

نداشته بلکه درطراز برجسته ترین آنان بوده است .

- یپرم خان - درسال ۱۲۹۱ شمسی با ۸۰ نفر بقصد جلوگیری

از - سالارالدوله - به همدان رفت ودردهکده شورین - با

دست یکی ازافراد کشته شده وجنازه اش در - مدرسه ای - در

یکی ازمدارس خیابان - نادری تهران - دفن شده .

همزمان با این وقایع ـ آزادیخواهان گیلان ـ برهبری ـ
ـ سردار محیی ـ قیام کردند و پس از تصرّف شهر
رشت ـ محمّد ولیخان سپهدار تنکابنی ـ را که از مردان نامدار
کشور است بحکومت آن شهر منصوب نمودند .

و از سوی دیگر دو تن از رؤسای ایل بختیاری بنامهای
صمصام السّلطنه ـ و ـ سردار اسعد ـ با گُلّه دلاوران
ایل خود پس از تصرّف ـ اصفهان ـ برای خاتمه دادن به
سلطنت ظالمانه محمّد علیشاه و استقرار ـ مشروطیت ـ
پایتخت را هم تصرّف درآوردند .

محمّد علیشاه ـ که از هر طرف درمانده شده بود به سفارت
روس ـ پناهنده شد و فاتحان این پناهندگی را دلیل
کناره گیری او از سلطنت دانسته و پسر ارشد او را

بنام - احمد شاه - به سلطنت و - عضد الملک - را هم
که از مردمان خوشنام - قاجار - بود به نیابت سلطنت
انتخاب کردند و خود او را پس از گرفتن - جواهرات سلطنتی -
به - روسیه - تبعید کردند و قرار شد سالی صد هزار تومان
مستمری به او بپردازند .

ولی مدتی نگذشت که - محمد علی میرزا - از راه - گرگان -
و - سالار الدوله - برادرش با کمک عشایر - کلهر - در
مغرب ایران برای رسیدن به تاج و تخت تلاشهائی کردند
اما همه جا از قوای دولتی شکست خورده و ناگزیر بترک ایران شدند

سردار اسعد

- حاجی علیقلیخان سردار اسعد نیز
در برانداختن حکومت - استبداد - سهم بسزائی داشته

وهمراه — محمدولیخان سپهسالار تنکابنی -
قوای - محمدعلیشاه - راشکست داده و - تهران -
رافتح کرده است وازآثارنیک اوکتاب تاریخ -
بختیاری - میباشد .

سرداراسعد درروزپنجشنبه هفتم محرم سال ۱۳۳۶ قمری
برابر ۱۲۹۴ شمسی درگذشت وبرای تجلیل جنازهٔ اورا
روی - توپ - حمل کرده وباادای احترام نظامی در
- تخت پولاداصفهان - مقبرهٔ خانوادگیش بخاک سپردند

- میرزاملکم خان -

پرنس میرزاملکم خان - ناظم الدوله -
یکی دیگرازرهبران آزادی که سالها قبل ازمفاسد

حکومت - استبداد - بمنظور آگاهی مردم وقیام آنان در راه رسیدن به - مشروطیت - پیشقدم بوده است ناظم الدوله - میباشد

وی از اهالی - اصفهان - و ارامنهٔ - جلفا - است که اسلام آورده و پس از تحصیلات مقدماتی به - پاریس - رفت و در مدارس آنجا به تکمیل علوم - حقوق - ریاضی و - ادبیات - پرداخت و در بازگشت به - ایران - بمقام مترجمی - ناصرالدینشاه - منصوب شد .

ملکم خان - مدتی هم سفیر ایران در - مصر - بوده و در سفر اول - ناصرالدینشاه - به اروپا جزء همراهان و پس با سمت سفارت در - لندن - خدمت میکرده و بپاس حسن انجام وظیفه به لقب - پرنس - و - جناب اشرف - ملقب

گردیده است وی بیشتر آثار تمدن اروپا را به -
ارمغان آورد وهمهٔ کوشش او این بود که قانونی نظیر
سلطنت مشروطه در امور سیاسی واجتماعی - ایران - بوجود
آورد ولی چون این نظر مخالف منافع درباریان بود شاه را
بر آن داشتند که او را با خلع تمام القاب وامتیازات از
- ایران - تبعید نماید - ملکم خان - درسال ۱۳۲۶ قمری در
رُم - پایتخت - ایطالیا - بدرود حیات گفت و برحسب آئین
اسلام او را انجا بخاک سپردند وی روزنامهٔ - قانون - را در لندن
منتشر میکرده و با اینکه شاه قاجار بعلت بدگوئی از دربار انتشار
انرا منع کرده بود مع الوصف مُوفق شد طی چند شماره بهبود
و مزیت تبدیل حکومت را از استبداد به مشروطه -
بمردُم - بشناساند -

خطاطان
نقاشان
و
سایر هنرمندان

نخستین ایرانی که به خوشنویسی شهرت یافت
عالم و هنرمند نامدار - ابن مُقله - بود وی از جمله
کسانی است که روی خطّ - کوفی - خط جدیدی ساخته
و چون خط جدید به سهولت خوانده و نوشته میشد بزودی
رواج گرفت و خط - کوفی - را منسوخ کرد و به همین جهت
نسخ - نام گرفت . نسخ یعنی از بین بُردن و متروک کردن .
ابن مُقله - که نام کوچکش - محمّد - و نام پدرش - علی -
و اصلاً از مردم - بیضای فارس - بوده در - بغداد - زاده
شده و در همان شهر تحصیل کرده و در دستگاه خلفا بخدمت
پرداخته نخُست به فرمانروائی - فارس - رسید و در سه نوبت
به وزارت منصوب شد از آنجا که در هنر و دانش و تدبیر
یگانهٔ روزگار بود محسود بد اندیشان قرار گرفت و در نزد

خلیفه از وی بدگوئی کردند و متهمش ساختند و به زندان افتاد و برای آنکه از نوشتن باز بماند به فرمان خلیفه دست راست ویرا از بازو قطع کردند و این مرد دانای روزگار که همتی بلند و استوار داشت خم برابر دنیا ورد و قلم به بازو بست و دیری نگذشت که هم با بازوی بریده و هم با دست چپ توانست مانند گذشته خوش بنویسد.

هنرمند نامدار سرانجام در سال ۳۲۸ هجری به فرمان خلیفه در زندان کشته شد.

و در اینموقع ۵۶ سال داشته.

یاقوت مستعصمی

جمال الدین ابو المجد یاقوت بن عبدالله مستعصمی

مُلقّب به ـ قِبلَةَ الکُتّاب معاصر ـ سعدی ـ
و بواسطۀ انتساب به ـ مُستعصم ـ آخرین خلیفۀ عباسی
به یاقوت مستعصمی نامیده شده .
وی در نوشتن خطوط ـ مُحقَّق ـ ریحان ـ ثُلث ـ
ـ نَسخ ـ تَوقیع ـ رِقاع ـ
که همه از خطّ ـ کوفی ـ اقتباس گردیده چیره دست بوده است
یاقوت ـ شاگردان بسیاری تربیت کرده که همۀ آنها ایرانی
بوده اند .
نوشته اند ـ هر ماه دو قرآن مینوشته و قریب ۳۷۰ قرآن
باخطّ او دیده شده .
یاقوت ـ نزدیک به ۱۰۰ سال عمر کرده و پس از فوت
در ـ بغداد ـ در جوار قبر ـ احمد خلیل ـ مدفون گردیده ـ

و از اواسط قرن هفتم به بعد ۳ خط دیگر در میان خطوط اسلامی بنامهای - تعلیق - نستعلیق - شکسته جلوه گر شده .

میرعماد

میر محمّد بن حسین قزوینی .

ملقّب به عمادالکتّاب و معروف به میرعماد .

در سال ۹۶۰ قمری در قزوین متولّد و دوران کودکی را در آن شهر به تحصیل گذرانیده و بعداً به ترکیه (عثمانی) و حجاز سفر کرده و در مراجعت به دربار - شاه عباس کبیر - راه یافت .

میرعماد - مردی متین بلند همّت و آزاده و درویش بوده

و به شاه و سران دولت اعتناء چندانی نداشت

و به القای عنرش خود را از تملق و چاپلوسی بی نیاز میدانست

و به همین لحاظ شاه از طرز رفتار او چندان رضایت

نداشت از طرفی همکاران او هم از سعایت و بدگوئی از

او پیش شاه غافل نبودند تا بالاخره بر حسب دستور سلطان

به - مقصود بیک - با گروهی از همدستانش در شب جمعه

آخر ماه رجب سال ۱۰۲۴ قمری در کوچهٔ تاریکی بر او حمله ور

شده قطعه قطعه اش میکنند .

نوشته اند - فردای آنروز - ابوتراب اصفهانی - خوشنویس

که یکی از شاگردان او بوده اعضا و جوارح او را جمع آوری

و در مسجد - مقصود بیک - که هنوز در - اصفهان - باقی

است بخاک میسپارد .

- میرعماد - بزرگترین استاد خط - نستعلیق - است که هنر خطاطی تاکنون به خود دیده است وشاهان ایران - هندوستان - عثمانی - به داشتن خط ونامه ای از وی مباهات میکردند .

علیرضا عباسی

علیرضا عباسی تبریزی - خوشنویس معروف عهد - صفوی - که در نوشتن ۷ قلم استاد بوده .

عباسی - درسرون شعر نیز مهارت داشته وی درسال ۱۰۰۱ هجری بخدمت - شاه عباس کبیر - درآمده وبه - شاهنواز - ملقب گردیده .

گرانبها ترین اثری که از وی باقیمانده - قرآن -
بزرگ کتابخانه استان قدس رضوی میباشد

نیریزی

میرزا احمد بن شمس الدین محمد نیریزی -
در دربار شاه - سلطان حسین صفوی - به کتابت مشغول بوده
نیریزی - از نامدارترین - نسخ - نویسان ایران است
و - سلطانی - امضا میکرده است

درویش عبدالحمید

از مشاهیر خطاطان - متولد سال ۱۱۵۰ هجری و از مردم
طالقان قزوین - میباشد که مدتی در - اصفهان -

به تعلیم خط پرداخت و دیری نپائید که در هنر شکسته نویسی
استاد مسلّم شناخته شد .

درویش عبدالحمید شاعر هم بوده و خموش تخلص
او بوده است از شاگردان خوشنویس او یکی هم میرزا کوچک
میباشد . از گرانبهاترین اثر درویش کلّیات سعدی بخط او است
که در کتابخانه سلطنتی میباشد

کلهر

از خوشنویسان قرن سیزدهم یکی هم میرزا رضای کلهر است
که جمال هنر را با کمال اخلاق در خود جمع کرده بود و هم اکنون بیشتر
خوشنویسان روزگار ما از شیوه کلهر تقلید میکنند .

نقّاشان

نامی

مانی نقّاش بزرگ ایرانی که ادّعای پیغمبری نیز داشته در سال ۲۱۶ میلادی در دهکده ای نزدیک - بابل - متولّد شده و بدستور - شاپور اوّل - او را زندانی و دست و پایش را با زنجیر بسته و چنان وحشیانه با وی رفتار کردند تا در روز دوشنبه ۲۶ فوریه سال ۲۷۷ در شهر - جندی شاپور - بدرود زندگی گفت و پس از مرگ سر از تنش جدا کرده از دروازه بیاویختند که هنوز هم به نام - دروازهٔ مانی - معروف است .

- ارژنگ - نام کتاب او و حاوی دستورهای وی و مشحون از نقّاشیهای بسیار زیبا میباشد پیروانش را - زنادقه - مینامند .

بهزاد هراتی

کمال الدین بهزاد - درسال ۸۵۴ قمری
متولد و در تاریخ ۹۴۲ وفات کرده وی معاصر سلطان حسین بایقرا
و شاه اسمعیل اول صفوی بوده .

بهزاد - مدتی در تبریز - ریاست کتابخانه سلطنتی
را عهده دار بوده بهترین آثار استاد بهزاد - یکی تصویر
سلطان حسین بایقراء - و دیگری کتاب - بوستان سعدی
با تصاویر زیبا و دل انگیز است واکنون در مصر - میباشد

رضا عباسی

از اهالی - کاشان - و از نقاشان چیره دست در عهد
شاه عباس کبیر - بوده است - عباسی - درسال ۹۷۴ (ق)

متولّد و در سال ۱۰۴۴ درگذشته - مینویسند -
عبّاسی - یکبار صورتی را بقدری زیبا ساخته که -
- شاه عبّاس بردست او بوسه زده است

کمال الملک

محمّد غفّاری - ملقب به - کمال الملک .
در سال ۱۲۶۴ قمری در - کاشان - متولّد شده .
کمال الملک - از بزرگترین استادان نقّاشی و مؤسّس
هنرستان نقّاشی در - ایران - است
وی پس از سالها که شاگردانی نظیر - حیدریان - و اشتیانی
و حسین شیخ - در نقّاشی و - صدّیقی - در مجسمه سازی و
و - امینی - در فرش بافی و - رخسار - در موزائیک

تربیت کرده و در آخر عمر به -حسین اباد نیشابور- رفته و

عزلت اختیار نموده .

کمال الملک در روز یکشنبه ۲۷ مرداد ماه ۱۳۱۹ خورشیدی

وفات یافت و در مقبره -شیخ عطار- بخاک سپرده شد

بیشتر تابلوهای -استاد کمال الملک- در کاخ

گلستان -و مجلس -شورای ملی- نگاهداری

میشود و معروفترین اثر وی -تابلو تالار آینه- است

که ۷ سال وقت در آن -از شروع تا خاتمه صرف دقت

شده است .

بهزاد

استاد حسین بهزاد

استاد بزرگ و مشهور -میناتور- در سال ۱۳۱۳ قمری


ابوالحسن بهار
کمال الملک

برابر با سال ۱۲۷۳ شمسی در - اصفهان - متولد شده

- بهزاد - پس از - کمال الدین بهزاد هراتی - بزرگترین

استاد - مینیاتور - شناخته شده

مقصود - کاشانی.

شاهکار این هنرمند یک تخته قالی است که در سال

۹۴۶ قمری در زمان سلطنت - شاه طهماسب - در مقبرهٔ

- شیخ صفی - بافته و در - اردبیل - بوده است

طول و عرض این فرش ۱۱٫۵۲ و ۵٫۳۴

متر است و در هر اینچ مربع - ۲۴۰ - گره خورده و جمعاً

در این قالی ۳۰ ملیون گره زده شده

مقصود -

در این شاهکار بزرگ هنری خود ۱۳ رنگ

بکار بُرده - تُرَنج وسط و چهار گوشه های فرش زرد رنگ و زمینه برنگ آبی بافته شده و دو - قَنْدیل در بالا و پائین و چهار حاشیه با عرضهای مُختلف و - مَتْن - حاشیه نیز سرخ رنگ بافته شده .

این فرش اکنون در مُوزه - ویکتوریا - و در لندن است

مُحمّد طاهر

حاجی اقا مُحمّد طاهر - حکّاک .

مشهور و هنرمند ترین - حَکّاک - روی - عقیق - است که در اواخر سلطنت - مُحمّد شاه - و اوایل پادشاهی - ناصر الدّینشاه - زندگی میکرده .

- محمّد طاهر - اصلا - اصفهانی - بوده است .

آقا نجف اصفهانی -

قلمدان ساز معروف دوره - قاجاریه - و به جای

امضا روی قلمدانهایش - یا شاه نجف - مینوشته

اُستاد علی اکبر حجّار -

از هنرمندان زمان - ناصرالدّینشاه - است .

صَنیع خاتَم

صنیع خاتم در ۲۰ بهمن ماه ۱۲۶۲ شمسی متولّد شده و

- خاتم سازی - در خانوادهٔ او ارثی بوده است .

ارزنده ترین هنروی - تالار خاتم کاخ مرمر - میباشد

این تالار ۸ متر طول ۶ متر عرض دارد و تمام دیوار و

سقف او از خاتم - و ساختهٔ صنیع خاتم شیرازی است .

- رخسار -

- رخسار - در سال ۱۲۸۰ خورشیدی متولد شده . مشهورترین اثر وی - موزائیک گاو بالدار - است که از تعداد بیشماری سنگ ریزه های الوان ساخته شده .

موسیقیدانان -

باربد .

مینویسند - باربد - اهل - جهرم - بوده و تمامی الحان و آهنگهای خود را بنام - خسرو پرویز - سروده و هم او خبر مرگ - شبدیز - اسب معروف خسرو پرویز را ضمن نغمات موسیقی به وی داده است .

اسب - شبدیز - بسیار زیبا و سیاه رنگ بوده است که - سلطان هند - آنرا برای - خسرو پرویز - فرستاده و

وقتی اسب بیمار شد خسرو پرویز گفته بود اگر شبدیز
بمیرد و کسی خبر مرگ او را بیاورد وی را خواهم کشت .
درباریان پس از مرگ -شَبْدیز- همه بیمناک بودند که
که چگونه این خبر را به -سَلطان- برسانند تا بالاخره مطلب را
با -بارْبُدَ- درمیان گذاردند واو ضمن نواختن سرودی
مرگ -شبدیز- را به گوش -خُسرو پرویز- رسانید
شاه گفت وای بر تو -شبدیز- مُرد باربُد جواب داد اوّل
کسی که خبر مرگ شبدیز را اظهار کرد پادشاه هستند .
مینویسند - خسرو پرویز- روی علاقه ای که به آن اسب
داشته دستور میدهد تا -سِنمّار- سازندهٔ قصر -خُورْنَقْ-
را از -کوفه- احضار و مُجسمهٔ اسب -شبدیز- را در
-طاق بستان کرمانشاه- وسیلهٔ او روی سنگ حَکاکی کنند

مورخین - درباره مهارت - باربد - مینویسند که به تعداد روزهای سال برای - خسرو پرویز - آهنگ میساخته و دیگر از استادان موسیقی در آن عصر - نکیسا - و - رامین - بوده اند

ابراهیم موصلی -

در سال ۱۲۵ هجری در - کوفه - متولد شده - ابراهیم - چون به خوانندگی شوق زیادی داشت ابتدا به - موصل - و از آنجا به - ری - شتافت و رفته رفته در اثر تمرین زیاد از بزرگترین موسیقیدانان عصر خود شد و ندیم خلیفه - المهدی - بوده است .

اسحق موصلی - فرزند - ابراهیم - در سال ۱۵۰ ق متولد شده

و علاوه بر موسیقی در بیشتر علوم مهارت داشته و در شاعری همپایه ابونواس بوده

چند حکایت و

رویدادهائی از تاریخ

عَدلِ اَنوشیروان

اَنوشیروان در سنّ ۲۰ سالگی پس از قُباد ـ به سلطنت رسید وی پادشاهی عادل و دادگستر بود و در هر مجلس به وزرا و فرماندهان و حکّام در بارهٔ حسن رفتار با رعیّت سفارش میکرد و از آنان میخواست که بین همهٔ مردم با عدل و انصاف رفتار نمایند ولی وزرا و حکّام که او را جوان و بی تجربه می پنداشتند نصایح و فرامینش را بکار نمی بستند تا آنکه والیِ آذربایجان ـ که قطعه زمینی متعلّق به ـ پیره زنی ـ را جبراً تصرف و به باغ خود متّصل نموده بود به ـ مدائن ـ آمده و در خدمت شاه چند روزی به تیراندازی و شکار مشغول بود اتّفاقاً در این ایّام ـ پیره زن ـ صاحب زمین نیز خسته و ناتوان و پیاده

بمنظور دادخواهی به ـ مدائن ـ پیش ـ انوشیروان
میاید ـ پادشاه دادگستر پس از شنیدن ماجرا و برای
روشن شدن حقیقت امر در غیبت شاکی و والی مأمور
مخصوصی به محل روانه مینماید و پس از بازگشت مامور و تائید
شکایت ـ پیره زن ـ شاه همهٔ درباریان و علما را احضار
و ما وقع را بدون ذکر نام ـ شاکی ـ و ـ والی ـ آنچه
اتفاق افتاده بیان داشته و از آنان در اینباره داوری
میخواهد و چون همهٔ حاضران به اتفاق جزای مجرم را مرگ
میدانند ـ انوشیروان ـ دستور میدهد ـ والی اذربایجان
راگردن زده و نعش او را در میدان شهر میاویزند .
انوشیروان ـ پس از اینواقعه دستور میدهد تا زنجیر بزرگی
نزدیک کاخش تعبیه نمایند که هر یک از رعایا شکایتی داشته

باشد بتواند با حرکت دادن - زنجیر - دادخواهی نماید .
وبعد از این مجازات سالها در قلمرو شاهنشاهی وی آرامش
حکمفرما بود تا روزی - زنجیر - بصدا درآمد و مأمورین گزارش
دادند خر مریضی خود را به زنجیر زده - انوشیروان - صاحب
خر را احضار و معلوم میشود شخصی - عصّار - است و چون
پس از سالها کار حیوان پیر و بیمار شده او را رها کرده است
سلطان عادل فرمان میدهد که تا آخرین نفس از مراقبت
او دست نکشد و به تلافی این رفتار دور از مروّت ۱۰۰
ضربه شلّاق نیز به - عصّار - میزنند .

- حکایت -

- عَضُدُ الدّوله وَ قاضی ظالِمْ -

- روزی یکی از حُکّام - عضد الدّوله در راه شکار به جوانی

زرد روی و گرسنه برخورد و از حالش جویا میشود جوان
جواب میدهد که میخواهم به محلّی بروم شاید شاهی عادل و
قاضی امین پیدا کنم حاکم می پرسد آیا ـ عضد الدّوله ـ
ظالم است جواب میدهد آری هم ظالم است و هم به قاضی
بی ایمان تکیه کرده و شرح احوال خود را به اینصورت بیان میکند
که همهٔ مردم شهر پدرم را می شناسند که ثروت فراوانی داشته
و من پس از درگذشت وی هرچه غلام و کنیز داشتم آزاد کردم
و بزیارت ـ خانهٔ خدا ـ رفتم و پس از مراجعت تمام ثروتم را
که دو ظرف پر از سکّهٔ طلا بود و قبل از حرکت به ـ مکّه ـ
به ـ قاضی بزرگ شهر ـ سپرده بودم طلب کردم امّا هرچه
به او مراجعه کرده ام از شناسائی من خودداری و مرا سفیه
و دیوانه میخواند و اکنون مدّتی است سرگردان و از گرسنگی

تاب و توانم از دست رفته .

-حاکم - فوراً او را با نامه‌ای نزد -عضد الدوله- میفرستد وی نیز نسبت به جوان اکرام بسیار کرده و میگوید در خانهٔ من بمان و این راز را از همه کس مخفی نگاهدار .

تا روز بعد دستور احضار - قاضی -شهر را داده و با او خلوت میکند و میگوید چون عمر من رو به اتمام است و بیم دارم از اینکه ما یملک مرا پس از مرگم سلطان دیگری تصرف کند و اولادم بی چیز و محتاج شوند فکر کردم چون در شهر از تو قاضی امین تری نداریم هر چه طلا و جواهر در خزینه گرد آورده ام بخانهٔ تو منتقل کنم تا بعد از من بین ورثه ام قسمت نمائی و حالا برو و انباری محکم بساز تا شبانه این گنجینه را بمنزل تو انتقال دهم و - قاضی- چنین میکند تا روز قبل از وعده

عضدالدوله - جوان راپیش - قاضی - فرستاده
ومیگوید امروز به او مراجعه کن و بگو یا پولم رابده ویا اینکه
به - عضدالدوله - شکایت میکنم - قاضی - بتصور
انکه اگر پول جوان راندهد - عضدالدوله - دیگر از انتقال پول
وجواهرش که چندین برابر ارزش دارد بخانهٔ او منصرف میشود
بلادرنگ پولهای جوان رابه او پس میدهد جوان باگرفتن
پول مجدداً به - عضدالدوله - مراجعه میکند وی نیز تمام
بزرگان شهر را خواسته و پس از شرح ماجرا دستور میدهد قاضی
رادست بسته پیش او بیاورند البته چون بسیار ضعیف و پیر
بوده از کشتنش صرفنظر مینماید ولی تمام ثروتش رابین فقرا تقسیم
میکند

سلطان محمود و قاضی خائن

حکایت از سیر الملوک - نوشته شده مردی پیش
سلطان محمود - شکایت برد که چندی قبل دو کیسه
هر یک محتوی ۱۰۰۰ سکه طلا و ممهور به - قاضی القضاة -
شهر به امانت سپرده ام لیکن روز گذشته با مراجعه به او و گرفتن
دو کیسه با انکه سر مهر بصورت اول بمن پس داده داخل آنها
بجای مسکوک طلا سکه مسی ریخته شده - سلطان محمود -
با شنیدن این داستان شاکی را در خلوت نگاهداشته و
موقع حرکت به شکارگاه قسمتی از لحاف و رو پوش خود را پاره
میکند - حاجب - وقتی در غیاب سلطان به خوابگاه او
داخل میشود لحاف شاه را پاره می بیند و از ترس خشم وی
فوراً به بازار رفته و - رفوگر - ماهری را سراغ کرده میگوید
ایا میتوانی این وصله را مرمت کنی که محل پاره شده پیدا

نشود - رفوگر - میگوید آری ولی دیناری طلا
اجرت میگیرم . حاجب - میگوید دو دینار میپردازم
و تا نماز عصر و پیش از مراجعت - سلطان - لحاف را تحویل
میگیرد - سلطان محمود - در بازگشت از شکار وقتی پارچه را
سالم می بیند از حاجب می پرسد اینرا چه کسی رفو کرده است
حاجب - از ترس جواب میدهد که سالم بوده و اکنون هم
پاره نیست - سلطان محمود - پس از اطمینان به او از وی
میخواهد که هرچه زودتر - رفوگر - را پیش او حاضر نمایند .
و پس از حضور از او سؤال میکند که آیا این کیسه ها را می شناسی
- رفوگر - جواب میدهد بلی من مدتی پیش آنها را در خانهٔ
قاضی - رفو کرده ام
سلطان محمود - قاضی القضاة - را احضار و سکه های .

ــــ شاگی را از وی گرفته بصاحبش می سپارد

و قاضی خائن را پنجاه هزار دینار جریمه و سرنگون از دیوار

قصر او بزان میکند.

ـ البتکین و سبکتکین ـ

البتکین غزنوی ـ که حکمرانی عادل و شجاع و کاردان

بود امرای ـ خراسان ـ به او نامه نوشتند که در اینموقع که

ـ نوح بن منصور سامانی ـ درگذشته و از او برادری ۳۰ ساله

و پسری ۱۶ ساله بجای مانده کدامیک را باید به سلطنت

انتخاب کرد ـ البتکین ـ در جواب نوشت چون برادرش

جهاندیده تر است برای جانشینی اولیتر میباشد امّا قبل از

رسیدن نامهٔ او امراء دولت ـ احمد ـ پسر ـ نوح ـ

را به سلطنت انتخاب کردند ـ البتکین ـ هم از فرستادن

نامه پشیمان شد اتفاقاً پس از رسیدن نامهٔ او به -

خراسان - احمد سامانی - کینهٔ او را در دل گرفت

وازطرفی هم اطرافیانش از - البتکین - بدگوئی

وسعایت کردند ونظر دادند مادام که او زنده باشد نمیتوانی

باخیال راحت فرمانروائی کنی وبعلاوه او در مدت ۵۰ سال

ثروت بسیار زیادی جمع کرده ومیتواند بر تو غالب شود .

تابالاخره - احمد سامانی - به قصد کشتن - البتکین - به او

نامه ای نوشت وبه - خراسان - پیش خود خواند اما با رسیدن

نامهٔ دعوت - البتکین - که از نیت - احمد - باخبر شده

بود بامشورت رؤسای لشگر بیان داشت که اگر من تنها به

- خراسان - بروم کشته خواهم شد واگر با او نبرد کنم خلاف

مروت ومردی است چون من سالها خانه زاد پدر او

بوده ام و چنانچه غالب شوم خواهند گفت که نوکری
۸۰ ساله قصد سلطنت کرده است .
پس بهتر است شما و همهٔ لشگریان بخدمت - احمد -
بروید و من با عدهٔ مَعْدودی به سوی - هندوستان -
خواهم رفت یا به آنان غالب میشوم و یا نام نیکی با خود
میبرم و سپس با ۱۰۰۰ نفر سرباز از راه - افغانستان -
حرکت کرد ولی باز هم بدخواهان مجالش نداده و سلطان
را وادار کردند با سپاهی گران راه را بر او ببندد بالاخره
با رسیدن لشگر به کنار رود - جیحون - البتکین در همان
دره با مُختصر همراهان خود سپاه انبوه سلطان را شکست
داده و بطرف - کابل - حرکت میکند .
اُلبتکین - پس از غلبه به قوای - کابُل - به امیر

آنجا امان داده و در شهر اعلام میکند تا کسی متعرض مردم نشود .

مینویسند - روزی یکی از سپاهیانش را که از یکنفر رعیت مرغی گرفته بود گردن زده و جسد وی را به دروازه شهر آویخته است .

- البتکین - بعد از فتح - کابل - به - هندوستان - رفته و آنجا را هم به تصرف خود در آورد .

پس از مرگ - البتکین - برادرش - سبکتکین - جای او را گرفت و او نیز حکمرانی دادگستر و شجاع بوده .

- سبکتکین - دختری از - زابلستان - به زنی گرفته و از او پسری متولد شد که او را - محمود - نام گذاشت و محمود بعد از پدر به تخت سلطنت جلوس کرد به سلطان محمود چون مادرش اهل زابل بوده - زابلی - نیز میگویند .

- مردانگی صلاح الدّین ایّوبی -

در جنگهای بین - صلاح الدّین ایّوبی - و - ریشارد شیر دل - مورّخین - نوشته اند در بین اسیران جنگی که وسیله سربازان - صلاح الدّین - از اردوی - ریشارد - به اسارت گرفته شده بود - دختری - بسیار وجیه و زیباروی بوده که دل و دین از - صلاح الدّین - برده بحدیکه تصمیم به تصاحب و ازدواج با او را در میان میگذارد بدیهی است در این باره مانعی نیز در راه خود نمیدیده ولی در همین ایّام نامه ای از - ریشارد - دریافت میکند که در آن نامه از طرف - ریشارد - از او تقاضا شده که گرچه من و تو در حال نبرد هستیم و تو حق داری نسبت به اسیران جنگی به نحو دلخواهت عمل نمائی امّا چون بین اسیران دختری هست که خواهر یکی از افسران نزدیک من است تمنّی دارم در قبال

هرچه خواسته باشی با آزادی او موافقت نمائی .

- صلاح الدّین ایوّبی - با وصول این نامه و با نهایت علاقمندی به - دختر - او را به قاصد - ریشارد - سپرده و مأموریني نیز همراه آنان روانه میکند تا به اردوی دشمن سلامت برسند .

- سلمانِ پارسی -

سَلمان - از اهالی - اصفهان - و کیش - زردشتی داشته - سلمان - پس از قبول دین اسلام جزء اصحاب - صُفّه - بوده است و به این مناسبت آنان را اصحاب صُفّه میگویند که همراه مُهاجرین بوده و در شهر - مدینه - جا و مکانی نداشتند در - سکوت - های اطراف - مسجد مدینه - زندگی میکرده اند - حضرت رسول (ص) مکرر فرموده اند - سلمان - یکی از

افراد خاندان ما بشمار میرود .

- سلمان - در جنگ - خندق - پیشنهاد کرد تا دور شهر - مدینه - را - خندق - حفر کنند و همچنین در جنگ - طائف - برای سپاه اسلام - منجنیق - ساخته است .
به سلمان در زمان خلافت - عمر - حکومت - مداین - تفویض شد و در همانجا نیز وفات یافت .
- کُنیهٔ - اصلی او را - ابو عبدالله - و نامش را - دوزبه - نوشته اند وفات او در سال ۳۶ هجری اتفاق افتاده .

بهرام گور و آغاز ولادت و پرورش او

از تاریخ بلعمی -

در زمان سلطنت - یزدگرد - پادشاه عرب - نعمان بن منذر - بوده و چون فرزندان - یزدگرد - همه پس از تولد میمردند وی

آخرین فرزندش - بهرام - را به - نعمان - سپرد - تا او را در - عراق - نگاهداری و بزرگ کند .

نعمان - یکنفر - دایه - از نجبای ایران همراه - بهرام - برده و پس از ورود به پایتخت خود - سدیل - دو نفر از زنان محترم عرب را هم انتخاب کرد که هر سه دایه بترتیب او را شیر میدادند تا به سن ده سالگی رسید .

بهرام - از ۴۰۰ تا ۴۲۰ قمری سلطنت کرده است .

نوشته اند - نعمان - برای پرورش و نگهداری بهرام یکنفر معمار - که در آن تاریخ معروف و در اصل - رومی - بوده است بنام - سنمار - احضار و امیدارد برایش قصری بسیار مجلل بنا کند .

< همان قصر و عمارتی که بنام - خورنق - مشهور گردیده >

نعمان - به - مِعمار - میگوید قصری میخواهم رفیع و باشکوه که هیچ سلطانی را مانند او نباشد و او هم وعده میدهد که هرچه در قوه دارد عمل کند .

نوشته اند - پنج سال طول کشید تا - سنمار - قصری بسیار عالی و باشکوه به پایان رسانید و حتّی مقدار گچی که در آن بنا بکار بُرده شده با - شیر - خمیر کرده اند .

باری پس از خاتمهٔ بنا - نعمان - خلعت و پول شایانی به - سَنمّار - میدهد و او هم در قبال چنین دستمُزدی هنگفت به - نعمان - میگوید اگر میفهمیدم که تو اینقدر سخاوتمندی بنائی میساختم که اگر در روز آفتاب قرمز بود آن بنا هم برنگ - سُرخ - و اگر - زرد - بود به رنگ زرد و در شب همرنگ - ماه - میدرخشد .

نعمان - باشنیدن این سُخن بی نهایت خشمگین شده ومیگوید پس تو بهتر ازاینهم میتوانستی وباآنهمه سفارش نساختی وچون مُمکن است سلطان دیگری ازتو بخواهد وبه انصورت وزیباتر بسازی دستور میدهد ویرا ازبام بزیر انداخته ومی کُشند .

واین ضرب المثل - سَنمّارْ وَخُوَرْنَقْ - باقی میماند . وبه نُعمان < رَبِّ الخُوَرْنَقِ وَالسَّدِیرْ > - لقب داده شده .

گلچینی از ابیات شیوا و آموزنده

از

دیوان

شاعران

حرف - الف

اگر عنقا ز بی برگی بمیرد　　شکار از دست گنجشکان نگیرد

اگر ز پای در افتی بدانی این معنی　　که دستگیری یاران چه لذتی دارد

آگه نه ای ز حالم و آگه نمیشود　　سیر از گرسنه ای و سوار از پیاده ای

از تواضع کم نگردد رتبهٔ گردن کشان　　نیست عیبی گر بود شمشیر جوهر دار کج

این محنتی که میکشم از تنگی قفس　　کفران نعمتی است که در باغ کرده ام

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است　　دود کباب موجب طغیان آتش است

اری از قسمت نمی باید گریخت　　عین الطاف است ساقی هر چه ریخت

آنچه در مدرسهٔ تجربه آموخته ایم　　ابله آنست که او تکیه بر ایام کند

آنکه پا از سر نخوت ننهادی بر خاک　　عاقبت خاک شد و خلق بر او میگذرند

حرف - ب

بزیر چرخ دلی شادمان نمی باشد　　گلی شکفته در این بوستان نمی باشد

خروش سیل حوادث بلند میگوید　　که خواب امن در این خاکدان نمی باشد

بر سر کوی محبت هر که بگذارد قدم — باید اول گوی سر را قابل چوگان کند

به باغ معنی فریاد بلبلان این است — که عمر رفت غنیمت شمار فصل بهار

بهوش باش دلی را به سهو نخراشی — بناخنی که توانی گره گشائی کرد

با ادب با همه سر کن که دل شاه و گدا — در ترازوی مکافات برابر باشد

باآنکه خداوند کریم است و رحیم — گندم ندهد بار چو جو میکاری

بیک کار خطا انسان بود یکعمر در زحمت — چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

باآنکه انتقام ز دشمن حرام نیست — در عفو لذتی است که در انتقام نیست

بلا ندیده دعا را شروع باید کرد — علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

با نگاهی بر دل نازک نشیند بارها — خاطر آینه را آهی مکدر میکند

بحال نیک و بد راضی شو ای مرد — که نتوان اختر بد را نکو کرد

بیخی نشان که دولت جاوید بر دهد — کین باغ عمر گاه بهار است و گه خزان

بی مگس هرگز نماند عنکبوت — رزق را روزی رسان پر میدهد

به نامرادی ما و مراد خویش مناز　　که نه مراد تو ماند نه نامرادی ما

بر خشت خود مناز که با دست روزگار　　نه قلعهٔ کلات بماند نه کاخ کی

به احتیاط قدم زن که در جهان امروز　　اگر ز پای در افتی کست نگیرد دست

حرف - ت

تو پاک باش و مدارای برادر از کس باک　　زنند جامهٔ ناپاک گازران بر سنگ

تا بلبلی نباشد بستان صفا ندارد　　گر لاله صد بروید گر گل هزار باشد

حرف - ج

جهان همیشه بکام یکی نمیگردد　　که آسیای طبیعت به نوبت است ایدوست

جزای حسن عمل بین که طاق کسرا را　　خراب می نکند دست روزگار هنوز

جانب دلها نگاهدار که سلطان　　ملک نگیرد اگر سپاه ندارد

حرف - چ

چون هرچه مرسد به تو از کرده ناشی است　　جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست

چنین است گردا چرخ بُلند   گهی شاد دارد گهی مُستمند

چراز خلق بترسی خدا سبب ساز است   دری که بنده به بندد در دگر باز است

چو در طاس لغزنده افتاد مور   رهاننده را چاره باید نه زور

چو به گشتی طبیب از خود میازار   چراغ از بهر تاریکی نگهدار

چه آهنگ رفتن کند جان پاک   چه بر تخت مُردن چه بر روی خاک

چون قضا بیرون کند از چرخ سر   عاقلان گردند جمله کُور و کَر .

حرف - خ

خاطری چند اگر از تو شود شاد بس است   زندگانی بمراد همه کس نتوان کرد

خود را شکفته دار بهر حالتی که هست   خونی که میخوری بدل روزگار کُن

خدا گو با خدا جو فرق دارد   حقیقت با بیابهو فرق دارد

حرف - د

دگر چیزی است شرط آدمیت در جهان ورنه   کسی از چشم و گوش و دست و پا آدم نمیگردد

در همه کار توکل بخدا دار و بدان
علم فتح ز کالای توکل باشد

دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روز نوبت اوست

دل بر این پیره زن عشوه گر دهر مبند
کین عروسیست که در عقد بسی داماداست

دست طمع چو پیش کسان میکنی دراز
پل ساختی که بگذری از آبروی خویش

حرف - ر

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود
رهرو آنست که پیوسته و آهسته رود

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست

حرف - ز

زهد با نیت پاک است نه با جامهٔ پاک
ای بس آلوده که پاکیزه ردائی دارد

ز کار بسته میندیش و دل شکسته مدار
که آب چشمهٔ حیوان درون تاریکیست

ز صد هزار پسر همچو ماه مصر یکی
چنان شود که چراغ پدر کند روشن

حرف - س

سیلی خوری ز دهر اگر بد کنی بخلق   در کیفر فلک غلط و اشتباه نیست

حرف - ش

شکایت از ستم چرخ ناجوانمرد است   که گوشمال پدر خیرخواهی پسر است

حرف - ص

صد خانه اگر بطاعت آباد کنی   به زان نبود که خاطری شاد کنی

حرف - ط

طریق مهر و وفا پیشه گیر با همه کس   که حاصلی ندهد کینه جز پشیمانی

حرف - ف

فرمانبر خدا و نگهبان خلق باش   کین هر دو قلب اگر بگرفتی سکندری

فرصت غنیمت است رفیقان در این چمن   فردا است همچو گل همه بر باد رفته ایم

حرف - ق

قوّتی هرگز ندارد تیر بی زور کمان   همّت پیران جوانان را بمنزل میبرد

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه　　به شکر یا به شکایت برآید از دهنی

فرشته ای که وکیل است بر خزائن باد　　چه غم خورد که بمیرد چراغ پیره زنی

حرف - ک

کمند مهر چنان پاره کن که گر روزی　　شوی زکرده پشیمان بهم توانی دوخت

کشتن صید نه از خبرگی صیاد است　　مهره گر نیک نشیند همه کس نرّاد است

کفر است در طریقت ما کینه داشتن　　آئین ماست سینه چو آئینه داشتن

حرف - گ

گر به هوس خویش اسیری مردی　　ور بر دگران خُرده نگیری مردی

مردی نبود فتاده را پای زدن　　گر دست فتاده را بگیری مَردی

گُر بنگری بدیدهٔ عبرت اشارتیست　　هر ماه نو بجلوهٔ پا در رکاب عُمر

گر نخل وفا بر ندهد چشم تری هست　　تا ریشه در آبست امید ثمری هست

گیرم که خلق را به تقلّب فریفتی　　با دست انتقام الهی چه میکنی

گرچه دشوار است طی راه لیک — عاقبت جوینده یابنده بود

گر شود ذرات عالم پیچ پیچ — با قضای آسمان هیچ است هیچ

گره وا نمیکنی گرهی خود گره مباش — ابرو گشاده باش چه دستت گشاده نیست

حرف - میم

منشین ترش از گردش ایام که صبر — گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

ما تجربه کردیم که دنیای دنی — هرگز ندهد کام به مسکین و غنی

منه بر روشنائی دل به یکبار — چراغ از بهر تاریکی نگهدار

مجال سخن تا نیابی مگوی — چه دشمن نیابی نگهدار گوی

حرف - ن

نخورد شیر نیمخورده سگ — ور به تلخی بمیرد اندر غار

×

تن به بیچارگی و گرسنگی — بنه و دست پیش سفله مدار

نکوئی کن امسال چون ده توراست — که سال دگر دیگری کدخداست

ندانَد کسی غیر پروردگار
که فردا چه بازی کند روزگار

نوبت بکس نمید هد این چرخ بد سرشت
سرگشته آنکه بار به این آسیا دهد

نه همین اهل خرد آینهٔ اسرارند
که زخود بیخبران نیز خبرها دارند

حرف - و

واعظیم امّا نه بهر خویشتن
از برای دیگران بر منبریم

×

خود سراپا غرق جُرمیم وگُناه
پرده های عیب مردم میدریم

وقت بهار است خیز تا که بصحرا رویم
تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار

وفا بقیمت جانهم نمیشود پیدا
فغان که هیچ متاعی به این گرانی نیست

حرف - ه

همه فرزند آدمند بشر
میل بعضی به خیر و بعضی شر

×

این یکی مُور را نیازارد
و آند گر سگ براو شرف دارد

هیچ گنجی بی دَدْ و بی دام نیست
جُز بناه حق کسی آرام نیست

هرگز از قسمت نمی باید گریخت　　عین الطافست ساقی هرچه ریخت

هزار بار پیاده طواف کعبه کنی　　قبول حق نشود گر دلی بیازاری

همت بلند دار که مردان روزگار　　از همت بلند بجائی رسیده اند

همت اگر سلسله جنبان شود　　مور تواند که سلیمان شود

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود　　یکی از آنچه در آئینهٔ تصور ماست

حرف - ی

یکذره وفا را به دو عالم نفروشیم　　هرچند در این عهد خریدار ندارد

معنی کلماتی چند که مورد نیاز اهل مطالعه میباشد

آجل	آخرت
اِرتیاض	خوگرفتن
اِسپَرغَم - شاهسپَرَم	گُل همیشه بهار
اِخفار	پیمان شکنی
اِعادت	تکرار
اِستِعطاف	مهربانی
اَزدَر	سزاوار
افتعال	تزویر
استعلا	بُلندی
آذرگشسب	نام آتشکده ای بوده است درزمان ساسانیان کنایه از آتش و برق

اَدْهَم	اسب سیاه
اَکفا	همسران
اَدیم	سفرهٔ چرمی
اَرژَنگ	کتاب مانی که محتوی نقشهای بدیع بوده
اَحرار	آزادگان
ایچ	هیچ
بَرکَشیده	محترم
اِقتحام	بی اندیشه درکاری اقدام کردن
بُراق	مرکب تُندرو
بُقعَت	سرزمین
بُسَّد	مَرجان

بَسندهٔ	کافی
بَسَیجیدَن	مهیّا شدن
بَرَزْ	بالا
بَراستا	بَرحق
بَطَرقَد	بترکد
بأسْ	ترس
بیجاده	نوعی یاقوت
بِزیَد	زندگی کند
بوم	سرزمین
بَدْرِه	کیسهٔ پول
بنات النّعش	نام هفت ستاره روشن که بفارسی آنرا ـ هفت اورَنگ

میگویند ازاین هفت
ستاره چهار ستاره که شبیه
چهارگوشهٔ تخت هستند- نعش
وسه ستارهٔ دیگررا- بنات-
میخوانند.

پَرَنُد	پارچهٔ ابریشمی
پشیز	پول سیاه
پالهنگ	سرافسار
پَرَنْدُوش	پریشب
تیمار خوردن	غم خُوردن
تبیره	طبل - دُهُل
تحریض	تشویق - تحریک

تَبَرزَد	نبات
توختن	اداکردن
تَقَرُیع	سرزنش
تَرَک	کُلاه خود
تَنَکُّر	گُمنامی
تَحَرُّر	دوری
تَفاذ	گذشتن
تَذَرو	قرقاوُل
تَبَرُّج	زینت
تَحَرّی	جُستجو
تَعَذُّر	اشکال
تماخُره	هَزل و مَسخَره گی

ثقات	مُعتمدان
ثغَر	سَرحَد
جلاجل	زنگوله ها
جَرّ منافع	جلب منفعت
چوک	مُرغ شباهنگ
چُرمه	اسب سفید
چمان	خرامان
حضیض	محَلّ پست
حمول	بارها
حاضنه	پرستار
حَملان	کالا
حَشَم	چاکران - خدمتکاران

حُطام	کنایه از مال ناچیز دنیا
خُوَرْنَق	کاخ باشکوه
خَرّه	بخش - حَصّه
خط دادن	فتوی دادن
خُداع	مکر و حیله
خائیدن	با دندان نرم کردن
خلّان	دوستان
خضراء	سبز
خوید	سبزهٔ گندم
خلخال	زیوری که بر پا می بندند
دادک	خدمتکار
دُرّ یتیم	مُروارید کمیاب

دَرْع	زره
دوال	تسمهٔ چرمی
دَژم	غمگین
دیرنده	طویل
دُشخوار	سخت
ذریعه	وسیله
راجِل	پیاده
رَغایَت	چیزهای پسندیده
رُباط	کاروانسرا
رُگوی	پارچهٔ کهنه
راضعه	دایه
راند	پیشرو

زرق	مکروحیله
زمام	دهانه وافسار
زفان	زبان
زخمه	مضراب وصدای ساز
ژیان	تند وخشمناک
سُماط	سُفره
سُقلاطون	نوعی پارچه
سُونش	بُرادهٔ فلز
سَلَب	جامه
سَفَط	سَبَد
ساج	نوعی درخت تناور در هند
سَتَبردل	سخت دل

سلسله	زنجیر
سَمَند	اسب زرد رنگ
سندروس	صَمغی است برنگهای زرد ـ سُرخ ـ سیاه
شادُروان	پرده
شَراست	سرکشی
شعریان	نام دو ستاره است ـ شعرای یمانی ـ شعرای شامی
شار	چادر
شبگیر	سحرگاه
شاهسپرم	نوعی گیاه و گُلی خوشبو
شیراوژن	شیرافکن

صَعوِه	نوعی گُنجشک
صُلصُل	فاخته
صَمَدْ	بی نیاز
ضُجْرَت	دلتنگی
طرایف	کمیاب
عُدَّت	تدارک
عاذِل	ملامتگر
عاجل	دنیا
عَنادل	جمع عَندلیب - بُلبُلان
عَیّار	تیزرو
غَرْچِه	نادان - ابلَه
غش	آمیختگی

غالیه	ماده ای خوشبو مُرکب از مشک و عنبر .
فرّه	شأن و شوکت
فسیله	گلهٔ اسب
فروشدن	مُردن
فُرقَت	جدائی ـ مُفارقت .
فتراک	شکاربند
فائت	نیست و نابود
قَهَندِز	قلعه
کُلَند	کُلنگ
کَشتی	تندرُستی
گَبر	خفتان

گَشْن	بسیار - انبوه
گَزِیْت	خراج
لنگری	طشت بزرگ
لَمْعِه	درخشندگی
مَجْمَر	آتشدان
مُصْحِف	قُرآن
مُصَلّا	جای نماز
مُسْتَشْعِر	بیمناک
مَواثیق	پیمانها
مُلِمّات	حوادث
مُعَصْفَر	زرد رنگ
مُعَدّ	فراهم - آماده

مُغایطه	دشمنی
مُلحَم	نوعی حریر
مَخفوری	نوعی فرش
مَغافظه	ناگهانی
مُتَحلّی	آراسته
مَآب	برگشت
مُنخَرِق	پاره
مَکابره	دشمنی
مَغبوط	مورد حسد
مَشیمه	بچه دان
مَطعُوم	خوردنی
مَخایِل	آثار

مآثر	خوبیها
مهاوی	فضای بین دو کوه
مَفْضولْ	کم فضل
مَدارَسَتْ	مذاکره کردن
مَضْمَر	پنهان
میغ	ابر
مانستن	شبیه بودن
مُنَغَّصْ	تیره - ناگوار
مُلِمّات	حوادث - پیش آمدها
نَحْلْ	زنبور عَسَل
مَرّات	بارها - دفعه ها
نفاذ	گذشتن

نبرده	جنگجو
ناصیت	پیشانی
ویله	فریاد
وساوس	وسوسه ها
وفود	میهمانان
وثیقت	پیمان
ورد	گُل سُرخ
همال	همسر
هایم	سرگردان
هوان	خواری
هوید	نمدزین
هایل	ترسناک

هیون — شتر و اسب تندرو

یکران — اسب تندرو

یارستن — توانستن

یاره — دستبند

یازیدن — قصد و اراده کردن

عُنصری

دانش و آزادگی و دین و مُروّت — اینهمه را خادم درم نتوان کرد

قانع بنشین و هرچه داری بپسند

خواجگی و بندگی بهم نتوان کرد

پایان